Bombay 1312

[illegible]

دقائق الاخبار در ذکر الجنة والنار

فاعتبروا یا اولی الابصار

لله الحمد این کتاب مستطاب مرغوب الابرار محبوب الاخیار المسمّٰی به

دقائق الاخبار

۱۳۱۲

SÜLEYMANİYE G. KÜTÜPHANESİ
Kısmı: Hacı Mahmud Ef.
Eski kayıt No.: 1814
Tasnif No.: 297.3

HACI MAHMUD EFENDİ
BEŞİKTAŞ
Vakıf Kütüphanesi

T.C. SÜLEYMANİYE KÜTÜPHANESİ MÜDÜRLÜĞÜ

۱۸۱۴

باهتمام بندهٔ درگاه رب الرحیم قاضی عبدالکریم ابن قاضی نور محمد صاحب مرحوم تاجر کتب

در مطبع کریمی واقع بمبئی طبع گردید

بار اوّل تعداد ۲۰۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشاینده مهربان

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد واله واصحابه
ستایش مر خدایرا که پروردگار عالمهاست ودرود بر فرستادهٔ وی که محمد است وبر آل او واصحاب او

اجمعین باب فی تخلیق نور محمد صلی الله علیه واله وسلم
همه ایشان باب در آفرینش نور محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

قد جاء فی الخبر ان الله تعالی خلق شجرة ولها اربعة اغصان فسماها
تحقیق آمده است در حدیث که بتحقیق خدا تعالی آفرید درختی را که وی را چهار شاخ بودند پس نام نهاد آنرا

شجرة الیقین ثم خلق نور محمد صلی الله علیه واله وسلم فی حجاب من
درخت یقین پس از آن آفرید نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم در پرده از

درة بیضاء مثله کمثل الطاؤس ووضعه علی تلك الشجرة
مروارید سفید که مانند وی مانند طاؤس بود ونهاد وی را بر این درخت

فسبح علیها مقدار سبعین الف سنة ثم خلق مراة الحیاء ووضعها
پس تسبیح گفت آن طاؤس بر آن درخت مدت هفتاد هزار سال پس از آن آفرید خدا تعالی آئینهٔ حیا را ونهاد آنرا

باستقباله فلما نظر الطاؤس فیها رای صورته احسن صورة و
پیش روی آن طاؤس پس چون نظر کرد طاؤس در آن آئینه دید صورت خود را خوبترین صورت و

ازین هیئة فاستحیی من الله فسجد خمس مرات فصارت علینا تلك
آراسته تر شکل پس حیا کرد از خدا تعالی پس سجده کرد پنج بار پس شدند بر ما آن

السجدات فرضا موقتا فامر الله تعالی بخمس صلوة علی محمد صلی الله
سجده ها فرض در اوقات پس امر کرد خدا تعالی به پنج نماز بر محمد صلی الله تعالی

علیه واله وسلم وامته والله تعالی نظر الی ذلك النور فعرق حیاء
علیه وآله وسلم وبر امت وی وخدا تعالی نظر کرد بسوی آن نور پس عرق کرد آن نور از حیا

من الله تعالی فمن عرق راسه خلق الملئکة ومن عرق وجهه خلق
از خدا تعالی پس از عرق سر وی آفرید فرشتگان را واز عرق روی وی آفرید

العرش والکرسی واللوح والقلم والشمس والقمر والحجاب والکواکب
عرش را وکرسی ولوح وقلم وآفتاب ومهتاب وپرده وستاره ها را

وما کان فی السماء ومن عرق صدره خلق الانبیاء والرسل والعلماء
وآنچه هست در آسمان واز عرق سینهٔ وی آفرید پیغمبران ورسولان وعالمان

والشهداء والصالحین ومن عرق حاجبیه خلق امة من المؤمنین
وشهیدان وصالحان را واز عرق ابروهای او آفرید جماعتی از مؤمنین

والمؤمنت والمسلمین والمسلمت ومن عرق اذنیه خلق ارواح الیهود
ومؤمنات ومسلمین ومسلمات واز عرق دو گوش وی آفرید ارواح یهود

والنصری والمجوس وما اشبه ذلك ومن عرق رجلیه خلق الارض
ونصاری وآتش پرستان را وآنچه مشابه است آنها را واز عرق دو پای وی آفرید زمین را

من المشرق والمغرب وما فیهما ثم امر الله نور محمد صلی الله علیه
از مشرق ومغرب وآنچه در زمین است پس از آن امر کرد خدا تعالی نور محمد صلی الله تعالی علیه

واله وسلم انظر الی امامك فنظر نور محمد صلی الله علیه واله
وآله وسلم را که نظر بکن پیش روی خود پس نظر کرد نور محمد صلی الله تعالی علیه وآله

وسلم فرای من امامه نورا وعن وراءه نورا وعن یمینه نورا و
وسلم را پس دید از پیش روی خود نور را واز پس پشت خود نور واز جانب راست خود نور و

عن یساره نورا وهو ابو بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم
از جانب چپ خود نور وآن نور ابو بکر وعمر وعثمان وعلی بودند راضی باد خدا تعالی از ایشان

اجمعین ثم سبح سبعین الف سنة ثم خلق نور الانبیاء من
همه پس از آن تسبیح گفت آن نور محمدی هفتاد هزار سال پس از آن آفرید نور پیغمبران را از

نور محمد صلی الله علیه واله وسلم ثم نظر الی ذلك النور فخلق
نور محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس از آن نظر کرد بسوی آن نور پس آفرید

ارواحهم فقالوا لا اله الا الله محمد رسول الله ثم خلق قندیلا من
ارواح ایشان را پس گفتند نیست معبودی مگر الله ومحمد فرستادهٔ الله است پس از آن آفرید قندیلی را از

العقیق الاحمر یری ظاهره من باطنه ثم خلق صورة محمد صلی الله
عقیق سرخ که دیده می شد ظاهر وی از باطن وی پس ازان آفرید صورت محمد صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم کصورته فی الدنیا ثم وضع فی هذه القندیل
علیه وآله وسلم را مانند صورت آنحضرت که در دنیا بود پس ازان نهاد آنصورت را در این قندیل
قیامه کقیامه فی الصلوة ثم طافت الارواح حول نور محمد صلی الله
ایستادن آنصورت محمدی مانند ایستادن آنحضرت بود در نماز پس ازان طواف کردند ارواح گرد نور محمد صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم فسبحوا وهللوا مقدار مائة الف سنة ثم امر
علیه وآله وسلم پس تسبیح گفتند ارواح وتهلیل گفتند مدت صد هزار سال پس ازان امر کرد
لینظروا الیها کلهم فینظرون الیها کلهم فمنهم من رای راسه فصار
خدا بتعالی که نظر کنند ارواح بسوی آنصورت محمدی همه ایشان پس نظر کردند بسوی آنصورت همه ایشان پس بعضی از ایشان کسی است که دید سر او پس گشت
خلیفة وسلطانا بین الخلایق ومنهم من رای وجهه فصار امیرا
آن کس خلیفه و پادشاه درمیان مخلوق و بعضی از ایشان کسی بود که دید روی مبارک آنصورت را پس گشت امیر
عادلا ومنهم من رای عینیه فصار حافظا لکلام الله تعالی ومنهم من
عدل کننده و بعضی از ایشان کسی بود که دید دو چشم آنصورت را پس گشت حافظ کلام خدا بتعالی و بعضی از ایشان کسی بود
رای حاجبیه فصار مقبلا ومنهم من رای اذنیه فصار مستمعا
که دید دو ابروی او را پس گشت سعادتمند و بعضی از ایشان کسی بود که دید دو گوش او را پس گشت شنونده حق
ومنهم من رای خدیه فصار محسنا وعاقلا ومنهم من رای انفه
و بعضی از ایشان کسی بود که دید دو رخساره او را پس گشت نیک و عاقل و بعضی از ایشان کسی بود که دید بینی او را
فصار حکیما وطبیبا وعطارا ومنهم من رای شفتیه فصار احسن
پس گشت حکیم و طبیب و عطار و بعضی از ایشان کسی بود که دید دو لب را پس گشت خوبتر
الوجه ووزیرا ومنهم من رای فمه فصار صائما ومنهم من
روی و وزیر و بعضی از ایشان کسی بود که دید دهان او را پس گشت روزه دار و بعضی از ایشان کسی بود که
رای سنه فصار احسن الوجه من الرجال والنساء ومنهم من
دید دندان او را پس گشت خوبروی از مردان و زنان و بعضی از ایشان کسی بود که
رای لسانه فصار رسولا بین السلاطین ومنهم من رای حلقه فصار
دید زبان او را پس گشت رسول درمیان پادشاهان و بعضی از ایشان کسی بود که دید حلق او را پس گشت
واعظا ومؤذنا وناصحا ومنهم من رای لحیته فصار مجاهدا فی
واعظ و مؤذن و ناصح و بعضی از ایشان کسی بود که دید ریش او را پس گشت جهاد کننده در
سبیل الله ومنهم من رای عنقه فصار تاجرا ومنهم من رای
راه خدا بتعالی و بعضی از ایشان کسی بود که دید گردن او را پس گشت سوداگر و بعضی از ایشان کسی بود که دید

عضدیه

عضدیه فصار رماحا وسیافا ومنهم من رای عضده الیمنی فصار
دو بازوی او را پس گشت نیزه زن و شمشیر زن و بعضی از ایشان کسی بود که دید بازوی راست او را پس گشت
حجاما ومنهم من رای عضده الیسری فصار جلادا وجاهدا ومنهم
حجامت کننده و بعضی از ایشان کسی بود که دید بازوی چپ او را پس گشت جلاد و توانا و بعضی از ایشان
من رای کفه الیمنی فصار صرافا وطرازا ومنهم من رای کفه الیسری
کسی بود که دید کف راست او را پس گشت صراف و نقش کننده و بعضی از ایشان کسی بود که دید کف چپ او را
فصار کیالا ومنهم من رای یدیه فصار سخیا وکیاسا ومنهم من رای
پس گشت پیمانه و وزن کننده و بعضی از ایشان کسی بود که دید دو دست او را پس گشت سخی و زیرک و بعضی از ایشان کسی است که دید
ظهر کفیه فصار بخیلا ولئیما ومنهم من رای ظهر کفه الیمنی فصار
پشت دو دست او را پس گشت بخیل و ناکس و بعضی از ایشان کسی است که دید پشت دست راست او را پس گشت
صباغا ومنهم من رای ظهر کفه الیسری فصار حاطبا ومنهم من رای
رنگ کننده و بعضی از ایشان کسی بود که دید پشت دست چپ او را پس گشت هیزم جمع کننده و بعضی از ایشان کسی بود که دید
انامله فصار کاتبا ومنهم من رای ظهور اصابعه الیمنی فصار خیاطا
انگشتان او را پس گشت نویسنده و بعضی از ایشان کسی بود که دید پشت انگشتان دست راست او را پس گشت درزی
ومنهم من رای ظهور اصابعه الیسری فصار حدادا ومنهم من رای
و بعضی از ایشان کسی بود که دید پشت انگشتان دست چپ او را پس گشت آهنگر و بعضی از ایشان کسی بود که دید
صدره فصار عالما وشکورا ومجتهدا ومنهم من رای ظهره فصار متواضعا
سینه او را پس گشت عالم و شکر کننده و مجتهد در علم و بعضی از ایشان کسی بود که دید پشت او را پس گشت تواضع کننده
ومطیعا بامر الشرع ومنهم من رای جبینه فصار غازیا ومنهم من
و فرمان بردار بحکم شریعت و بعضی از ایشان کسی بود که دید پیشانی او را پس گشت غازی و بعضی از ایشان کسی بود که
رای بطنه فصار قانعا وزاهدا ومنهم من رای رکبتیه فصار
دید شکم او را پس گشت قناعت کننده و زهد کننده و بعضی از ایشان کسی بود که دید دو زانوی او را پس گشت
ساجدا وراکعا ومنهم من رای رجلیه فصار صیادا ومنهم من رای
سجده کننده و رکوع کننده و بعضی از ایشان کسی است که دید دو پای او را پس گشت شکار کننده و بعضی از ایشان کسی که دید
تحت قدمیه فصار ماشیا ومنهم من رای ظله فصار مغنیا
زیر دو قدم او را پس گشت پیاده رونده و بعضی از ایشان کسی است که دید سایه او را پس گشت سرود کننده
وصاحب الطنبور ومنهم من لم ینظر الیه فصار مدعیا بربوبیته
و صاحب طنبور و بعضی از ایشان کسی است که ندید بسوی آن صورت محمدی پس گشت مدعی بربوبیت خود
کالفراعنة وغیرها من الکفار ومنهم من نظر الیه ولم
مانند فرعونان و غیر ایشان از کافران و بعضی از ایشان کسی بود که دید بسوی او و نه

يره فصار يهوديا ونصرانيا ومجوسيا وغيرهم من الكفار
دید اورا پس گشت یهود ونصرانی وآتش پرست وغیر ازایشان از کافران

اعلم ان الله تعالى خلق الصلوة على صورة اسم احمد صلى الله
بدانکه تحقیق خدایتعالی آفرید نماز را بر صورت نام احمد صلی الله تعالی

عليه واله وسلم فالقيام في الصلوة مثل الالف والركوع
علیه واله وسلم پس ایستادن در نماز مانند الف است و رکوع

كالحاء والسجود كالميم والقعود كالدال وخلق الخلق على صورة
مانند حا است وسجده مانند میم است ونشستن در تشهد مانند دال وآفرید خدایتعالی مخلوق را بر صورت

محمد فالرأس مدور كالميم واليدان كالحاء والبطن كالميم والرجلان
محمد پس سر انسان مدور است مانند میم و دو دست او مانند حا است و شکم مانند میم دیگر است و دو پای

كالدال ولا يحرق احد من الكفار على صورته بل تبدل
مانند دال است ونسوزد هیچ یک از کافران بر صورت خود بلکه بدل گرده شود

صورته على صورة الخنزير والله تعالى اعلم به باب ٢
صورت وی بر صورت خوک وخدایتعالی عالم تر است براو باب ٢

في تخليق ادم قال ابن عباس رضي الله عنهما خلق الله تعالى ادم
در آفریدن آدم علیه السلام فرمود ابن عباس را رضی الله تعالی عنهما که آفرید خدایتعالی آدم را

من اقاليم الدنيا فرأسه من تراب الكعبة وصدره من تراب
از اقلیم های دنیا پس سر او از خاک کعبه است وسینه او از خاک

الدهنا وبطنه وظهره من تراب الهند ويديه من تراب
دهنا نام ولایت است وشکم او وپشت او از خاک هند است ودو دست او از خاک

المشرق ورجليه من تراب المغرب وقال وهب ابن منبه
مشرق است ودو پای او از خاک مغرب است وگفت وهب بن منبه

رضي الله تعالى عنهما خلق الله تعالى ادم من الارض السبع
رضی الله تعالی عنهما که آفرید خدای تعالی آدم علیه السلام را از زمین های هفتگانه

فرأسه من الاول وعنقه من الثانية وصدره من الثالثة
پس سر او از زمین اول است وگردن او از زمین دویم است وسینه او از زمین سیوم است

ويديه من الرابعة وظهره وبطنه من الخامسة وفخذيه و
ودو دست او از زمین چهارم است وپشت او وشکم او از زمین پنجم است ودو ران او و

عجزه من السادسة وساقيه وقدميه من السابعة وفي رواية
سرین او از زمین ششم است ودو ساق او ودو قدم او از زمین هفتم است ودر روایت

اخرى

اخرى قال ابن عباس رضي الله عنهما خلق الله تعالى ادم رأسه
دیگر گفت ابن عباس رضی الله عنهما که آفرید خدایتعالی آدم را سر او

من تراب البيت المقدس ووجهه من تراب الجنة واسنانه من
از خاک بیت المقدس است وروی او از خاک جنت است ودندان او از

تراب الكوثر ويده اليمنى من تراب الكعبة ويده اليسرى
خاک کوثر است ودست راست او از خاک کعبه است ودست چپ او

من تراب الفارس ورجليه من تراب الهند وعظمه من تراب
از خاک فارس است ودو پای او از خاک هند است واستخوان او از خاک

الجبل وعورته من تراب البابل وظهره من تراب العراق وقلبه
کوه است وعورت او از خاک بابل است وپشت او از خاک عراق است ودل او

من تراب الفردوس ولسانه من تراب الطائف وعينيه من
از خاک جنت فردوس است وزبان او از خاک طایف است ودو چشم او از

تراب حوض الكوثر فلما كان رأسه من تراب بيت المقدس
خاک حوض کوثر است پس هرگاه بود سر او از خاک بیت المقدس

لاجرم صار موضع العقل والفطنة والنطق ولما كان وجهه
البته گشت سر جای عقل وزیرکی وگویائی وچون بود روی او

من تراب الجنة صار موضع الملاحة ولما كانت اسنانه من
از خاک جنت گشت جای نمکینی وچون بودند دندانهای او از

تراب الكوثر فصارت موضع الحلاوة ولما كانت يده اليمنى
خاک کوثر پس گشتند جای شیرینی وهرگاه بود دست راست او

من تراب الكعبة فصارت موضع المعونة ولما كانت ظهره
از خاک کعبه پس گشت جای مدد وهرگاه بود پشت او

من تراب العراق فصارت موضع القوة ولما كانت عورته
از خاک عراق پس گشت جای قوة وهرگاه بود عورت او

من تراب البابل فصارت موضع الشهوة ولما كانت عظمه من
از خاک بابل پس گشت جای شهوة وهرگاه بود استخوان او از

تراب الجبل فصارت موضع الصلابة ولما كانت قلبه من
خاک کوه پس گشت جای سختی وهرگاه بود دل او از

تراب الفردوس فصار موضع الايمان ولما كان لسانه من
خاک جنت فردوس پس گشت جای ایمان وهرگاه بود زبان او از

تُرابِ الطّائِفِ فَصارَ مَوضِعَ الشَّهادَةِ وَجَعَلَ فِيهِ تِسعَةَ أبوابٍ
خاک طایف پس گشت جائے شہادت و آفرید خدا تعالے در آدم نہ در را
سَبعَةً فِي رَأسِهِ وَهِيَ عَيناهُ وَأُذُناهُ وَمَنخَراهُ وَفَمُهُ وَاثنَينِ
ہفت در سر اوست و آن دو چشم اوست و دو گوش اوست و دو سوراخ بینی اوست و دہان اوست و دو دروازه
فِي بَدَنِهِ وَهِيَ قُبُلُهُ وَدُبُرُهُ وَجَمَعَ اللهُ تَعالَى الحَواسَّ فِي آدَمَ
در بدن او آفریده و آن قبل او و دبر اوست و جمع کرد خدا تعالے حواس را در آدم
عَلَيهِ السَّلامُ البَصَرَ فِي العَينَينِ وَالسَّمعَ فِي الأُذُنَينِ وَالشَّمَّ فِي
علیہ السلام دیدن در دو چشم و شنیدن در دو گوش و بوئیدن در
المَنخَرَينِ وَالذَّوقَ فِي اللِّسانِ وَاللَّمسَ فِي اليَدَينِ وَالمَشيَ فِي الرِّجلَينِ
دو سوراخ بینی و چشیدن در زبان و مس کردن در دو دست و رفتن در دو پای
وَيُقالُ لَمّا أرادَ اللهُ أن يَنفُخَ الرُّوحَ فِي آدَمَ أمَرَ الرُّوحَ أن يَدخُلَ
و گفته میشود که چون اراده کرد خدا تعالے اینکه در دمد روح را در آدم امر کرد روح را که داخل بشود
مِن فَمِهِ وَيُقالُ مِن دِماغِهِ وَهُوَ الأصَحُّ فَاستَدارَت فِيهِ مِقدارَ
از دہان او و گفته میشود از دماغ او و این صحیح تر است پس گشت روح در دماغ مدت
مِائَتَي عامٍ ثُمَّ نَزَلَت مِنَ الرَّأسِ إلَى عَينَيهِ فَنَظَرَ آدَمُ إلَى نَفسِهِ
دو صد سال پس از ان فرود آمد از سر بسوئے دو چشم او پس نظر کرد آدمؑ بسوئے نفس خود
فَرَأى كُلَّهُ طِيناً فَلَمّا بَلَغَت إلَى أُذُنَيهِ سَمِعَ تَسبِيحَ المَلائِكَةِ ثُمَّ نَزَلَت
پس دید ہمه خود را گل پس چون رسید روح تا دو گوش او شنید تسبیح فرشتگان پس از ان فرود آمد روح
إلَى خَيشُومِهِ فَعَطَسَ قَبلَ أن يَفرُغَ مِن عَطسِهِ نَزَلَتِ الرُّوحُ إلَى
تا دو سوراخ بینی او پس عطسه کرد آدم پس پیش از انکه فارغ شود از عطسه فرود آمد روح تا
فَمِهِ وَلِسانِهِ فَلَقَّنَهُ الحَمدَ فَقالَ الحَمدُ لِلّٰهِ فَأجابَهُ رَبُّهُ يَرحَمُكَ اللهُ
سر دہان او و زبان او پس آموخت او را خدا تعالی حمد پس گفت آدم الحمد للہ پس جواب داد او را رب او رحم کند ترا خدا تعالے
يا آدَمُ ثُمَّ نَزَلَت إلَى صَدرِهِ فَعَجَّلَ القِيامَ فَلَم يُمكِنهُ وَذٰلِكَ قَولُهُ تَعالَى
ای آدم بعد از ان فرود آمد روح تا سینه وی پس تعجیل کرد آدم باستادن پس قادر نشد باو و این تعجیل انسان را بیان نموده فرمود حق تعالے
وَكانَ الإنسانُ عَجُولاً وَلَمّا وَصَلَت إلَى جَوفِهِ اشتَهَى الطَّعامَ ثُمَّ
و ہست انسان شتابنده و چون رسید روح بشکم آدم علیه السلام خواہش کرد طعام را پس
انتَشَرَتِ الرُّوحُ فِي جَسَدِهِ كُلِّهِ فَصارَ لَحماً وَدَماً وَعُرُوقاً وَعَصَباً
پراگنده شد روح در بدن او ہمه پس شد گوشت و خون و رگہا و پیہا
ثُمَّ ألبَسَهُ اللهُ تَعالَى لِباساً مِن ظُفرٍ يَزِيدُ كُلَّ يَومٍ حُسناً فَلَمّا قارَبَ
پس از ان پوشانید او را خدا تعالی جامه از ناخن که زیاده میشد ہر روز در خوبی پس چون نزدیک شد آدم

بہر الکونہ

الذَّنبَ بَدَّلَ اللهُ هٰذا الظُّفرَ بِالجِلدِ وَبَقِيَت مِنهُ بَقِيَّةٌ فِي الأنامِلِ
بگناه بدل کرد خدا تعالی این ناخن را به پوست و باقی ماند ازوی قدر اندک در انگشتان
لِيَذكُرَ أوَّلَ حالِهِ فَلَمّا أتَمَّ اللهُ تَعالَى خَلقَهُ وَنَفَخَ فِيهِ الرُّوحَ وَألبَسَهُ
تا که یاد کند اول حال خود را پس چون تمام کرد خدا تعالی پیدایش او را و دمید در وی روح را و پوشانید او را
لِباساً مِن لِباسِ الجَنَّةِ وَنُورُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
جامه از جامه اہل جنت و نور محمد صلے اللہ تعالے علیه و آله و سلم
يَلمَعُ فِي جَبهَتِهِ كَالقَمَرِ لَيلَةَ البَدرِ ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ فَحَمَلَتهُ المَلائِكَةُ
میتافت در پیشانی او مانند ماہتاب شب چهاردہم پس از ان برداشت آدم سر خود را پس برداشتند او را فرشتگان
عَلَى أعناقِهِم فَقالَ اللهُ تَعالَى لَهُم طُوفُوا بِهِ فِي السَّمٰوٰتِ لِيَرَى عَجائِبَها
بر گردنہای خود پس فرمود خدا تعالے مر فرشتگان را بگردانید آدم را در آسمانہا تا بہ بیند عجایب آسمانہا را
مِمّا فِيها فَيَزدادَ يَقِيناً فَقالَتِ المَلائِكَةُ رَبَّنا سَمِعنا وَأطَعنا فَحَمَلَتهُ المَلائِكَةُ
از آنچه که در آسمانہاست پس زیاده شود در یقین پس گفتند فرشتگان ای رب ما شنیدیم ما و فرمانبردار یم پس برداشتند او را فرشتگان
عَلَى أعناقِهِم وَطافُوا فِي السَّمٰوٰتِ مِقدارَ مِائَتَي عامٍ ثُمَّ خَلَقَ لَهُ فَرَساً
بر گردنہائے خود و گشتند در آسمانہاے مدت دو صد سال پس از ان آفریده شد برائی او اسپی
مِنَ المِسكِ الأذفَرِ يُقالُ لَها مَيمُونَةُ وَلَها جَناحانِ مِنَ الدُّرِّ وَالمَرجانِ
از مشک تیز بوی که گفته میشود آن را میمونه و آن اسپ را دو پر انده از مروارید و مرجان
فَرَكِبَها آدَمُ وَأخَذَ جِبرائِيلُ بِلِجامِها وَمِيكائِيلُ عَن يَمِينِهِ وَإسرافِيلُ
پس سوار شده بران اسپ آدمؑ و گرفت جبرائیل علیه السلام لگام او را و میکائیل بود از جانب راست او و اسرافیل بود
عَن يَسارِهِ وَطافُوا بِهِ فِي السَّمٰوٰتِ كُلِّها وَهُوَ يُسَلِّمُ عَلَى المَلائِكَةِ فَيَقُولُ
از جانب چپ او و گشتند با آدمؑ در آسمانہاے تمام و آدمؑ سلام میکرد بر فرشتگان پس میگفت آدم
السَّلامُ عَلَيكُم وَهُم يَقُولُونَ وَعَلَيكَ السَّلامُ وَرَحمَةُ اللهِ فَقالَ اللهُ
سلام باد بر شما و اوشان میگفتند و بر تو باد سلام و رحمت خدا تعالی پس فرمود خدای
تَعالَى يا آدَمُ هٰذِهِ تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ المُؤمِنِينَ مِن ذُرِّيَّتِكَ فِيما بَينَهُم إلَى
تعالے ای آدم این سلام گفتن تحفه تست و تحفه ہمه مومنان است از اولاد تو در میان ایشان تا
يَومِ القِيٰمَةِ

بابٌ ۳ فِي تَخلِيقِ المَلائِكَةِ

اِعلَم أنَّ اللهَ تَعالَى خَلَقَ المَلائِكَةَ
روز قیامت باب ۳ در بیان آفریدن فرشتگان بدانکه بتحقیق خدا تعالی آفرید فرشته
أربَعاً أحَدُهُم مِيكائِيلُ وَثانِيهِم إسرافِيلُ وَثالِثُهُم جِبرائِيلُ وَرابِعُهُم
چهار را یکی از ایشان میکائیل است و دویم از ایشان اسرافیل است و سوم از ایشان جبرائیل است و چهارم از ایشان
عَزرائِيلُ عَلَيهِمُ السَّلامُ وَجَعَلَهُم سَبَبَ أُمُورِ الخَلائِقِ وَتَدبِيرِ العالَمِ
عزرائیل است بر ایشان باد سلام و گردانید خدا تعالی ایشان را سبب کارهای مخلوق و تدبیر عالم

فجعل جبرائیل صاحب الوحی والرسالة ومیکائیل صاحب الامطار
پس گردانید جبرئیل را صاحب وحی وفرستادن نزد پیغمبران وگردانیده میکائیل را صاحب بارشها

والارزاق وعزرائیل قابض الارواح واسرافیل صاحب القرن
وروزی ها وگردانیده عزرائیل را قبض کننده روح وگردانید اسرافیل را صاحب صور

قال ابن عباس ان اسرافیل سال الله ان یعطیه قوة سبع سموات
گفت ابن عباس رض که به تحقیق اسرافیل سوال کرد خدایتعالی را اینکه عطا کند اورا قوت هفت آسمان

فاعطاه وقوة سبع ارضین فاعطاه وقوة الجبال فاعطاه وقوة
پس عطا کرد اورا وخواست قوت هفت زمین را پس داد اورا وخواست قوت کوه ها را پس داد اورا وخواست قوت

السباع فاعطاه وقوة الثقلین فاعطاه وله اجنحة ومن لدن قدمیه
درندگان را پس داد اورا وخواست قوت جن وانس را پس داد اورا ومر اسرافیل را بال ها اند واز نزد دو قدم او

الی راسه شعور من الزعفران وفی کل شعرة الف الف وجه و
تا سر او موی ها اند از زعفران ودر هر موئے هزار هزار روی ست و

فی کل وجه الف الف فم وعلی کل فم الف الف لسان والافواه
در هر روئے هزار هزار دهان ست وبر هر دهان هزار هزار زبان ست و دهان ها

والالسنة کلها مغطاة بالاجنحة یسبح الله تعالی بکل لسان بالف
وزبان ها همه پوشیده اند ببال ها تسبیح میگوید خدایتعالی را بهمه زبان ها بهزار

الف لغة ویخلق الله تعالی من کل نفس ملکا یسبحون الله تعالی الی
هزار لغت وآفرید خدایتعالی از هر نفس وی فرشته که تسبیح میکنند خدایتعالی را تا

یوم القیمة وهم الملئکة المقربون وحملة العرش وکرام
روز قیامت وایشان فرشتگان مقرب اند وبردارندگان عرش اند وکرام

الکاتبین وهم علی صورة اسرافیل وینظر اسرافیل علیه السلام
الکاتبین اند وایشان بر صورت اسرافیل اند ونظر میکند اسرافیل علیه السلام

فی کل یوم ثلث مرات الی جهنم فیذوب جسمه ویصیر کوتر
در هر روز سه بار بدوزخ پس میگداز بدن او ومیگردد مانند زه

القوس ویبکی ویتضرع ولولا ان الله منع بکاءه ودموعه لامتلات
کمان ومیگرید وزاری میکند واگر نمی بود اینکه خدایتعالی منع میکرد گریه اورا واشکهای اورا هر آئینه پر می شد

الارض بدموعه ویصیر الدنیا کطوفان نوح علیه السلام ولو ان
زمین باشک های او ومی شد دنیا مانند طوفان نوح علیه السلام واگر تحقیق

دموعة ارسلت علی اهل الدنیا لغرقت اهل الدنیا کما غرقوا
اشکهای وی فروگذاشته شوند بر اهل دنیا هر آئینه غرق شود اهل دنیا چنانچه غرق شده بودند

فی

فی الطوفان ومن عظمته انه لو صب ماء جمیع البحور والانهار
در طوفان نوح واز کلانی بدن اسرافیل ست اینکه اگر ریخته شود آب همه دریاها وجویها

علی راسه ما وقعت قطرة علی الارض واما میکائیل علیه السلام
بر سر وے نخواهد افتاد ایک قطره بر زمین واما میکائیل علیه السلام

فخلقه الله بعد اسرافیل بخمس مائة عام ومن راسه الی قدمه
پس آفرید او را خدایتعالے بعد اسرافیل به پنج صد سال واز سر او تا قدم او

شعور من الزعفران واجنحة من الزبرجد وعلی کل شعر الف
مویهای اند از زعفران وبال ها اند از زبرجد وبر هر موی هزار

الف وجه وفی کل وجه الف الف عین وفم وفی کل فم
هزار روی ست ودر هر روئے هزار هزار چشم ست ودهان ست ودر هر دهان

الف الف لسان وعلی کل لسان الف الف لغة وبکل عین یبکی رحمة
هزار هزار زبان وبر هر زبان هزار هزار لغت ست وبهمه چشم ها میگرید برای رحم کردن

علی المذنبین من المؤمنین وبکل لسان یستغفر الله تعالی ویقطر
بر گنهگاران از مؤمنان وبهر زبان آمرزش میخواهد از خدایتعالے ومیچکد

من کل عین سبعون الف قطرة فیخلق الله من کل قطرة ملکا
از هر چشم وی هفتاد هزار قطره پس می آفریند خدایتعالی از هر قطره فرشته

علی صورة میکائیل یسبحون الله تعالی الی یوم القیمة واسماؤهم
بر صورت میکائیل که تسبیح میخوانند خدایتعالے را تا روز قیامت ونامهای ایشان

روحانیون واما صورة ملک الموت فمثل صورة اسرافیل فی
روحانیون است واما صورت ملک الموت پس مانند صورت اسرافیل ست در

الوجوه والالسنة والاجنحة

باب ٤ فی تخلیق الموت

رویهائے وزبان ها وبال ها باب ٤ در بیان آفریدن مرگ

قد جاء فی الخبر عن النبی صلی الله علیه واله وسلم لما خلق الله
به تحقیق آمده در حدیث از پیغمبر صلے الله تعالے علیه وآله وسلم که چون آفرید خدای

تعالی الموت حجبه الله من الخلائق بالف الف حجاب وعظمته
تعالے مرگ را پوشید اورا خدایتعالے از مخلوق بهزار هزار پرده وکلانی وی

اکبر من السموات والارضین ولقد شد بسبعین الف سلسلة طول کل
کلان است از آسمان ها وزمین ها وبه تحقیق بسته شده مرگ بهفتاد هزار زنجیر که درازی هر

سلسلة مسیرة الف عام لا یقربونه الملئکة ولا یعلمون مکانه ویسمعون
زنجیر مقدار مسافت هزار سال است نزدیک نمی شدند او را فرشتگان ونمیدانستند فرشتگان جای او را ومی شنیدند

صوته من كل حول ولا يدرون ما هو الى وقت ادم فلما خلق الله
آواز اورا از هر طرف و نمیدانستند که چه چیز است او تا وقت آدم چون آفرید خدای
تعالى ادم وسلط ملك الموت عليه فقال ملك الموت يا رب ما
تعالی آدم را و مسلط کرد ملک الموت را بر آدم پس گفت ملک الموت ای رب چیست
الموت فامر الله تعالى الحجب ان تنكشف فانكشفت حتى راه
موت پس امر کرد خدایتعالی پرده ها را که بر مرگ بودند اینکه دور شوند پس دور شدند پرده ها از مرگ تا دید اورا
ملك الموت فقال الله تعالى للملئكة قفوا وانظروا الى هذا الموت
ملک الموت پس فرمود خدایتعالی مر فرشتگان را بایستید و نظر کنید بسوی این مرگ
فوقفت الملئكة كلهم اجمعون وقال للموت طر عليهم بالاجنحة
پس ایستادند فرشتگان همه ایشان تمام و فرمود خدایتعالی مرگ را بپر برایشان به بال های
كلها وافتح اعينك كلها فلما طار الموت ونظرت الملئكة فخرت
تمام و بکشای چشمهای خود را همه پس چون پرید مرگ و نظر کردند فرشتگان بوی پس افتادند
كلهم مغشيا عليه الفي عام فلما افاقوا قالوا ربنا اخلقت اعظم من
همه ایشان بیهوش شده بروی دو هزار سال پس چون بهوش آمدند گفتند ای رب ما آیا آفریدی بزرگتر از این
هذا خلقا فقال الله تعالى انا خلقته وانا اعظم منه وقد يذوق
خلق را پس فرمود خدایتعالی که من آفریدم او را و من بزرگترم از وی و بتحقیق میچشد
منه كل خلق وقال سبحانه وتعالى يا عزرائيل قد سلطتك عليه
از وی هر مخلوق و فرمود حق سبحانه و تعالی ای عزرائیل به تحقیق مسلط کردم ترا بر وی
فقال يا الهي باي قوة اخذه فانه عظيم فاعطاه الله تعالى قوة ثم
پس گفت ای خدای من بکدام قوت بگیرم او را که بتحقیق وی چیزی کلان است پس داد او را خدایتعالی قوت پس از آن
اخذه ملك الموت فسكن الموت فقال الموت يا رب ائذن لي حتى انادي
گرفت او را ملک الموت پس آرام کرد مرگ پس گفت مرگ ای رب من اذن ده مرا تا که ندا کنم
في السماء والارض مرة ثم اذن له فنادى الموت باعلى صوت انا الموت
در آسمان و زمین یکبار پس اذن داد او را پس ندا کرد مرگ به بلند آواز من مرگم
الذي افرق بين كل حبيب انا الموت الذي افرق بين المرء وزوجته
آنکه جدائی میکنم میان هر دوست من آن مرگم که جدائی میکنم میان مرد و زن او
انا الموت الذي افرق بين البنات والامهات انا الموت الذي افرق
من آن مرگم که جدائی میکنم میان دختران و مادران من آن مرگم که جدائی میکنم
بين الابناء والاباء انا الموت الذي افرق بين القوي والضعيف من
میان پسران و پدران من آن مرگم که جدائی میکنم میان قوی و ضعیف از

بنی

بني ادم انا الموت الذي افرق بين الاخوة والاخوان انا الموت
بنی آدم من آن مرگم که جدائی میکنم میان خواهران و برادران من آن مرگم
الذي اخرب الدور والقصور انا الموت الذي اهلككم ولو كنتم
که خراب کنم خانه ها و کوشک ها را من آن مرگم که هلاک کنم شما را اگرچه باشید
في بروج مشيدة ولم يبق مخلوق الا يذوق مني فاذا انزل الموت على
در کوشک های محکم و باقی نماند هیچ مخلوق مگر که خواهد چشید از من پس چون فرود آید مرگ بر
احد قام بين يديه على صورته ثم تقول النفس من انت وما
کسی بایستد پیش روی وی بر صورت خود پس از آن گوید نفس مرگ را که تو کیستی و چه
تريد قال انا الموت الذي اخرجك من الدنيا واجعل اولادك يتيما
میخواهی گوید من آن مرگم که بیرون کشم ترا از دنیا و گردانم اولاد ترا یتیم
وزوجتك ارملة ومالك موروثا بين ورثتك التي لا تحبهم ولا
و زن ترا بیوه و مال ترا میراث کرده شده میان وارثان تو آنانکه دوست نداری ایشان را و
يحبونك في حال حيوتك فان تقدمت لنفسك خيرا اليوم جاءت اليك
دوست ندارند ترا در حال زندگی تو پس اگر پیش فرستاده برای نفس خود عمل نیک امروز آید بسوی تو
ولم ينفعك الخير بعدك فاذا سمعت النفس من الموت حول وجهه
و نفع نرساند ترا کار نیک بعد از تو پس چون بشنود نفس این کلام را از مرگ بگرداند روی خود را
الى الحائط فترى الموت قائما بين يديها فتحول وجها الى الجانب
بسوی دیوار پس ببیند مرگ را ایستاده پیش روی خود پس بگرداند روی خود را بجانب
الاخرى فترى الموت قائما بين يديها فقال الموت الم تعرفني انا الموت
دیگر پس ببیند مرگ را ایستاده پیش روی خود پس گوید مرگ آیا نمی شناسی مرا من آن مرگم
الذي قبضت روح والديك وانت تنظر اليهما ولم تنفعهما اليوم
که قبض کردم روح مادر و پدر ترا و تو میدیدی بسوی ایشان و هیچ نفع نرساندی بایشان امروز
اخذ روحك حتى ينظر اولادك اليك ولم ينفعونك وانا الموت الذي
میگیرم روح ترا تا که ببیند اولاد تو بسوی تو و نفع نخواهند رسانید ترا و من آن مرگم که
قد افنيت القرون الماضية قد كانت اكثر قوة منك ثم يقول له
بتحقیق فنا کردم اهل قرنهای گذشته را که بتحقیق بودند زیاده تر در قوت از تو پس از آن گوید مرا
الموت وكيف رايت الدنيا فيقول رايتها غدارة مكارة ثم يخلق
مرگ و چگونه دیدی دنیا را پس گوید دیدم دنیا را غدر کننده مکر کننده بعد از آن آفریند
الله تعالى الدنيا على صورة عجوزة فتقول الدنيا يا عاصي اما تستحيي
خدایتعالی دنیا را بر صورت پیرزن پس گوید دنیا ای گنهگار آیا حیا نمیکنی

انت اذنبت فيّ ولم تمتنع عن المعاصي انك طلبتني وانا ما طلبتك حتى
تو گناه کردی در من و باز نه ایستی خود را از گناهها بتحقیق تو طلب کردی مرا و من طلب نکردم ترا تا آنکه
انك لا تفرق الحلال من الحرام ظننت انك لا تفارق الدنيا فانا بريء منك
بتحقیق تو فرق نمیکردی حلال را از حرام گمان داشتی که بتحقیق تو جدا نمیشوی از دنیا پس من بیزارم از تو
ومن عملك ويرى ماله قد وقع في يد غيره فيقول المال يا عاصي
و از عمل تو و بیند مال خود را که بتحقیق افتاده است در دست دیگرے پس گوید مال ای عاصی
انك قد كسبتني بغير حق ولا تصدقتني على الفقراء والمساكين
به تحقیق تو کسب کردی مرا بغیر حق شرعی و صدقه نکردی مرا بر فقیران و مسکینان
اليوم وقعت في يد غيرك وهو قوله تعالى يوم لا ينفع مال ولا
امروز افتادم در دست غیر تو و آن فرموده خدا تعالی است روزیکه نفع نکند کسی را مال و نه
بنون الا من اتى الله بقلب سليم فيقول يا رب ارجعني لعلي اعمل
پسران مگر کسیکه آمد نزد خدا تعالی با دل سلامت از گناه پس گوید ای خداوند من باز گردان مرا شاید که عمل
صالحا فيما تركت فيقول الله تعالى اذا جاء اجلهم لا يستاخرون ساعة
صالح کنم در آنچه نکرده ام عمل صالح پس گوید خدا تعالی چون آید اجل ایشان تاخیر نکنند از ان بقدر یکساعت
ولا يستقدمون ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها ثم اخذ روحه
و نه تقدیم کنند و هرگز موخر نکند خدا تعالی هیچکس را چون آید اجل او پس از ان بگیرد ملک الموت ارواح او را
ان كان مؤمنا فعلى السعادة وان كان منافقا فعلى الشقاوة وهو
اگر باشد مؤمن بر نیکبختی بمیرد و اگر باشد منافق پس بر بدبختی بمیرد و آن
قوله تعالى كلا ان كتب الابرار لفي عليين كلا ان كتب الفجار لفي
فرموده خدا تعالی است حقا که بتحقیق اعمالنامه نیکان هر آئینه در علیین است حقا که بتحقیق اعمالنامه بدکاران در
سجين

باب ٥ في ذكر ملك الموت انه كيف ياخذ الارواح

سجین است باب ٥ در ذکر ملک الموت که وی چگونه میگیرد ارواح را

ذكر في كتاب السلوى عن مقاتل بن سليمان رحمه الله ان ملك الموت كان
ذکر شد در کتاب سلوی از مقاتل بن سلیمان رحم کند ویرا خدا تعالی که بتحقیق ملک الموت هست
له سرير في السماء السابعة ويقال في السماء الرابعة خلقه الله
ویرا تختے در آسمان هفتم و گفته میشود که آن تخت در آسمان چهارم است آفریده اورا خدای
تعالى من نور وله سبعون الف قائمة وله اربعة اجنحة
تعالی از نور و آن تخت را هفتاد هزار پایه است و او را چهار بال است
مملوء جميع جسده بالعيون والالسنة بقدر خلقه من الآدمي
و پر است تمام بدن او به چشمها و زبانها بقدر همه مخلوق از آدمیان

والطيور

والطيور والسباع وليس احد من هذه المخلوقات من الآدمي و
و مرغان و درندگان و نه هیچ یک از این مخلوقات از آدمیان و
الطيور والوحوش وكل ذي روح الا وله في جسده وجه
مرغان و حیوان وحشی و هر صاحب روح مگر که ملک الموت را در بدن او روی است
وعين ويد بعددهم فياخذ روحه بذلك وقال النبي صلى
و چشم است و دست است بشمار این همه مخلوق پس میگیرد روح او را بآن و فرمود پیغمبر صلی
الله عليه وآله وسلم ان ملك الموت له ستة اوجه وجه بين
الله تعالی علیه و آله و سلم که بتحقیق ملک الموت را شش روی است یک روی پیش
يديه ووجه وراء ظهره ووجه عن يمينه ووجه عن يساره
دارد و یک روی پس پشت دارد و یک روی از جانب راست دارد و یک روی از جانب چپ دارد
ووجه على راسه ووجه تحت قدميه قيل يا رسول الله لم
و یک روی بر سر دارد و یک روی زیر دو پاے دارد گفته شد ای رسول الله برای
تلك الوجوه فقال صلى الله عليه وآله وسلم اما الوجه الذي
چیست این رویهای ملک الموت پس فرمود صلی الله تعالی علیه و آله و سلم هرچه آن روی که
عن يمينه فيقبض به ارواح اهل المشرق واما الوجه الذي عن
از جانب راست اوست پس قبض میکند بدان ارواح اهل مشرق را و هرچه آن روی که از
يساره فيقبض به ارواح اهل المغرب واما الوجه الذي وراء ظهره فيقبض به
جانب چپ اوست پس قبض میکند بدان ارواح اهل مغرب را و هرچه آن روی که پس پشت اوست پس قبض میکند بدان
ارواح اهل الكبائر واهل النار واما الوجه الذي بين يديه فيقبض به ارواح
ارواح اهل کبایر را و اهل دوزخ را و هرچه آن روی که در پیش دارد پس قبض میکند از ان ارواح
المؤمنين والمؤمنات من امتي واما الوجه الذي على راسه فيقبض به ارواح
مردان مؤمنین و زنان مؤمنات از امت من و هرچه آن روی که بر سر اوست پس قبض میکند بدان ارواح
اهل السماء واما الوجه الذي تحت قدميه فيقبض به ارواح الجن وقال
اهل آسمان و هرچه آن روی او که زیر دو قدم اوست پس قبض میکند ارواح جن را و فرمود آنحضرت
فياخذ بتلك اليد روحه وينظر بالوجه الذي يحاذيه وكذلك يقبض
پس میگیرد ملک الموت بآن دست روح او را و می بیند بآن روے که در برابر اوست و همچنین قبض میکند
به ارواح المخلوقين في كل مكان فاذا ماتت نفس احد في الدنيا
بدان ارواح همه مخلوق را در هر جائے پس چون بمیرد نفس کسے در دنیا
ذهب عين من جسده ويقال ان له اربعة اوجه الاول من
هر دو چشمی از بدن ملک الموت و گفته میشود که ملک الموت را چهار روی هست اول در

قُدَّامِهِ وَالثَّانِي عَلَى رَأْسِهِ وَالثَّالِثُ عَلَى ظَهْرِهِ وَالرَّابِعُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ

پیش اوست و دویم بر سر اوست و سیوم بر پشت اوست و چهارم زیر دو قدم اوست

فَيَأْخُذُ أَرْوَاحَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمَلَائِكَةِ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي عَلَى رَأْسِهِ

پس میگیرد ارواح پیغمبران و فرشتگان را ازان روی که بر سر دارد

وَأَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي مِنْ قُدَّامِهِ وَأَرْوَاحَ الْكَافِرِينَ

ومیگیرد ارواح مومنین را از آن روی که در پیش دارد ومیگیرد ارواح کافران

مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي وَرَاءَ ظَهْرِهِ وَأَرْوَاحَ الشَّيَاطِينِ وَالْجِنِّ مِنَ الْوَجْهِ

از آن روی که پس پشت دارد ومیگیرد ارواح شیاطین و جنات را از آن روی

الَّذِي تَحْتَ قَدَمَيْهِ وَإِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ وَالْأُخْرَى

که زیر دو قدم دارد و یک پای ملک الموت بر پل دوزخ است و پای دیگرش

عَلَى سَرِيرِ الْجَنَّةِ وَيُقَالُ مِنْ عَظَمَتِهِ لَوْ صُبَّ مَاءُ جَمِيعِ الْبُحُورِ وَ

بر تخت جنت است وگفته میشود از کلانی ملک الموت که اگر ریخته شود آب تمام دریاها و

الْأَنْهَارِ عَلَى رَأْسِ مَلَكِ الْمَوْتِ مَا وَقَعَتْ قَطْرَةٌ عَلَى الْأَرْضِ وَيُقَالُ

جویها بر سر ملک الموت نخواهد افتاد یک قطره بر زمین وگفته میشود

إِنَّ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا فِي جَنْبِ مَلَكِ الْمَوْتِ كَخِوَانٍ قَدْ وُضِعَ عَلَيْهِ كُلُّ

که بتحقیق تمام دنیا در پهلوی ملک الموت مانند یک خوانچه است که نهاده باشد بروی هر

شَيْءٍ وَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْ رَجُلٍ لِيَأْكُلَهُ فَيَأْكُلُ مَا شَاءَ فَكَذٰلِكَ مَلَكُ

چیز و نهاده شود آن خوانچه پیش روی شخصے تا که خورد آنرا پس میخورد آنچه خواهد پس همچنین ملک

الْمَوْتِ فِي الْخَلَائِقِ وَيُقَلِّبُ مَلَكُ الْمَوْتِ الدُّنْيَا فِي رَاحَتِهِ كَمَا يُقَلِّبُ

الموت در جمیع مخلوق ومیگرداند ملک الموت دنیا را در کف دست خود چنانچه میگرداند

الرَّجُلُ دِرْهَمًا وَيُقَالُ لَا يَنْزِلُ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَّا إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ

کسے روپیه را وگفته میشود که فرود نمی آید ملک الموت مگر بسوی پیغمبران و رسولان

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَهُ لِقَبْضِ أَرْوَاحِ السِّبَاعِ وَالْبَهَائِمِ أَعْوَانٌ وَيُقَالُ

بر ایشان باد سلام و برای او خلیفه هست برای قبض کردن ارواح درندگان و چهارپایان مدد کنندگان اند وگفته میشود

إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى إِذَا أَفْنَى الْخَلْقَ كُلَّهُ مِنَ النَّاسِ وَغَيْرِهِمْ يَطْمِسُ الْعُيُونَ

که بتحقیق خدایتعالی چون فنا کند خلق را همه از مردمان و غیر آن ناپدید میشود چشمهای

الَّتِي عَلَى جَسَدِ مَلَكِ الْمَوْتِ كُلَّهَا وَيَبْقَى ثَمَانِيَةٌ لِثَمَانِيَةٍ يُقَالُ هِيَ

که بر بدن ملک الموت بودند همه آن و باقی می ماند هشت چشم او برای هشت کس گفته میشود کان چهار

لِجِبْرَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَعَزْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَأَرْبَعَةٍ مِنْ حَمَلَةِ الْعَرْشِ

جبرائیل و اسرافیل و عزرائیل و میکائیل اند و چهار اند از بردارندگان عرش

عليهم السلام ۲

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَمَّا مَعْرِفَةُ انْتِهَاءِ الْآجَالِ فَيُقَالُ أَنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ

بر ایشان باد سلام و هرچه شناختن وقت تمام شدن اجل هاست پس گفته میشود که بتحقیق ملک الموت

إِذَا رُفِعَ إِلَيْهِ نُسْخَةُ الْمَوْتِ وَالْمَرَضِ يَقُولُ إِلٰهِي وَسَيِّدِي مَتَى

چون برداشته شود بسوی او موت و مرض گوید ای معبود من و پیشوای من کدام وقت

أَقْبِضُ رُوحَ الْعَبْدِ وَعَلَى أَيِّ حَالٍ وَهَيْئَةٍ أَرْفَعُ يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى

قبض کنم روح بنده ترا و بر کدام حال و صورت بردارم اورا گوید خدایتعالے

يَا مَلَكَ الْمَوْتِ هٰذَا عِلْمُ غَيْبِي لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ أَحَدٌ غَيْرِي وَلٰكِنْ

ای ملک الموت این علم غیب من است اطلاع ندارد بروی کسے غیر من و لیکن

أُعَلِّمُكَ إِذَا جَاءَ وَقْتُهُ وَأَجْعَلُ لَكَ عَلَامَاتٍ تَقِفُ عَلَيْهِ هِيَ وَ

بیاموزانم ترا چون آید وقت او و گردانم برای تو نشانهاے که واقف خواهی شد بران ساعت آخر آنست و

أَنَّ الْمَلَكَ الَّذِي هُوَ مُوَكَّلٌ عَلَى الْأَنْفَاسِ يَأْتِي إِلَيْكَ فَيَقُولُ تَمَّتْ

بتحقیق آن فرشته که او مسلط است بر دم ها می آید نزد تو پس گوید تمام شد

أَنْفَاسُ فُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ وَالْمَلَكُ الَّذِي هُوَ مُوَكَّلٌ عَلَى الْأَرْزَاقِ وَ

دمهای فلان ابن فلان و آید آن فرشته که او مسلط است بر روزی ها و

الْأَعْمَالِ يَقُولُ تَمَّ رِزْقُهُ وَعَمَلُهُ فَإِنْ كَانَ مِنَ السُّعَدَاءِ يَتَبَيَّنُ عَلَى

عملها نزد تو و گوید تمام شد رزق او و عمل او پس اگر باشد آنکس از نیکبختان ظاهر شود بر

اسْمِهِ الَّذِي هُوَ مَكْتُوبٌ فِي صَحِيفَةٍ الَّتِي عِنْدَ مَلَكِ الْمَوْتِ خَطٌّ مِنَ

نام او که نوشته شده است در صحیفه که آن نزد ملک الموت است خطے از

النُّورِ حَوْلَ اسْمِهِ وَإِنْ كَانَ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ تَبَيَّنَ خَطٌّ مِنَ السَّوَادِ

نور گرداگرد نام او و اگر باشد آنکس از بدبختان ظاهر شود خطے از سیاهی

ثُمَّ لَا يَتِمُّ لِمَلَكِ الْمَوْتِ عِلْمٌ بِذٰلِكَ حَتَّى يَسْقُطَ عَلَيْهِ وَرَقَةٌ مِنَ

پس ازان تمام نمیشود ملک الموت را علم باین علامات تا آنکه می افتد بروے یک رقعه از

الشَّجَرَةِ الَّتِي تَحْتَ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا اسْمُهُ فَحِينَئِذٍ يَقْبِضُ

درختی که آن زیر عرش است و نوشته شده بر آن درخت نام آنکس پس درا نوقت قبض میکند

رُوحَهُ وَرُوِيَ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ أَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى خَلَقَ شَجَرَةً تَحْتَ

ملک الموت روح اورا و روایت شده از کعب احبار که بتحقیق خدایتعالی آفرید درختی را زیر

الْعَرْشِ عَلَيْهَا أَوْرَاقٌ بِعَدَدِ كُلِّ الْخَلَائِقِ فَإِذَا انْقَضَى أَجَلُ الْعَبْدِ

عرش که بر آن درخت ورقها ست بشمار همه مخلوق پس چون تمام شود اجل بنده

وَبَقِيَ لَهُ مِنْ عُمْرِهِ أَرْبَعُونَ يَوْمًا سَقَطَتْ وَرَقَتُهُ فَيَقَعُ عَلَى حِجْرِ

و باقی ماند مر اورا از عمر او چهل روز می افتد ورق او پس می افتد آن ورق در کنار

عزرائيل فيطلع بذلك فامر بقبض روح صاحبها وبعد ذلك
عزرائیل ۴ پس مطلع میشود عزرائیل بدین سبب پس امر میکند بقبض کردن روح صاحب آن ورق وبعد از ان
يسمونه ميتا في السماء وهو حي على وجه الارض اربعون
می نامند اورا مرده در آسمان وحالانکه زنده می باشد بر روی زمین چهل
يوما ويقال ان ميكائيل عليه السلام ياتي على ملك الموت
روز وگفته میشود که به تحقیق میکائیل علیه السلام می آید بر ملك الموت
بصحيفة من عند الله فيها اسم من امر بقبض روحه والموضع
بیك ورقی از نزد خدا تعالی که در آن ورق نام آنکس می باشد که امر کرده شده ملك الموت قبض کردن روح او وآنجا
الذي يقبض فيه والسبب الذي يقبض روحه عليه وذكر
که قبض کرده شود در آن وآن سببی که قبض کرده شود روح او بر آن سبب وذکر کرده
ابو الليث السمرقندي رحمه الله تنزل قطرتان من تحت العرش
ابو اللیث سمرقندی رحمت کند اورا خدا تعالی که نازل میشود دو قطره از زیر عرش
على اسم صاحبه احدهما خضراء والاخرى بيضاء فاذا وقعت
بر نام صاحب آن نام یکی از ان دو قطره سبز می باشد ودیگرے سفید پس چون واقع شود
الخضراء على اي اسم كان عرف انه شقي واذا وقعت البيضاء على
قطره سبز بر هر نام که باشد شناخته شود اینکه به تحقیق وی بدبخت است وچون واقع شود قطره سفید بر
اي اسم كان عرف انه سعيد واما معرفة الموضع الذي يموت
هر نام که باشد شناخته شود اینکه به تحقیق نیك بخت است وهرچه شناختن آنجاے که می میرد
فيه فيقال ان الله تعالى خلق ملكا موكلا بكل مولود يقال
آنکس در آنجا پس گفته میشود که به تحقیق خدا تعالی آفریده فرشته که مسلط است بهر زائیده شده گفته میشود
له ملك الارحام فاذا ولد مولود امر الله ان يدرج في النطفة
آن فرشته را فرشته رحمها پس چون زاید مولود امر کند خدا تعالی این فرشته را اینکه بیامیزد در نطفه
التي في رحم امه من تراب الارض التي يموت عليها فيدور
که آن در رحم مادر وی است از خاك آن زمینی که خواهد مرد بر آن پس میگردد
العبد حيث ما يدور حتى يعود الى الموضع رفع تربة تلك
آن بنده هر جائیکه میگردد تا آنکه رجوع میکند بآنجائیکه برداشته شده خاك آن
النطفة منه فيموت فيها وعلى هذا يدل قوله تعالى قل لو كنتم
نطفه از انجا پس می میرد در آنجا وبر این امر دلالت میکند قول خدا تعالی بگو اگر باشید شما
في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم
در خانهای خود هر آئینه بیرون آیند آن کسانیکه نوشته شده بر ایشان کشته شدن بسوی کشتن گاه ایشان

وعلى هذا احكي ان ملك الموت كان يظهر في الزمن الاول
وبنا بر این حکایت کرده شده که به تحقیق ملك الموت بود که ظاهر میشد در زمان اول
فدخل يوما على سليمان ابن داود عليهما السلام فاحد النظر
پس داخل شد روزی بر سلیمان ۴ پسر داود بر ایشان باد سلام پس تیز کرد دیدن را
في شاب عنده فارتعد الشاب منه فلما غاب ملك الموت قال
در جوانے که نزد سلیمان بود پس بلرزید آن جوان از ملك الموت پس چون رفت ملك الموت گفت
الشاب يا نبي الله اريد ان تامر الريح لتحملني الى الصين فامر
آن جوان ای پیغمبر خدا میخواهم امر کنی بادرا تا که برداشته برد مرا به چین پس امر کرد
سليمان الريح فحملته الى الصين فجاء ملك الموت الى سليمان
مهتر سلیمان باد را پس برداشته برد اورا به چین پس آمد ملك الموت بسوے سلیمان ۴
فساله عن سبب نظره الى الشاب فقال اني امرت ان اقبض
پس سوال کرد سلیمان از سبب تیز دیدن بآن جوان پس گفت ملك الموت که من مامور شده ام باینکه قبض کنم
روحه في ذلك اليوم بالصين فرايته عندك فتعجبت من ذلك
روح اورا در آن روز به چین پس دیدم اورا نزد تو پس تعجب کردم از آن
فاخبره سليمان بقصته كيف سالني ان امر الريح لتحمله الى
پس خبر کرد اورا سلیمان به قصه آن جوان که چگونه سوال کرد مرا اینکه امر کنم بادرا تا برداشته ببرد اورا
الصين فقال ملك الموت انا قد قبضت روحه في ذلك اليوم
به چین پس گفت ملك الموت که من تحقیق قبض کردم روح اورا در آن روز
بالصين وفي خبر اخر يقال ان لملك الموت اعوانا يقومون
به چین ودر حدیث دیگر چنین گفته میشود که به تحقیق ملك الموت را مدد کنندگانند که اقامت کنند
بقبض الارواح الا ترى انه روي ان رجلا القي على لسانه
بقبض نمودن ارواح آیا نمی بینی که به تحقیق روایت شده که شخصے انداخته شده بود بر زبان وی
اللهم اغفر لي ولملك الشمس فاستاذن هذا الملك ربه
اینکه میگفت ای الله بیامرز مرا وفرشته آفتاب را پس اذن خواست این فرشته آفتاب از رب خود
في زيارته فلما نزل عليه قال له انك تكثر الدعاء لي فما
در زیارت کردن این شخص پس چون فرود آمد این فرشته برای این شخص گفت این شخص که تو بسیار دعا میکنی مرا پس چیست
حاجتك قال حاجتي اليك ان تحملني الى مكانك وتسال عن
حاجت تو گفت حاجت من بتو این است که برداری مرا بسوے مکان تو وسوال کنی از
ملك الموت ان يخبرني باقتراب اجلي فحمله واقعده في مقعده
ملك الموت اینکه خبر کند مرا به نزدیك شدن اجل من پس برداشت فرشته آفتاب این شخص را ونشانید اورا درجاے نشستن خود

من الشمس ثم صعد الی ملک الموت وذکر له ان رجلا من بنی آدم
از آفتاب پس بالا رفت آن فرشته بسوی ملک الموت وگفت اورا که بتحقیق شخصی از بنی آدم
القی علی لسانه ان یقول کلما صلی اللهم اغفر لی ولملک
انداخته شده بود بر زبان وی اینکه میگفت هر وقت که نماز خواندی ای الله بیامرز مرا و فرشته
الشمس وقد طلب منی ان اطلب منک ان تعلمه اجله متی
آفتاب را وبتحقیق خواست آن شخص از من اینکه بخواهم از تو اینکه خبر کنی اورا باجل او کی
قرب لیستعد له فنظر ملک الموت فی کتابه فقال هیهات
نزدیک شود تا آماده شود برای او پس دید ملک الموت در کتاب خود پس گفت بعید است
ان لصاحبک شانا عظیما وهو انه لا یموت حتی یجلس مجلسک
بتحقیق رفیق ترا شان عظیم هست و آن آنست که بتحقیق وی نمیرد تا که بنشیند در جای نشستن تو
من الشمس فقال قد جلس مجلسی منها فقال ملک الموت توفته
از آفتاب پس گفت آن فرشته آفتاب که بتحقیق نشست وی در جای نشستن من از آفتاب پس گفت ملک الموت میرانید ند اورا
رسلنا علی ذلک وهم لا یفرطون واما انتهاء اجال البهائم
فرستادگان ما بر آنجا واوشان تقصیر نکنند و هرچه تمام شدن اجلهای چارپایان
والطیور ففی الخبر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه
ومرغان پس در حدیث از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که بتحقیق
قال اجال البهائم کلها فی ذکر الله تعالی فاذا ترکوا ذکر الله تعالی
فرمود اجلهای چارپایان همه در یاد کردن خدای تعالی است پس چون ترک کنند ذکر خدای تعالی را
قبض الله ارواحهم ولیس لملک الموت من ذلک شیء وقد قیل
قبض کند خدای تعالی ارواح ایشان را ونیست مر ملک الموت را از قبض کردن ارواح آنها چیزی و بتحقیق گفته شده
ان الله تعالی هو قابض الارواح وانما اضیف الی ملک الموت
که خدای تعالی اوست قبض کننده ارواح وجز این نیست که نسبت کرده شد قبض کردن ارواح ملک الموت
کما اضیف القتل الی القاتل والموت الی الامراض وعلی هذا یدل
چنانکه نسبت کرده شد قتل بسوی قاتل ونسبت کرده شده موت بامراض وبر همین بامر دلالت کند
قوله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی
قول او سبحانه تعالی خدای تعالی می میراند نفس ها را در وقت موت آنها و می میراند آن نفسها را که نه مرده در
منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی
وقت خواب آنها پس بازدارد آنها را که حکم کرده بر آنها بمردن و میفرستد آن دیگر را که در وقت خواب
اجل مسمی ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون ۵
قبض کرده بود تا اجل مقرر شده بتحقیق در آنچه گفتیم هر آئینه نشانهاست برای قومی که فکر کنند ۵

باب ۶ فی ذکر جواب الروح وفی الخبر ان ملک الموت اذا اراد قبض الروح

باب ۶ در ذکر جواب روح و در خبر است که بتحقیق ملک الموت چون اراده کند قبض کردن روح را
یقول الروح لا اطیعک ما لم یامر الله تعالی بذلک فیقول
گوید روح فرمانبرداری نکنم ترا تا وقتیکه امر نکند خدای تعالی بر آن پس گوید
ملک الموت امرنی الله تعالی بذلک فیطلب الروح منه العلامة
ملک الموت امر کرده مرا خدای تعالی بدین قبض کردن تو پس طلب کند روح از ملک الموت علامت را
والبرهان فیقول الروح ان ربی خلقنی وادخلنی فی جسدی
ودلیل را پس گوید روح بتحقیق پروردگار من آفریده مرا و داخل کرد مرا در بدن من
ولم تکن عند ذلک فالان ترید ان تاخذنی فیرجع ملک
ونه بودی تو نزد آن وقت پس الحال میخواهی اینکه قبض کنی مرا پس رجوع کند ملک
الموت الی الله تعالی ویقول ان عبدک یقول کذا وکذا و
الموت بسوی خدای تعالی وگوید بتحقیق بنده تو میگوید چنین وچنین و
یطلب البرهان فیقول الله تعالی صدق روح عبدی یا ملک
طلب میکند دلیل را پس گوید خدای تعالی راست گفته روح بنده من ای ملک
الموت اذهب الی الجنة وخذ تفاحة وعلیها اسمی مکتوب وارها
الموت برو بسوی جنت وبگیر یک سیب که بر آن نام من نوشته باشد وبنما آن سیب را
روح عبدی فیذهب ملک الموت فیاخذها وعلیها مکتوب
روح بنده من پس میرود ملک الموت بجنت پس بگیرد آن سیب را و بر آن نوشته باشد
بسم الله الرحمن الرحیم ویریه فاذا راه روح العبد یخرج
بسم الله الرحمن الرحیم و بنماید آن سیب روح را پس چون ببیند آن سیب را روح بنده بیرون آید
مع النشاط

باب ۷ فی ذکر جواب الاعضاء وفی الخبر اذا اراد

از بدن با خوشی باب ۷ در ذکر جواب اعضاء و در حدیث است که چون اراده کند
الله تعالی قبض روح عبده یجیء ملک الموت من قبل فمه لیقبض
خدای تعالی قبض کردن روح بنده را می آید ملک الموت از طرف دهان تا قبض کند
روحه منه فیخرج الذکر من فمه ویقول لا سبیل لک فی هذه
روح اورا از طرف دهان پس بیرون می آید ذکر از دهان او وگوید ذکر نیست راه ترا در این
الجهة وانما جری فیه ذکر ربی فیرجع ملک الموت الی الله تعالی
جهت وجز این نیست که جاری میشد در این دهان ذکر رب من پس رجوع میکند ملک الموت بسوی خدای تعالی
ویقول یا رب ان عبدک یقول کیت وکیت فیقول الله تعالی
وگوید ای رب من بتحقیق بنده تو میگوید چنان وچنین پس گوید خدای تعالی

اقبض روحه من جهة اخرى فيجيء ملك الموت من قبل اليد
قبض کن روح اورا از طرف دیگر پس آید ملک الموت از طرف دست
يخرجه منه فيقول اليد لملك الموت لا سبيل لك الي فاني
تا بیرون کند روح اورا از طرف دست پس گوید دست ملک الموت را نیست راه ترا بمن پس به تحقیق
تصدقت كثيرا ومسحت راس اليتيم وكتبت العلم وضربت
من صدقه داده ام بسیار و مسح کرده ام سر یتیم را و نوشته ام علم دین را و زده ام
السيف على عنق الكفار ثم يجيء الى الرجل فيقول لا سبيل لك
شمشیر را بر گردن کافران پس از ان آید بطرف پای پس گوید پای نیست راه ترا
من قبلي فانه مشى بي الى الجمعة والجماعة وعيادة المريض
از طرف من پس به تحقیق وی رفته بمن بسوی نماز جمعه و نماز جماعت و پرسیدن بیمار
ومجلس العلم والعلماء ثم يجيء الى الاذنين فيقولان لا سبيل لك
و مجلس علم و علما پس از ان آید ملک الموت بطرف گوشها پس گویند گوشها نیست راه ترا
من قبلنا فانه يسمع بنا القران والذكر فيجيء الى العينين فيقولان
از طرف ما پس به تحقیق وی شنیده بمایان قرآن را و ذکر را پس آید ملک الموت بسوی چشمان پس گویند چشمان
لا سبيل لك من قبلنا فانه نظر بنا الى المصاحف ووجوه العلماء
نیست راه ترا از طرف مایان پس به تحقیق وی نظر کرده بمایان بسوی قرآنها و بسوی روی عالمان
ثم ينصرف ملك الموت الى الله تعالى ويقول يا رب غلبني اعضاء
پس از ان میرود ملک الموت بطرف خدای تعالی و گوید ای رب غلبه کردند بر من اعضاء
العبد بالحجة ويقول كذا وكذا فكيف اقبض روحه فيقول الله تعالى
بنده بدلیل و میگوید بنده چنین و چنین پس چگونه قبض کنم روح او را پس گوید خدای تعالی
اكتب اسمي على كفك واره عبدي المؤمن حتى يراه فيكتب
که بنویس نام من بر کف خود و بنما او را بروح بنده مؤمن مرا تا آنکه به بیند او را پس می نویسد
ملك الموت اسم الله تعالى على كفه ويريه روح العبد فيجيبه
ملک الموت نام خدای تعالی بر کف خود و می نماید آنرا بروح بنده پس اجابت کند
فيخرج روح عبد المؤمن فمن انس اسمه ينصرف عنه مرارة
پس بیرون آید روح بنده مؤمن پس از الفت و محبت نام او سبحانه و تعالی میرود از ان تلخی جان
النزع فيخرج مع النشاط فكيف لا ينصرف عنه العذاب و
کندن پس بیرون آید روح با خوشی پس چگونه نخواهد رفت از وی عذاب و
القطيعة والفضيحة ولذلك كتب الله على صدوركم
بریدن از خدا و فضیحت و رسوائی و برای این نوشته است خدای تعالی بر سینه های شما

اسم الله

اسم الله تعالى والدليل عليه قوله تعالى اولئك كتب في
نام خدای تعالی را و دلیل بر این قول خدای تعالی است اوشان نوشته است خدا در
قلوبهم الايمان وقوله تعالى افمن شرح الله صدره للاسلام
دلهای ایشان ایمان را و این قول خدای تعالی است پس کسیکه کشاده است خدای تعالی سینه او را برای اسلام
فهو على نور من ربه فينصرف عنه العذاب واهوال القيمة
پس او بر نوری است از رب خود پس میگردد از وی عذاب و هولهای قیامت
وفي الخبر اذا وقع العبد في النزع ينادي مناد من قبل الرحمن
و در حدیث است که چون واقع شود بنده در نزع آواز کند آواز کننده از طرف رحمن جلشانه
دعه حتى يستريح فاذا بلغ الى الصدر ينادي مناد دعه
که بگذار این بنده را تا آرام کند پس چون رسد روح تا سینه آواز کند آواز کننده که بگذار
حتى يستريح وكذلك اذا بلغ الى الركبتين والسرة فاذا بلغ
تا آرام کند و همچنین چون رسد روح تا زانوها و ناف پس چون رسد روح
الى الحلقوم ينادي مناد دعه حتى يودع الاعضاء بعضها
تا حلق آواز کند آواز کننده که بگذار او را تا وداع کنند اعضا باهمدیگر بعضی از ایشان
بعضا فيودع العينان ويقولان السلام عليك الى يوم القيمة
بعضی را پس وداع کنند چشمان و گویند سلام باد بر تو تا روز قیامت
وكذلك الاذنان واليدان والرجلان ويودع الروح والنفس
و همچنین وداع کنند گوشها و دستها و پای ها و وداع کرده شود روح و نفس
فنعوذ بالله من وداع الايمان عن اللسان ووداع القلب عن
پس پناه میگیریم بخدای تعالی از وداع کردن ایمان از زبان و وداع کردن دل از
معرفة الرحمن فيبقى اليدان بلا حركة والرجلان بلا
معرفت رحمن جلشانه پس باقی مانند دو دست بغیر حرکت کردن و دو پای بغیر
حركة والحدقات لا بصر لهما والاذنان لا سمع لهما والبدن
حرکت کردن و دو چشمان نمی باشد بینائی اوشان را و دو گوش نمی باشد شنوائی آنها را و بدن
لا روح له فلو يبقى اللسان بلا شهادة والقلب بلا معرفة
نباشد روح مر او را پس اگر باقی ماند زبان بغیر کلمه شهادت و باقی ماند دل بغیر معرفت
فكيف حال العبد في اللحد لا يرى احدا الا ابا ولا اما ولا اولادا
پس چگونه باشد حال آن بنده در لحد نمی بیند در آنجا کسی را نه پدر را و نه مادر را و نه اولاد را
ولا اخوانا ولا اصحابا ولا فراشا ولا حجابا فلو لم يرحم ربه الكريم
و نه برادران را و نه یاران را و نه فرش را و نه پرده را پس اگر رحم نکند رب کریم

فقد خسر خسرانا عظیما قال ابو حنیفة رحمه الله اکثر ما یسلب
پس تحقیق زیانکار شد زیانکاری بزرگ گفت ابو حنیفه رحمه الله تعالی اکثر آنچه دور میشود

الایمان من العبد فی وقت النزع اعاذنا الله وایاکم من
ایمان از بنده در وقت نزع می باشد پناه دهد ما یان را خدا تعالی و شما را از

سلب الایمان **باب ۸** فی ذکر الشیطان کیف یسلب الایمان
سلب شدن ایمان باب ۸ در ذکر نمودن شیطان که چگونه سلب میکند ایمان را

فی الخبر یجیء الشیطان الیه فیجلس عند یساره وهو
در خبر است که می آید شیطان بسوی او پس می نشیند نزد طرف چپ او و در حالیکه او

فی النزع فیقول له اترک هذا الدین وقل الهین اثنین حتی
در نزع بود پس گوید او را ترک کن این دین اسلام را و بگو که خدا دو اند تا

تنجو من هذه الشدة فاذا کان الامر کذلک فالخطر
خلاص شوی از این سختی پس چون شد امر این چنین پس خوف

عظیم فعلیک بالبکاء والتضرع واحیاء اللیلة وکثرة
بسیار بزرگ است پس بر تو باد گریه و زاری و زنده کردن شب را بعبادت و بسیار کردن

الرکوع والسجود حتی تنجو من عذاب الله تعالی وسئل عن
رکوع و سجده ها تا خلاص شوی از عذاب خدا تعالی و سوال کرده شد از

ابی حنیفة رحمه الله ای ذنب اخوف لسلب الایمان قال
امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی که کدام گناه ترساننده تر است بسلب کردن ایمان گفت

ترک الشکر علی الایمان وترک خوف الخاتمة والظلم علی العباد
ترک کردن شکر بر ایمان و ترک کردن خوف خاتمه و ظلم کردن بر بندگان

وقال ابو حنیفة رحمه الله ان من کان فیه هذه الخصال
و گفت ابو حنیفه رحمه الله تعالی که بتحقیق کسیکه باشد در وی این خصلت های

الثلث فالاغلب ان یخرج من الدنیا کافرا نعوذ بالله منه
سه گانه پس غالب تر این است که بیرون شود از دنیا کافر پناه میگیریم بخدا تعالی از آن

الا من ادرکته السعادة الازلیة ویقال اشد الحال علی المیت
مگر کسیکه یافته باشد او را نیکبختی ازل و گفته میشود که سخت تر حال بر میت

عند النزع العطش واحتراق الکبد ففی ذلک الوقت یجد
نزد نزع تشنگی و سوختن جگر است پس در آن وقت می یابد

الشیطان علیه فرصة من نزع الایمان لان المؤمن یعطش
شیطان بروی فرصت از سلب کردن ایمان زیرا که مؤمن تشنه میشود

فی ذلک

فی ذلک الوقت فیجیء الشیطان عند راسه مع القدح من ماء
در آن وقت پس می آید شیطان نزد سر او با کاسه از آب

جمد فیحرک القدح له فیقول المؤمن اعطنی من الماء ولا یدری
یخ پس بجنباند کاسه را برای او پس گوید مؤمن بده مرا ازین آب و نمیداند مؤمن

انه شیطان فیقول له قل لا صانع للعالم حتی اعطیک الماء
که به تحقیق وی شیطان است پس گوید شیطان او را بگو نیست صانع مر عالم را تا بدهم ترا ازین آب

فان لم یجبه المؤمن یجیء الی موضع قدمیه فیحرک القدح
پس اگر جواب ندهد او را مؤمن بیاید شیطان بطرف دو پاے وی پس بجنباند کاسه را

فیقول اعطنی من الماء فیقول له قل کذب الرسل حتی اعطیک
پس گوید مؤمن بده مرا ازین آب پس گوید شیطان او را بگو دروغ گفتند پیغمبران تا بدهم ترا

الماء فمن ادرکته الشقاوة یجیب الیه لانه لا یطیق علی العطش
ازین آب پس کسیکه یافته باشد او را بدبختی جواب دهد شیطان را موافق او زیرا که وی طاقت ندارد بر تشنگی

فیخرج من الدنیا کافرا ومن ادرکته السعادة یرد کلامه و
پس بیرون شود از دنیا کافر شده و کسیکه رسیده باشد او را نیکبختی رد کند کلام شیطان را و

یتفکر ما امامه کما حکی ان ابا زکریا الزاهد لما حضرته
فکر کند آنچه در پیش اوست چنانچه حکایت شده که به تحقیق ابو زکریا زاهد چون حاضر شد او را

الوفات فاتاه صدیق له وهو فی سکرات الموت فلقنه لا اله
وقت وفات پس آمد نزد او رفیق و آشنائی وی و او در سکرات موت بود پس بتحقیق تلقین کرد او را نیست معبود

الا الله محمد رسول الله فاعرض عنه الزاهد بوجهه ولم یقل
مگر الله و محمد فرستاده الله است پس بگردانید ابو زکریا زاهد روی خود را و نگفت این کلمه را

فقال له ثانیا فاعرض عنه ثم قال له ثالثا فقال لا اقول
پس گفت صدیق وی او را دویم بار پس روی گردانید از وی پس از آن گفت او را سیوم بار پس گفت ابو زکریا نمیگویم

فغشی صدیقه فلما کان بعد ساعة وجد ابو زکریا
پس ترسید صدیق وی و آشنای وی خاله پس چون شد بعد یک ساعت که یافت ابو زکریا

خفة وفتح عینیه وقال هل قلتم لی شیئا قالوا نعم عرضنا
سبکی از حال اول و کشاد چشمان خود را و گفت آیا گفتید شما مرا چیزی گفتند آری عرض کردیم

علیک الشهادة ثلثا فاعرضت مرتین وقلت فی الثالثة لا
بر تو کلمه شهادت را سه بار پس اعراض کردی از آن دو بار و گفتی در سیوم بار نمی

اقول فقال اتانی ابلیس ومعه قدح من الماء ووقف عن
گویم پس گفت ابو زکریا آمده بود بمن شیطان و با وی کاسه بود از آب و ایستاد از بازو

يمينى وحرك القدح وقال لي اتحتاج الى الماء قلت بلى فقال
راست من وجنبانید کاسه را وگفت مرا ایا حاجت داری باب گفتم آرے پس گفت
لي قل عيسى ابن الله فاعرضت عنه ثم اتاني من قبل الرجل
مرا بگو عیسی پسر خدا است پس اعراض کردم از وی پس ازان آمد از طرف پاے
فقال لي كذلك فاعرضت عنه وفي المرة الثالثة قال
پس گفت مرا همچنین پس اعراض کردم از وی و در کرت سیوم گفت
لي قل لا اله قلت لا اقول فضرب القدح على الارض
مرا بگو که نیست خدا گفتم نمیگویم پس زد کاسه را بر زمین
وولى نادما فانا رددت على ابليس لا عليكم فاشهد ان لا اله
و برگشت افسوس کننده پس من رد کرده بودم بر شیطان نه بر شما پس گواه میدهم بانکه نیست معبودی
الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله وعلى هذا الخبر
مگر خدایتعالے و گواهی میدهم بر انکه محمد بنده اوست و فرستاده اوست و بر همین حدیث
روي عن منصور بن عمار رضي الله عنهما انه قال اذا دنى موت
روایت شده از منصور بن عمار رضی الله عنهما که بتحقیق گفت که چون نزدیک آید موت
العبد قسم حاله على خمسة اوجه المال للوارث والروح
بنده تقسیم شود حال او بر پنج طریقه مال برائے وارث و روح
لملك الموت واللحم للديدان والعظم للتراب والحسنات
برای ملک الموت و گوشت برای کرمان و استخوان برای خاک و نیکی ها
للخصماء فذهب الوارث بالمال وذهب ملك الموت بالروح
برای خصومت کنندگان است پس ببرد وارث مال را و ببرد ملک الموت روح را
وذهب الدود باللحم وذهب التراب بالعظم وذهب الخصماء
و ببرد کرمان گوشت را و ببرد خاک استخوان را و ببرد خصومت کنندگان
بالحسنات ويا ليت الشيطان لا يذهب بالايمان عند الموت
نیکی ها را و کاشکے شیطان نبرد ایمان را نزد موت
فانه يكون فراقا من الرب فان فراق الروح من الجسد غير فراق
که بتحقیق این رفتن ایمان میباشد جدائی از رب پس بتحقیق جدائی روح از بدن نیست جدائی از
الرب فانه فراق لا بدل منها **باب ٩ في ذكر الروح في الخبر**
رب که بتحقیق این جدائی رب جدائی است که نیست عوض از آن باب ٩ در ذکر روح در خبر است
اذا فارق الروح من البدن نودي من السماء ثلث صيحات
که چون مفارقت کند روح از بدن آواز داده شود از آسمان سه آواز

يابن

يا ابن ادم اتركت الدنيا ام الدنيا تركتك اجمعت الدنيا
که ای ابن آدم آیا ترک کردی تو دنیا را یا دنیا ترک کرد ترا آیا جمع کردی تو دنیا را
ام الدنيا جمعتك اقبلت الدنيا ام الدنيا قبلتك واذا وضع
یا دنیا جمع کرد ترا آیا قبول کردی تو دنیا را یا دنیا قبول کرد ترا و چون نهاده شود
على المغتسل نودي من السماء بثلث صيحات يا ابن ادم اين
بر جای غسل آواز داده شود از آسمان سه آواز که ای پسر آدم کجاست
بدنك القوي فما اضعفك واين لسانك الفصيح فما اسكتك
بدن قوی تو پس چه چیز ضعیف کرد ترا و کجاست زبان فصیح تو پس چه چیز ساکت کرد ترا
واين اذنك السامع فما اصمك واين احباؤك فمن اوحشك
و کجاست گوشهای شنونده تو پس چه چیز ناشنوا کرد ترا و کجا شدند دوستان تو پس چه چیز تنها کرد ترا
واذا وضع في الكفن نودي بثلث صيحات يا ابن ادم طوبى لك
و چون نهاده شود در کفن آواز داده شود به سه آواز که ای پسر آدم خوشوقتی ترا
ان كان ماواك الجنان والويل لك ان كان ماواك النيران
اگر باشد جاے تو جنت و وای عذاب است ترا اگر باشد جاے تو آتش
يا ابن ادم طوبى لك ان كان صاحبك رضوان الله والويل لك
ای پسر آدم خوشوقتی است ترا اگر باشد رفیق تو رضاے خدا یتعالی و وای عذاب است ترا
ان كان صاحبك سخط الله يا ابن ادم قد تذهب الى سفر طويل
اگر باشد رفیق تو خشم و ناخوشنودی خدا یتعالی ای پسر آدم بتحقیق میروی تو به سفر دراز
بغير زاد وتخرج من منزلك فلا ترجع اليه ابدا وتصير الى
بغیر توشه و بیرون میشوی از خانه خود پس باز نخواهی آمد بوی گاهی و میروی بسوی
بيت الاهوال واذا وضع على الجنازة نودي بثلث صيحات
خانه خوفها و چون نهاده شود بر جنازه آواز داده شود به سه آواز
يا ابن ادم طوبى لك ان كان عملك خيرا والويل لك ان كان
ای پسر آدم خوشوقتی است ترا اگر باشد عمل تو نیک و واے و عذاب است ترا اگر باشد
عملك شرا وطوبى لك ان كنت تائبا وصاحبك رضوان الله و
عمل تو بد و خوشوقتی است ترا اگر باشی توبه کننده و باشد رفیق تو رضای خدا یتعالی و
الويل لك ان كان صاحبك سخط الله واذا وضعت للصلوة نودي
واے عذاب است ترا اگر باشد رفیق تو ناخوشنودی خدا یتعالی و چون نهاده شود جنازه برای نماز آواز داده شود
بثلث صيحات يا ابن ادم كل عمل عملته تراه في هذه الساعة
به سه آواز ای پسر آدم هر عمل که عمل کرده خواهی دید آنرا در این ساعت

فان كان عملك خيرا تراه خيرا وان كان عملك شرا تراه شرا
پس اگر باشد عمل تو نیک بر بینی جزای او نیک و اگر باشد عمل تو بد بد بینی آن بد را
طوبى لك ان كنت اصلحت عمرك والويل لك ان كنت ضيعت
خوشوقتی است ترا اگر بودی که در صلاحیت گذرانیدی عمر خود و عذاب است ترا اگر بودی که ضایع کردی
عمرك واذا وضعت الجنازة على شفير القبر نودي بثلث
عمر خود را و چون نهاده شود جنازه برکناره قبر آواز داده شود بسه
صيحات يا ابن آدم كنت على ظهري ضاحكا وصرت في بطني
آوازه که ای پسر آدم بودی تو بر پشت من خندان و گشتی تو در شکم من
باكيا وكنت على ظهري فرحا وصرت في بطني حزينا وكنت
گریان و بودی تو بر پشت من شادمان و گشتی تو در شکم من غمناک و بودی تو
على ظهري ناطقا وصرت في بطني ساكنا واذا ادبر الناس
بر پشت من گویا و گشتی تو در شکم من خاموش و چون بازگردند مردم
عنه يقول الله عز وجل يا عبدي بقيت وحيدا فريدا و
از وی گوید خدایتعالی عز و جل ای بنده من باقی ماندی یگانه تنها و
تركوك في ظلمة القبر وقد عصيتني لاجلهم فانا ارحم عليك
گذاشتند ترا در تاریکی قبر و به تحقیق نافرمانی کردی مرا برای ایشان پس من رحم کنم بر تو
اليوم رحمة يتعجب منها الخلائق وانا اشفق عليك من الوالدة
امروز رحمی که تعجب کنند از آن مخلوق و من مهربان ترم بر تو از مادر
بولدها **باب ۱۰ في ذكر نداء الارض والقبر** قال انس ابن
بر فرزند خود باب ۱۰ در ذکر آواز کردن زمین و گور گفت انس بن
مالك رضي الله عنه ان الارض ينادي كل يوم بعشر كلمات
مالک رضی الله تعالی عنه که بتحقیق زمین آواز میکند هر روز بده کلمات
تقول يا ابن آدم تسعى على ظهري ومصيرك في بطني وتعصي
گوید ای پسر آدم سعی میکنی بر پشت من و بازگشت تو در شکم من است و نافرمانی میکنی
على ظهري وتعذب في بطني وتضحك على ظهري وتبكي في
بر پشت من و عذاب کرده میشوی در شکم من و خنده میکنی بر پشت من و گریه میکنی در
بطني وتاكل الحرام على ظهري وتاكل الدود لحمك في بطني
شکم من و میخوری حرام بر پشت من و میخورند کرمان گوشت ترا در شکم من
وتفرح على ظهري وتحزن في بطني وتسمن بالحرام على ظهري
و شادی میکنی بر پشت من و غمگین شوی در شکم من و فربه میشوی بحرام خوردن بر پشت من

وتذوب

وتذوب في بطني وتختال على ظهري وتذل في بطني وتمشي
و گداخته شوی در شکم من و به تکبر میروی بر پشت من و ذلیل شوی در شکم من و میروی
سرورا على ظهري وتقع حزينا في بطني وتمشي في النور على ظهري
شادان بر پشت من و واقع شوی غمناک در شکم من و میروی در روشنائی بر پشت من
وتقع في الظلمات في بطني وتمشي مع الجماعة على ظهري وتقع
و واقع شوی در تاریکی در شکم من و میروی با جماعتی بر پشت من و واقع شوی
وحيدا في بطني وفي الخبر ان القبر ينادي كل يوم ثلث مرات
تنها در شکم من و در خبر است که بتحقیق قبر آواز میکند هر روز سه بار
بثلث كلمات يقول انا بيت الوحشة وانا بيت الظلمة وانا
بسه کلمات میگوید من خانه تنهائی ام و من خانه تاریکی ام و من
بيت الدود فماذا اعددت لي ويقال ان القبر ينادي كل
خانه کرمان ام پس چه چیز آماده کردی برای من و گفته میشود که بتحقیق قبر آواز میکند هر
يوم خمس مرات يقول انا بيت الوحدة فاحمل مونسا وهو قراءة
روز پنج بار گوید من خانه تنهائی ام پس بردار همراه خود رفیق را و او خواندن
القرآن وانا بيت الظلمة فاحمل سراجا وهو الصلوة في الليل
قرآن است و من خانه تاریکی ام پس بردار همراه خود چراغ را و او نماز است در شب
وانا بيت التراب فاحمل الي فراشا وهو العمل الصالح وانا بيت
و من خانه خاکم پس بردار بسوی من فرش را و آن فرش عمل صالح است و من خانه
الافاعي والعقارب فاحمل الترياق وهو الصدقة وبسم الله
مارانم و کژدمانم پس بردار تریاق را و آن تریاق صدقه است و خواندن بسم الله
الرحمن الرحيم واهراق الدموع وانا بيت سوال منكر ونكير
الرحمن الرحیم است و ریختن اشکهاست و من خانه سوال منکر و نکیرم
فاكثر على ظهري لا اله الا الله محمد رسول الله **باب ۱۱**
پس بسیار بخوان بر پشت من کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله را باب ۱۱
في ذكر نداء الروح بعد الخروج وفي الخبر روي عن عائشة
در ذکر آواز کردن روح بعد از برآمدن آن و در خبر است روایت شده از عایشه
رضي الله عنها انها قالت كنت قاعدة متربعة في البيت اذ جاء
رضی الله عنها که بتحقیق وی گفت بودم من نشسته چهار زانو در خانه که در آنوقت آمد
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاردت ان اقوم له تحما
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس اراده کردم اینکه برخیزم برای او چنانکه

كان عادتي عند مجيئه إليّ فقال اجلسي مكانك يا أمّ المؤمنين
بود عادت من نزد آمدن وی بطرف من پس گفت آنحضرت بنشین بجائے خود ای مادر مومنان
فقعدت فوضع رأسه في حجري ونام مستلقيا على قفاه
پس نشستم من پس نهاد سر خود را در کنار من وخوابید بر پشت افتاده بر پشت خود
فطلبت شيبة في لحيته فرأيت فيها تسعة عشر شعرة بيضاء
پس می جستم موئی سفید در ریش آنحضرت پس دیدم در آن نوزده عدد موئے سفید را
فتفكرت في نفسي فقلت أنّه يخرج من الدنيا ويبقى أمّته بلا
پس فکر کردم در دل خود پس گفتم که بتحقیق آنحضرت بیرون خواهد رفت از دنیا و باقی ماند امت او بے
نبيّ فبكيت حتى سال دمعي على خدّي وتقاطرت منه على
پیغمبر پس گریه کردم تا آنکه ریخت اشک بر رخساره من و قطره افتاد از آن بر
وجه النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم فانتبه من النوم وقال
روے پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس بیدار شد آنحضرت از خواب و گفت
ما الذي أبكاك يا أمّ المؤمنين فقصصت عليه القصّة ثمّ
چه چیز بگریه آورد ترا ای مادر مومنان پس قصه خواندم بر آنحضرت آن قصه را پس از آن
قال يا أمّ المؤمنين أيّ حال أشدّ على الميّت فقلت الله ورسوله
فرمود ای مادر مومنان کدام حال سخت تر است بر میت پس گفتم خدا تعالی و رسول او
أعلم فقال بلى قولي أنت فقلت لا يكون الحال أشدّ من وقت
دانا تر اند پس گفت آری بگو تو پس گفتم نباشد حال سخت تر از وقت
خروجه من داره يعدونه أولاده خلفه ويقولون يا والداه
برآمدن او از خانه وی میدوند اولاد او در پس جنازه او و میگویند ای پدر ما
ويا أمّاه ويقول الوالد واولداه وابناه فقال هذا
وای مادر ما و میگوید پدر در مرگ پسر خود وای پسر من وای فرزند من پس فرمود آنحضرت که این
شديد عليه وإنّه لأشدّ منه ثمّ قال أيّ حال أشدّ على الميّت
سخت است بر وی و به تحقیق سخت تر از این هم ست پس از آن فرمود کدام حال سخت تر است بر میت
قلت لا يكون الحال أشدّ على الميّت من أن يوضع في لحده و
گفتم نباشد حال سخت تر بر میت از اینکه نهاده شود در لحد و
يهال عليه التراب ويرجع عنه أقرباؤه وأولاده وأحبّاؤه
ریخته شود بر وی خاک و بازگردند از وے اقربای وی و اولاد وی و دوستان وی
ويسلمونه إلى الله تعالى مع عمله ثمّ قال النبيّ صلّى الله عليه
وسپارند او را بخدا تعالی با عمل وی پس از آن فرمود پیغمبر صلی الله علیه

وآله

وآله وسلّم يا أمّ المؤمنين هذا شديد عليه وأنّه لأشدّ منه
و آله و سلم که ای مادر مومنان این سخت است بر وی و به تحقیق شان این است که بر آینه سخت تر از اینهم است
ثمّ قال أيّ حال أشدّ على الميّت قلت الله ورسوله أعلم فقال
پس از آن فرمود کدام حال سخت تر است بر میت گفتم خدا و رسول او دانا تر است پس فرمود
اعلمي يا عائشة أنّ أشدّ الحال على الميّت حين يدخل الغسّال
بدان ای عایشه به تحقیق سخت تر حال بر میت وقتی است که داخل شود غسل دهنده
داره ليغسله ويخرج الثياب من بدنه ويخرج خاتم الشاب
خانه میت را تا غسل دهد و بیرون کند جامه ها را از بدن او و بیرون کند انگشتری جوان را
من أصابعه وينزع قميص العروس من بدنه ويرفع عمامة الشيخ
از انگشتان وی و بکشد قمیص عروس را از بدن و بردارد دستار شیخ
والفقيه والقاضي من رأسه فعند ذلك ينادي روحه
و فقیه و قاضی را از سر وی پس نزد این حال آواز کند روح او
حين يرى نفسه عاريا بصوت حزين يسمعه كلّ الخلائق إلّا
وقتیکه ببیند بدن خود را برهنه باواز غمگین که می شنود آنرا هر مخلوق مگر
الثقلين فينادي يا غسّال بالله عليك أن تنزع ثيابي برفق
جن و انس پس آواز کند ای غسل دهنده قسم است بخدا تعالی بر تو اینکه برکشی جامه های مرا به نرمی
فإنّي الآن استرحت من مخالب ملك الموت فإذا صبّ عليه
پس به تحقیق من الحال آرام کرده ام از چنگال ہائے ملک الموت پس چون ریزند بر وی
الماء صاحت الروح كذلك يقول يا غسّال لا تجعل الماء حارا ولا
آب را آواز و فریاد کند روح همچنین گوید ای غسل دهنده مکن آب را بسیار گرم و نه
باردا ولا تصبّ على الماء الحارّ ولا بارد فإنّ جسدي مجروح
بسیار خنک و مریز بر من آب گرم و خنک را پس به تحقیق بدن من مجروح است
بنزع الروح فإذا غسله يقول بالله عليك يا غسّال لا تمسّني
بکشیدن روح پس چون غسل دید او را گوید قسم باد بخدا تعالی بر تو ای غسل دهنده مس مکن مرا
بقوّتك فإنّ جسدي مجروح بخروج الروح فإذا فرغ من غسله
بقوت خود پس به تحقیق بدن من مجروح است به برآمدن روح پس چون فارغ شود از غسل وی
ووضعه في كفنه وشدّ موضع قدميه ناداه بالله عليك يا غسّال
و نهند او را در کفن وی و بسته شود جای دو قدم او آواز کند قسم بخدا تعالی باد بر تو ای غسل دهنده
لا تشدّ الكفن على رأسي حتى يرى وجهي أهلي وأولادي
بسته مکن کفن را بر سر من تا به بینند روی مرا اهل من و اولاد من

وأقربائي فإن هذا آخر رؤيتي لهم فإني اليوم أفارقهم
و اقرباے من پس به تحقیق این آخر دیده شدن من است ایشانرا پس بتحقیق من امروز جدا شوم از ایشان
ولا أراهم إلى يوم القيمة وإذا أخرجوا الميت من داره نادى
و نه بینم ایشانرا تا روز قیامت و چون بیرون کنند میت را از خانهٔ وی آواز کند
بالله يا جماعتي لا تعجلوني حتى أودع داري وأهلي ومالي ثم
قسم باد برشما ای جماعت من شتابی مکنید بمن تاکه وداع کنم خانهٔ خودرا و اهل خودرا و مال خودرا پس
ينادي بالله تركت امرأتي أرملة فعليكم أن لا تؤذوها
آواز کند قسم بخدا که گذاشتم زن خودرا بیوه پس بر شما لازم باد اینکه ایذا ندهید او را
وأولادي يتيما فعليكم أن لا تؤذوهم فإني اليوم أخرج
و گذاشتم اولاد خودرا یتیم پس بر شما لازم باد اینکه ایذا ندهید ایشانرا پس بتحقیق من امروز بیرون کرده شوم
من داري ولا أرجع إليهم أبدا فإذا حملوه على الجنازة يقول
از خانهٔ خود و باز نگردم بایشان گاہے پس چون بردارند او را بر جنازه گوید میت
بالله يا جماعتي لا تعجلوني حتى أسمع صوت أهلي وأولادي
قسم باد برشما ای جماعت من که شتابی مکنید بمن تاکه بشنوم آواز اهل خود و اولاد خود
وأقربائي فإني اليوم أخرج وأفارقهم إلى يوم القيمة
و اقرباے خود پس به تحقیق من امروز بیرون کرده شوم و جدا شوم از ایشان تا روز قیامت
فإذا وضع على سرير الجنازة وخطوا بها ثلث خطوات
و چون نهاده شود بر تخت جنازه و قدم و گام روند بآن جنازه سه گام
ينادي بصوت يسمعه كل شيء إلا الثقلين يا أحبائي ويا إخواني
آواز دهد بآوازے که می شنوند آنرا هر چیزے مگر جن و انس گوید ای دوستان من وای برادران من
ويا أولادي لا تغرنكم الحيوة الدنيا كما غرتني ولا تلعب بكم
وای اولاد من مغرور نکند شمارا زندگی دنیا چنانکه مغرور کرد مرا و بازی نکند به شما
الدنيا كما لعبتني فاعتبروا يا أولي الأبصار لعلكم تفلحون فإني
دنیا چنانکه بازی کرد مرا پس عبرت گیرید ای صاحب چشمان شاید که شما رستگار شوید پس بتحقیق من
خلفت ما جمعت لورثتي وأنتم تعيشون من ورائي و لا
گذاشتم آنچه جمع کرده بودم برای وارثان خود و شما تعیش میکنید از پس من و نه
تحملون من خطاياي شيئا والديان يحاسبني وأنتم تنسونني
بردارید شما از گناهان من چیزی را و حساب کننده حساب خواهد کرد و شما فراموش میکنید مرا
وتدعونني ثم لا تشتغلوني فإذا صلوا على الجنازة ورجع بعض
و میگذارید مرا و خاک پس از آن طلب نخواهید کرد مرا پس چون نماز خوانند بر جنازه و رجوع کنند بعضے

أهله

أهله وأصدقائه من المصلين يقول بالله يا إخواني إني كنت
از اهل وی و آشنایان وی از نمازگزارندگان وی گوید آن مرده قسم است بخدا ای برادران من به تحقیق هستم من که
أعلم أن الميت تنسى لكن لا تنسوني بهذه السرعة رجعتم قبل
میدانم اینکه به تحقیق مرده فراموش کرده میشود ولیکن فراموش نکنید مرا باین شتابی روانه شدید پیش از اینکه
أن دفنتموني فإذا وضعوه في لحده يقول بالله يا ورثتي
دفن کنید مرا پس چون بنهند او را در لحد او گوید قسم است بخدا ای وارثان من
إني قد جمعت مالا كثيرا في الدنيا وتركت لكم فلا تنسوني
که به تحقیق جمع کرده بودم مال بسیار در دنیا و گذاشتم آنرا برای شما پس فراموش نکنید مرا
بكثرة خيركم وعلمتكم القرآن والأدب فلا تنسوني بدعائكم وإذا
به بسیاری نیکوئی خود و آموزانیدم شمارا قرآن و ادب پس فراموش نکنید مرا بدعاے خود و چون
رجعوا بعد دفنه يقول يا إخواني إني كنت أعلم أن الميت
باز آیند بعد از دفن کردن او گوید ای برادران من به تحقیق من میدانم که مرده
أبرد من الزمهرير في قلوب الأحياء ولكن لا تنسوني بهذه
خنک تر است از زمهریر در دلهاے زندگان ولیکن فراموش نکنید مرا باین
السرعة وعلى هذا حكي عن أبي قلابة أنه رأى في المنام
شتابی و بنا بر این امر حکایت شده از ابی قلابه که به تحقیق وی دید در خواب
مقبرة كأن قبورها قد انشقت وخرج منها أمواتها وقعدوا
یک مقبره که بودند گویا قبرهای او به تحقیق شق شده و بیرون برآمده بودند از آن مردگان آنها و نشسته بودند
على شفير القبور وكان بين يدي كل واحد منهم طبق من نور
بر کناره های قبرها و بود پیش روی هر یک از ایشان طبقے از نور
ورأى فيما بينهم رجلا من جيرانهم ولم ير بين يديه طبقا من
و دید ابی قلابه در میان ایشان شخصے را از همسایگان ایشان و ندید به پیش روی او طبقے از
نور فسأله وقال ما لي لا أرى بين يديك طبق النور فقال
نور پس سوال کرد او را و گفت چیست مرا که نمی بینم بپیش روی تو طبقے از نور پس گفت آن مرد
إن هؤلاء أولادا وأصدقاء يدعون لهم ويتصدقون لأجلهم
که به تحقیق مر ایشان را اولاد و آشنایانند که دعا میکنند برای ایشان و صدقه میکنند برای ایشان
وهذا النور مما بعثوا إليهم وكان لي ابن غير صالح لا يدعو
و این نور از آن چیز است که فرستاده اند بایشان از دعا و صدقه است مرا پسرے ناصالح که دعا نمیکند
ولا يتصدق لأجلي ولهذا لا نور لي وأنا أخجل بين جيراني
و نه صدقه میدهد برای من و از این جهت نیست نور برای من و من شرمنده ام پیش روی همسایه خود

فلمّا انتبه ابو قلابة دعا ابنه واخبره بما رأى فقال الابن انّي
پس چون بيدار شد از خواب ابو قلابه خواند پسران مرده را وخبر كرد او را بانچه ديده بود پس گفت پسر آن مرده به تحقيق
قد تبت على يديك ولا ارجع الى ما كنت عليه ابدا وانا لا
من توبه كردم بر دست تو و باز نگردم بسوے آنچه بودم بر آن هرگز و من
اغفل منه ما كنت حيّا فاشتغل في الطّاعات والدّعاء لابيه و
غافل نشوم از آن يعنى از پدر ما دام كه باشم زنده پس مشغول شد آن پسر در عبادات و دعا كردن براى پدر خود و
الصّدقة لاجله فلمّا مضى عليه مدّة رأى ابو قلابة في منامه
صدقه دادن براى پدر خود پس چون گذشت بروے مدتى ديد ابو قلابه در خواب خود
ذلك المقبرة على حالها ورأى نورا اضوء من الشّمس واكثر من
آن مقبره را بر همان حال و ديد نزد آن مرده نورى روشن تر از آفتاب و زياده تر از
نور اصحابه فقال يا ابا قلابة جزاك الله عنّي خيرا بقولك نجوت
نور ياران آن پس گفت آن شخص اى ابو قلابه جزا دهد ترا خدا تعالى از من خير را به تحقيق تو به قول تو خلاص شدم
من النّيران وخجالة الجيران وفي الخبر انّ ملك الموت دخل
از آتش و از شرمندگى همسايگان و در خبر است كه به تحقيق ملك الموت داخل شد
على رجل بالاسكندريّة فقال له الرّجل من انت فقال انا
بر شخصى در اسكندريه پس گفت او را آن شخص كيستى تو پس گفت من
ملك الموت فاذا هو يرتعد فرائصه هي اللّحم الّتي بين الجنب
ملك الموتم پس آن وقت لرزيد گوشت پهلو و شانه آن شخص اين فرائص آن گوشت است كه درميان پهلو
والكتف فقال له ملك الموت ما هذا الّذي ارى منك قال خوفا
و شانه است پس گفت او را ملك الموت چيست اين لرزيدن مى بينم از تو گفت آن شخص كه ميلرزم از ترسيدن
من النّار فقال ملك الموت اكتب لك كتابا حتّى تنجو من النّار
از آتش پس گفت ملك الموت بنويسم براى تو خطے تا خلاص بشوى از آتش
به قال بلى فدعا ملك الموت بصحيفة وكتب فيها بسم الله الرّحمن الرّحيم
بآن گفت آن شخص آرى پس خواست ملك الموت ورقے و نوشت در آن بسم الله الرحمن الرحيم
وقال هذا براءة من النّار وفي الخبر سمع رجل عارف من
و گفت اين نجات است از آتش و در خبر است كه شنيد شخصے عارفے از
رجل يقرء بسم الله الرّحمن الرّحيم فصاح فقال اذا كان
شخصى كه ميخواند بسم الله الرحمن الرحيم را پس فرياد كرد آن عارف و گفت هرگاه باشد
اسم الحبيب هذا فكيف رؤيته ثمّ قال انّ النّاس يقولون انّ
نام محبوب اين چنين شيرين پس چگونه خواهد بود ديدن آن محبوب پس از آن گفت كه به تحقيق مردم ميگويند كه به تحقيق

الدّنيا

الدّنيا مع ملك الموت لا تساوي بدانق وانا اقول انّ الدّنيا
دنيا با وجود ملك الموت برابر نيست و نمى ارزد بيك پشيزى و من ميگويم كه به تحقيق دنيا
بلا ملك الموت لا تساوي بدانق لانّ ملك الموت يوصل الحبيب
بغير از ملك الموت نمى ارزد به پشيزى زيراكه ملك الموت ميرساند حبيب را
الى الحبيب

باب ١٢ في ذكر المصيبة والنّوح على الميّت

بسوے محبوب باب ١٢ در بيان مصيبت والنوحه و گريستن بر مرده

روي في الخبر انّ من اصيب بمصيبة فخرّق ثوبا او ضرب
روايت شده در خبر است كه به تحقيق كسيكه رسانيده شود او مصيبت پس پاره كرد جامه را يا زد
صدرا فكانّما اخذ الرّمح وحارب ربّه وروي عن النّبيّ صلّى الله
سينه را پس گويا كه به تحقيق گرفت او نيزه را و جنگ كرد با رب خود و روايت شده از پيغمبر صلى الله تعالى
عليه واله وسلّم انّه قال من سوّد بابا عند المصيبة
عليه و آله و سلم كه به تحقيق فرمود كسيكه سياه كرد دروازه را نزد رسيدن مصيبت
او ثيابا او خرّق ثوبا او خرّب دكّانا او كسّر شجرة او نتف
يا سياه كرد جامه را يا پاره كرد جامه را يا خراب كرد دكان را يا شكست درخت را يا بر كند
شعرة بنى الله له بكلّ شعرة قُويرق بيتا في النّار
موے را بسازد خداتعالى براى وى بعوض هر موى وى در تے خانه در آتش
وكانّما اشرك بالله واراق دم سبعين نبيّا ولا يقبل الله منه
و گويا كه به تحقيق شرك آورد بخداتعالى و ريخت خون هفتاد پيغمبر را و قبول نكند خداتعالے از وى
صرفا ولا عدلا ولا صدقة ولا دعاء ما دام ذلك السّواد على
نفل و نه فرض را و نه صدقه را و نه دعا را مادامى كه باشد آن سياهى بر
بابه وثيابه وضيّق الله قبره وشدّد عليه حسابه ولعنه
دروازه وى و جامه وى و تنگ گرداند خداتعالى قبر وى را و سخت گرداند بروى حساب وى را و لعنت كند بروى
كلّ شيء وكلّ ملك ما بين السّماء والارض وكتب عليه الف
هر چيز و هر فرشته كه درميان آسمان و زمين است و نوشته شود بروى هزار
خطيئة وقام من قبره عريانا ومن خرّق على مصيبة جيبه
گناه و برخيزد از قبر خود برهنه و كسيكه پاره كرد بر مصيبت گريبان خود را
خرّق الله دينه ومن لطم خدّاه وخدش وجهه حرّم الله تعالى
پاره كند خداتعالى دين او را و كسيكه زد رخساره خود را و خراشيد روى خود را حرام كند خداتعالے
عليه النّظر الى وجهه الكريم وفي الخبر اذا مات ابن ادم واجتمعت
بروى نظر كردن بسوى روى بزرگ او سبحانه و تعالى و در خبر است كه چون بمرد پسر آدم و جمع شد

الصياح في داره يقوم ملك الموت على باب داره ويقول ما
آوازهای گریه در خانهٔ وی ایستاده شود ملک الموت بر دروازهٔ خانهٔ وی وگوید چیست
هذه الصياح فوالله ما نقصت من احد منكم عمرا ولا رزقا
این آوازها پس قسم است بخدا کم نکردم من از یکی از شما عمر او را و نه رزق
وما ظلمت على احد منكم فان كان صياحكم مني فاني عبد
و ظلم نکردم بر یکی از شما پس اگر باشد آواز گریه های شما از جهت من پس تحقیق من بنده
مأمور وان كان من الميت فهو مقهور وان كان من الله تعالى
امر کرده شده ام و اگر باشد گریه های شما از جهت مرده پس او عاجز و مغلوب است و اگر باشد نارضامندی از قضای خدای تعالی
فانتم كافرون بالله فوالله ان لي فيكم عودا ثم عودا حتى
پس شما کافر اید بخدای تعالی پس قسم است بخدا که به تحقیق مرا در شما باز آمدن است پس از آن باز آمدن است تا آنکه
لا يبقى منكم احد قال الفقيه النوح حرام ولا باس بالبكاء على
باقی نماند از شما یکی گفت فقیه یعنی فقیه ابو اللیث که باواز گریه کردن حرام است و باک نیست آهسته گریه کردن بر
الميت والصبر افضل فان الله تعالى قال انما يوفى الصابرون اجرهم
مرده و صبر کردن افضل است پس به تحقیق خدای تعالی فرمود جز این نیست تمام داده شود صبر کنندگان را اجر ایشان
بغير حساب وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه
بغیر از حساب و روایت شده از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که به تحقیق
قال النائحة ومن حولها ومن يعينها ومستمعها فعليهن لعنة الله
فرمود زنی باواز گریه کننده و کسیکه گرد وی نشسته باشد و کسیکه مدد کند با وی و شنوندهٔ وی پس بر ایشان باد لعنت خدای تعالی
والملائكة والناس اجمعين ويقال لما مات حسن ابن علي سلام الله
و فرشتگان و مردم همه ایشان و گفته میشود که چون وفات شده حسن پسر علی سلام خدای تعالی
على نبينا وعليهم اعتكفت امرأته على قبره سنة واحدة فلما
بر پیغمبر ما و بر ایشان باد معتکف و مجاور شد زوجهٔ وی بر گور او یکسال تمام پس چون تمام شد
كان رأس الحول رفعت الفسطاط فسمعت صوتا من جانب القبر
آن سال و آمدن سال دیگر برداشت خیمه را پس شنید آن زن آوازی از طرف آن قبر
هل وجدت ما فقدت وروي عن رسول الله صلى الله عليه
که آیا یافتی آنچه گم کرده بودی و روایت شده از رسول خدا صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم انه لما مات ابنه ابراهيم المعصوم عليه السلام
و آله و سلم که به تحقیق چون وفات شد پسر او ابراهیم معصوم بر وی باد سلام
دمعت عيناه فقال له عبد الرحمن ابن عوف يا رسول الله
اشک ریخت دو چشم آنحضرت پس گفت آنحضرت را عبد الرحمن بن عوف رض ای رسول خدا

أليس

أليس هذا قد نهيتنا من البكاء فقال انما نهيتكم عن صوتين
آیا نیست اینکه به تحقیق منع کردی ما را از گریستن پس فرمود آنحضرت جز این نیست که منع کرده ام شما را از دو آواز
فاجرين وعن فعلين احمقين صوت النياحة وصوت الغناء وعن
گناه و از دو کار حماقت یک آواز گریستن بر مرده و دیگر آواز سرود و از
خدش الوجوه وشق الجيوب ولكن هذه رحمة جعلها الله في
خراشیدن روی ها و پاره کردن گریبان ها و لکن این گریه بی آواز رحمت است که گردانیده است آنرا خدای تعالی در
قلوب الرحماء ثم قال القلب يحزن والعين تدمع بفراقك
دل رحم کنندگان بعد از آن فرمود دل غم میخورد و چشم اشک میریزد بجدائی تو
يا ابراهيم وروى وهب بن كيسان عن ابي هريرة ان اباحفص
ای ابراهیم و روایت کرده وهب پسر کیسان از ابی هریره رض که به تحقیق حضرت عمر رض
رأى امرأة تبكي على الميت فنهاها وقال لا تبكين فقال النبي
دید زنی را که میگریست بر میت پس منع کرد او را و گفت آن زن را گریه مکن پس فرمود پیغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم دعها يا اباحفص فان العين
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بگذار او را ای عمر رض پس به تحقیق چشم
باكية والنفس مصابة والعهد حديث

باب ١٣ في ذكر
گریه کننده است و نفس مصیبت رسیده است و زمانهٔ مصیبت جدید و تازه است باب ١٣ در بیان
الصبر عند المصيبة

روي عن ابن عباس انه قال قال رسول الله
صبر نزدیک رسیدن مصیبت روایت شده از ابن عباس رض که به تحقیق گفت ابن عباس که فرمود رسول خدا
صلى الله عليه وآله وسلم اول ما كتب القلم في اللوح المحفوظ
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اول آنچه نوشته است قلم در لوح محفوظ
بامر الله تعالى اني انا الله لا اله الا انا ومحمد
بامر خدای تعالی این است که به تحقیق من خدا ام نیست خدا غیر از من و محمد
عبدي ورسولي وخير خلقي من استسلم لقضائي وصبر
بندهٔ من است و فرستادهٔ من است و بهترین مخلوق من است کسیکه گردن نهاد بر قضای من و صبر کرد
على بلائي وشكر على نعمائي اكتبه صديقا وابعثه مع
بر بلای من و شکر کرد بر نعمتهای من بنویسم او را در صدیقان و برانگیزانم او را با
الصديقين يوم القيمة ومن لم يستسلم لقضائي ولم يصبر
صدیقان روز قیامت و کسیکه گردن ننهاد برای قضای من و صبر نکرد
على بلائي ولم يشكر على نعمائي فليخرج من تحت سمائي
بر بلای من و شکر نکرد بر نعمتهای من پس باید که بیرون رود از زیر آسمان من

وَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِي قَالَ الْفَقِيهُ رَحِمَهُ اللّٰهُ الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ وَ
و باید که طلب کند خدایرا غیر از من گفت فقیه ابو اللیث رحمت کند او را خدا که صبر کردن بر بلا ہے و
ذِكْرُ اللّٰهِ عِنْدَ الْمَصَائِبِ مِمَّا يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ لِأَنَّهُ إِذَا ذَكَرَ اللّٰهَ تَعَالَى
یاد کردن خدا یتعالی وقت مصیبت ها از آن چیزها ست که واجب ہست بر آدمی زیرا که بہ تحقیق چون یاد کرد خدا یتعالی را
فِي ذٰلِكَ الْمَكَانِ كَانَ رِضًا مِنْهُ لِقَضَاءِ اللّٰهِ تَعَالَى وَتَرْغِيمًا لِلشَّيْطٰنِ
در آن مکان مصیبت باشد رضا مندی از وی برای قضای خدا یتعالی و خجل کردن و خاک آلوده کردن شیطان را
قَالَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ الصَّبْرُ عَلَى ثَلٰثَةِ أَوْجُهٍ
گفت حضرت علی پسر ابی طالب مکرم گرداند خدا یتعالی روی او را که صبر بر سہ وجہ ہست
صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الْبَلَاءِ فَمَنْ صَبَرَ
یک صبر کردن بر عبادت ہست و یک صبر کردن بر مصیبت ہست و یک صبر کردن بر بلای ہست پس کسیکہ صبر کرد
عَلَى الطَّاعَةِ أَعْطَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثَلٰثَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ
بر عبادت عطا کند او را خدا یتعالی روز قیامت سہ صد درجہ در میان
كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ
ہر دو درجہ چنانکہ فرق در میان آسمان و زمین باشد و کسیکہ صبر کرد بر مصیبت
أَعْطَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ سِتَّمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا
عطا کند او را خدا یتعالی بروز قیامت شش صد درجہ فرق در میان ہر دو درجہ مانند
بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْبَلَاءِ أَعْطَاهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
فرق آسمان و زمین باشد و کسیکہ صبر کرد بر بلا عطا کند او را خدا یتعالی بروز قیامت
تِسْعَمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ الْعَرْشِ وَالثَّرٰى -
نہ صد درجہ جدائی و فرق در ہر دو درجہ مانند فرق عرش و زیر زمین باشد

بَابٌ ۱۴ فِي ذِكْرِ خُرُوجِ الرُّوحِ مِنَ الْبَدَنِ وَفِي الْخَبَرِ إِذَا وَقَعَ

باب ۱۴ در ذکر بر آمدن روح از بدن و در خبر ہست کہ چون واقع شود
الْعَبْدُ فِي النَّزْعِ وَحُبِسَ لِسَانُهُ يَدْخُلُ عَلَيْهِ خَمْسَةُ أَمْلَاكٍ فَجَاءَ
بندہ در حالت نزع و بند شود زبان او داخل شود بروی پنج فرشتگان پس آید
الْأَوَّلُ وَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَنَا مُوَكَّلٌ بِأَرْزَاقِكَ
اول آنہا و گوید سلام بادا بر تو ای بندہ خدا من مسلط بودم بر رزق ہای تو
فَطَلَبْتُ فِي الْأَرْضِ شَرْقًا وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ مِنْ رِزْقِكَ لُقْمَةً
پس طلب کردم در زمین تا مشرق و مغرب پس نیافتم از رزق تو یک لقمہ را
حَتّٰى دَخَلْتُ السَّاعَةَ ثُمَّ يَدْخُلُ الثَّانِي وَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ
تا آنکہ داخل شدم بر تو درین ساعت پس از آن داخل شود بروی فرشتہ دویم و گوید سلام بادا بر تو

يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَنَا مُوَكَّلٌ بِشَرَابِكَ مِنَ الْمَاءِ وَغَيْرِهٖ فَطَلَبْتُ فِي الْأَرْضِ شَرْقًا
ای بندہ خدا من مسلط ام بنوشیدن تو از آب و غیر آن پس طلب کردم در زمین تا مشرق
وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ لَكَ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ حَتّٰى دَخَلْتُ السَّاعَةَ ثُمَّ
و مغرب پس نیافتم مر ترا یک شربتی از آب تا آنکہ داخل شدم بر تو درین ساعت پس از آن
يَدْخُلُ الثَّالِثُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَنَا مُوَكَّلٌ
داخل شود بروی فرشتہ سیوم پس گوید سلام باد بر تو ای بندہ خدا من مسلط ام
بِأَقْدَامِكَ فَطَلَبْتُ شَرْقًا وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ لَكَ قَدَمًا مِنْ أَقْدَامِكَ
بر قدمہای تو پس طلب کردم تا مشرق و مغرب پس نیافتم مر ترا جای قدمی از قدمہای تو
ثُمَّ يَدْخُلُ الرَّابِعُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَنَا مُوَكَّلٌ بِأَنْفَاسِكَ
پس از آن داخل شود فرشتہ چہارم پس گوید سلام باد بر تو ای بندہ خدا من مسلط ام بر نفسہای تو
فَطَلَبْتُ شَرْقًا وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ لَكَ نَفَسًا وَاحِدًا مِنْ أَنْفَاسِكَ
پس طلب کردم تا مشرق و مغرب پس نیافتم مر ترا یک نفسی از نفسہای تو
حَتّٰى دَخَلْتُ السَّاعَةَ ثُمَّ يَدْخُلُ الْخَامِسُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ
تا آنکہ داخل شدم درین ساعت پس از آن داخل شود فرشتہ پنجم پس گوید سلام باد بر تو
يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَنَا مُوَكَّلٌ بِآجَالِكَ وَأَعْمَارِكَ فَطَلَبْتُ شَرْقًا وَغَرْبًا فَمَا وَجَدْتُ
ای بندہ خدا من مسلط ام با جلہای تو و عمرہای تو پس طلب کردم تا مشرق و مغرب پس نیافتم
لَكَ سَاعَةً مِنْ عُمْرِكَ ثُمَّ يَدْخُلُ عَلَيْهِ كِرَامٌ كَاتِبِيْنَ فَيَقُولَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ
مر ترا یک ساعتی از عمر تو پس از آن داخل میشوند بروی دو فرشتہ کرام کاتبین پس گویند سلام باد بر تو
يَا عَبْدَ اللّٰهِ إِنَّا مُوَكَّلَانِ بِحَسَنَاتِكَ وَسَيِّئَاتِكَ وَطَلَبْنَاهُمَا شَرْقًا وَغَرْبًا
ای بندہ خدا من ہر دو مسلط ایم بر نیکیہای تو و بدیہای تو و طلب کردیم آنہا را تا مشرق و مغرب
فَمَا وَجَدْنَا مِنْ حَسَنَاتِكَ وَسَيِّئَاتِكَ شَيْئًا فَيُخْرِجَانِ لَهٗ صَحِيفَةً سَوْدَاءَ وَيَعْرِضَانِ
پس نیافتیم از نیکیہای تو و بدیہای تو چیزی را پس بیرون آرند برای او ورق سیاہ و ظاہر کنند آنرا
عَلَيْهِ وَيَقُولَانِ لَهٗ اُنْظُرْ فِي ذٰلِكَ فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَسِيلُ عَرَقُهٗ ثُمَّ يَنْظُرُ
بروی و گویند مراو را نظر کن درین ورق پس نزد آن وقت جاری شود عرق او پس از آن نظر کند
يَمِينًا وَشِمَالًا مِنْ خَوْفِ قِرَاءَةِ الصَّحِيفَةِ ثُمَّ يَصْعَدُ الْمَلَكَانِ يَعْنِي
بطرف راست و چپ از خوف خواندن آن ورق اعمالنامہ را پس از آن بر میگردد ہر دو فرشتہ یعنی
كِرَامًا كَاتِبِيْنَ فَيَدْخُلُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهٖ مَلٰئِكَةُ
کرام کاتبین پس داخل میشود ملک الموت بروے و از جانب راست او فرشتگان
الرَّحْمَةِ وَعَنْ يَسَارِهٖ مَلٰئِكَةُ الْعَذَابِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَجْذِبُ الرُّوحَ
رحمت می باشند و از جانب چپ او فرشتگان عذاب می باشند پس بعضی از ایشان آنند کہ میکشند روح را

جذبًا ومنهم من ينزع الروح نزعًا ومنهم من ينشط الروح نشطًا
کشیدنی وبعضی از ایشان آنانند که می کشد روح را کندن و بعضی از ایشان آنانند که بنشاط و نرمی بر آرند روح را

فاذا بلغت الروح الحلقوم فحينئذٍ يأخذ ملك الموت فان كان
پس چون رسد روح به حلق پس در همان وقت قبض کند اورا ملک الموت پس اگر باشد

من أهل السعادة نودي الى ملئكة الرحمة وان كان من
از اهل نیک بختی آواز کرده شود بر فرشتگان رحمت واگر باشد از

أهل الشقاوة نودي الى ملئكة العذاب فيأخذ الملئكة
اهل بدبختی آواز کرده شود بر فرشتگان عذاب پس بگیرند آن فرشتگان

الروح وتعرج به ثم ان كان من أهل السعادة يقول الله عز
روح را و بالا روند آن فرشتگان با آن روح پس از آن اگر باشد از اهل نیکبختی فرماید خدای تعالی عزیز

وجل ارجعوه الى بدنه حتى ما يكون من جسده ثم يهبط
وجلیل باز گردانید این روح را بسوی بدن وی تا ببیند آنچه باشد از حال بدن او پس از آن فرود آیند

الملئكة والروح معهم فيضعونه وسط الدار فينظر من يحزن
فرشتگان و روح باشد با ایشان پس بنهند روح را در میان خانه پس نظر کند کسی که غم خورد

عليه ومن لا يحزن وهو لا يطيق الكلام ثم يشيع الجنازة الى
بر وی و بر کسیکه غم نمی خورد بر وی و آن روح طاقت کلام ندارد پس از آن روان کنند مردم جنازه او را بسوی

القبر فالله عز وجل يعيد الروح في جسده واختلفت الروايات
قبر پس خدای عز و جل باز گرداند روح را در بدن او و مختلف شده اند روایت ها

فيه فقال بعضهم يدخل الروح في جسده كما كان في الدنيا و
درین پس گفتند بعضی از ایشان که داخل میشود روح در بدن او چنانکه بود در دنیا و

يجلس ويسأل وقال بعضهم يدخل الروح في جسده والباقي
می نشیند در قبر و سوال کرده میشود و گفتند بعضی از ایشان که داخل میشود روح در بدن او باقی احوال او در قبر

غير معلوم وقال بعضهم يكون السؤال للروح دون الجسد
غیر معلوم است و گفتند بعضی از ایشان که می باشد سوال از روح فقط نه بواسطه بدن

وقال بعضهم يدخل الروح في جسده الى صدره وقال
و گفتند بعضی از ایشان که داخل میشود روح در بدن او تا سینه او فقط و گفتند

بعضهم يكون الروح بين جسده وكفنه ففي كل ذلك جاءت
بعضی از ایشان و می باشد روح در میان بدن او و کفن او پس در هر یکی ازین قول مذکوره آمده اند

الأثار منه صلى الله تعالى عليه واله وسلم والصحيح عند
احادیث بسیار از آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و قول صحیح نزد

أهل العلم ان يقر العبد بعذاب القبر ولا يشتغل بكيفيته قال الفقيه
اهل علم اینکه اقرار کند بنده بعذاب و بعلم قبر و مشغول نشود به کیفیت آن گفت فقیه

من أراد أن ينجو من عذاب القبر فعليه أن يلازمه باربعة أشياء
کسیکه اراده دارد اینکه خلاص شود از عذاب قبر پس بر وی است اینکه لازم گیرد برخود چهار چیز

ويجتنب عن اربعة أشياء اما الاربعة التي يلازمها في عمره
و اجتناب کند از چهار چیز هرچه آن چهار چیز که لازم گیرد آن را در عمر خود

فمحافظة الصلوة والصدقة وقراءة القران وكثرة التسبيح فان
پس محافظت است بر نماز خواندن و صدقه دادن و خواندن قرآن و بسیار گفتن تسبیح پس به تحقیق

هذه الاشياء تضيئ القبر وتوسعه واما الاربعة التي يجتنب عنها
این چیزها روشن میکنند قبر را و فراخ میکنند آن را و هرچه آن چهار چیز که اجتناب کند از آن

فالكذب والغيبة والنميمة والبول وقد قال صلى الله عليه
پس دروغ گفتن و غیبت کردن و سخن چینی کردن و از بول اجتناب کردن و به تحقیق فرموده آنحضرت صلی الله تعالی علیه

واله وسلم استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه
و آله و سلم اجتناب کنید و پاک دارید خود را از بول پس به تحقیق اکثر عذاب قبر از آن می باشد

ثم يهبط الملكان الغليظان الاسودان الازرقان أصواتهما
پس از آن فرود آیند دو فرشته سخت دل سیاه رنگ سبز چشمان که آواز آنها

كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف يخرقان الارض
مانند رعد سخت آواز باشند و چشمهای ایشان مانند برق خیره کننده بینائی بشگافند زمین را

بمخاليهما وهما منكر ونكير فيجلسانه ويقعدانه ويقولان
به چنگال های خود و ایشان منکر و نکیر اند پس بنشانند و برخیزانند ایشان آن مرده را و بنشانند او را و گویند

له من ربك ومن نبيك وما دينك فان كان من أهل السعادة
او را کیست رب تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو پس اگر باشد آن مرده از اهل نیکبختی

يقول ربي الله احد ونبيي محمد وديني الاسلام فيقولان
بگوید که رب من الله واحد است و پیغمبر من محمد است و دین من اسلام است پس گویند منکر و نکیر

له نم كنومة العروس الذي لا يوقظه الا احب اهله و
او را خواب کن مانند خواب کردن عروس آنکه بیدار نکند او را مگر دوست ترین اهل او و

يفتحان له في قبره كوة عند رأسه فينظر منها الى منزله
بگشایند منکر و نکیر برای او در قبر او یک سوراخی نزد سر او پس نظر کند از آن سوراخ بسوی منزل خود

ومقعده في الجنة حين يبعثه الله من مضجعه ذلك ثم
و جای نشستن خود در جنت وقتیکه برانگیزاند او را خدای تعالی از خوابگاه او یعنی آن قبر پس از آن

يَخْرُجُ الْمَلَكَانِ مِنْ قَبْرِهِ مَعَ الرُّوحِ وَيُجْعَلُ فِي قَنَادِيلَ مُعَلَّقَةٍ
بیرون آیند دو فرشته از قبر او با روح او و گردانیده شود آن روح در قندیلهاے که آویخته اند
بِالْعَرْشِ وَرُوِيَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ
به عرش و روایت شده از ابی هریره رض که بتحقیق گفت آن که فرمود رسول خدا
صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى لَا أُخْرِجُ
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که میفرماید خدای تعالی بیرون نمی برم
عَبْدًا مِنْ عِبَادِي مِنَ الدُّنْيَا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَغْفِرَ لَهُ إِلَّا قَبَضْتُ
هیچ بنده را از بندگان خود از دنیا در حالیکه من اراده کنم اینکه بیامرزم اورا مگر اینکه قبض کنم
مِنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ عَمِلَهَا بِسَقَمٍ فِي جَسَدِهِ أَوْ ضِيقٍ فِي مَعَاشِهِ
از او هر بدی را که عمل کرده بآن با درونا بیماری در بدن او یا تنگی در معیشت او
أَوْ بِمَا يُصِيبُهُ مِنْ غَمٍّ فَإِنْ بَقِيَ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ سَيِّئَاتِهِ شَدَّدْتُ
یا بآنچه که میرسد اورا از غم پس اگر باقی ماند بر او چیزی از گناهان او سختی کنم
عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ حَتَّى يَلْقَانِي وَلَا سَيِّئَةَ عَلَيْهِ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي
بروی نزدیک مردن تا آنکه ملاقات کنند بامن و نباشد گناهی بروی و قسم است بعزت و بزرگی من
لَا أُخْرِجُ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي مِنَ الدُّنْيَا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ لَا أَغْفِرَ لَهُ
که بیرون نبرم بنده را از بندگان خود از دنیا و حالانکه من اراده دارم اینکه بیامرزم اورا
إِلَّا وَفَيْتُ مِنْهُ كُلَّ حَسَنَةٍ عَمِلَهَا بِصِحَّةٍ فِي جَسَدِهِ أَوْ فَرَحٍ
مگر اینکه گرفته می باشم از او هر نیکی که کرده است آنرا بباقی داشتن صحت در بدن او یا بشادی و سرور
يُصِيبُهُ أَوْ سَعَةٍ فِي رِزْقِهِ فَإِنْ بَقِيَ عَلَيْهِ مِنْ حَسَنَاتِهِ شَيْءٌ هَوَّنْتُ
که میرسد اورا یا بفراخی در رزق او پس اگر باقی ماند بروی از نیکیهای او چیزی آسانی کنم
عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ حَتَّى يَلْقَانِي وَلَا حَسَنَةَ لَهُ قَالَ الْأَسْوَدُ كُنَّا
بروی نزد مردن تا آنکه ملاقات کنند بامن و نباشد مر او را هیچ نیکی گفت اسود بودیم ما
عِنْدَ عَائِشَةَ رض إِذَا سَقَطَ فُسْطَاطٌ عَلَى إِنْسَانٍ فَضَحِكُوا فَقَالَتْ
نزد عایشه رض که در آن وقت افتاد یک خیمه بر شخصے پس خنده کردند حاضرین پس فرمود
عَائِشَةُ رض سَمِعْتُ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
عایشه رض که شنیدم از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
أَنَّهُ قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُشَاكُ لَهُ شَوْكَةٌ إِلَّا رَفَعَ اللهُ بِهَا حَسَنَةً
که بتحقیق آنحضرت فرمود نیست هیچ مؤمن که خلیده شود اورا خاری مگر بردارد خدای تعالی مراو را بسبب خلیدن آن خار یک درجه
وَحَطَّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةً وَقَدْ قِيلَ لَا خَيْرَ فِي بَدَنٍ لَا يُصِيبُهُ
و فرو آورد از او بسبب آن خار یک گناه و بتحقیق گفته شده که نیست خیر در بدنے که نرسد اورا

الاسقام

الْأَسْقَامُ وَلَا فِي مَالٍ لَا يُصِيبُهُ النَّوَائِبُ وَفِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ
بیماریها و نیست خیر در مالیکه نرسد آنرا مصیبتها و حادثه ها و در خبر است از پیغمبر صلی الله تعالی
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ عَبْدَ الْمُؤْمِنِ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعٍ
علیه و آله و سلم که بتحقیق بنده مؤمن چون باشد در منقطع شدن و بریدن
مِنَ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ إِلَى الْآخِرَةِ تَنْزِلُ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ مِنَ
از دنیا و روی آوردن بطرف آخرت نزول آیند بروے فرشتگان از
السَّمَاءِ بِيضُ الْوُجُوهِ كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الشَّمْسُ وَمَعَهُمْ كَفَنٌ مِنْ
آسمان که سفید باشد رویهاے آنها گویا که بتحقیق رویهای شان مانند آفتاب است و با ایشان باشد کفن از
أَكْفَانِ الْجَنَّةِ وَحَنُوطٌ مِنْ حَنُوطِ الْجَنَّةِ فَيَجْلِسُونَ بُعْدًا مِنْهُ
کفنهاے جنت و خوشبوی از خوشبوهای جنت پس بنشینند دور از وے
مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَجْلِسُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَيَقُولُ
تا نهایت دیدن چشم پس از آن بیاید ملک الموت پس می نشیند نزد سر او و گوید
اُخْرُجِي أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مَغْفِرَةِ اللهِ تَعَالَى وَرِضْوَانِهِ
بیرون آی ای نفس آرام گیرنده بعبادت بسوی آمرزیدن خدا تعالی و رضامندی او
فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَتَخْرُجُ وَتَسِيلُ مِنْ نَفْسِهِ
پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که پس بیرون آید روح روان شود از نفس بدن خود
كَمَا تَسِيلُ الْقَطْرَةُ مِنَ السِّقَاءِ فَيَأْخُذُونَهَا وَيَضَعُونَهَا فِي أَيْدِيهِمْ
چنانکه روان شود قطره آب از مشک پس بگیرند فرشتگان آنرا و بنهند آنرا در دستهای خود
وَيُدْرِجُونَهَا فِي تِلْكَ الْأَكْفَانِ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الرِّيحُ كَالْمِسْكِ وَمَا
و در آرند روح را در کفن ها پس بیرون آید از وی خوشبوے مانند مشک و بالا
يَصْعَدُونَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ إِلَّا قَالُوا مَا هٰذِهِ الرِّيحُ الطَّيِّبَةُ فَيَقُولُونَ
نروند بر فرشتگان مگر گویند آن فرشتگان که چیست این بوے خوش پس گویند
هٰذِهِ رُوحُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ وَلَا يَذْكُرُونَهُ إِلَّا بِأَحْسَنِ أَسْمَائِهِ
این فرشتگان که این روح فلان پسر فلان است و یاد نکنند اورا مگر بخوبترین نامهاے او
الَّتِي كَانَ يُدْعَى بِهَا فَإِذَا انْتَهَوْا بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الْأُولَى فُتِحَتْ لَهُ
آنکه بود که خوانده می شد بآن نامها پس چون رسانند روح را باسمان اول کشاده شود برای او
أَبْوَابُ السَّمَاءِ السَّبْعَةِ فَيَتْبَعُونَهُ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ مَلَائِكَةٌ حَتَّى انْتَهَوْا بِهِ
دروازه های هفت آسمان پس پیروی کنند اورا از هر آسمان فرشتگان تا آنکه رسانند اورا
إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اُكْتُبُوا
تا آسمان هفتم پس آواز کند آواز کننده از جانب خدای عز و جل که بنویسید

كتابه في عليين وردوه الى الارض فمنها خلقناكم وفيها نعيدكم
اعمالنامهٔ اورا در علیین و باز گردانیده اورا بطرف زمین پس از زمین آفریدیم شما را و در زمین باز گردانیم شما را
ومنها نخرجكم تارة اخرى قال فيردون روحه الى جسده
و از زمین بر آریم شما را بار دیگر فرمود پس باز گردانند روح اورا بسوی بدن او
ويأتيه ملكان ويقولان له من ربك ومن نبيك وما دينك
و می آیند اورا دو فرشته یعنی منکر و نکیر و گویند مراورا کیست رب تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو
ويقولان له ما تقول لهذا الرجل الذي بعث فيكم يريد ان و
و گویند اورا چه گوئی در حق این شخص آنکه برانگیخته شده در شما اراده کنند فرشتگان و
يعنيان محمدا صلى الله عليه واله وسلم فيقول هو رسول
مراد دارند از ان شخص محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را پس گوید آن مرده که این شخص فرستادهٔ
الله الذي انزل القران عليه وامنت به وصدقته فينادي
خداست آنکه فرود آورده شد قرآن بروی و ایمان آوردم باو و راست گو داشتم اورا پس آواز کند
مناد من السماء صدق عبدي فافرشوا له فراشا من الجنة
آواز کننده از آسمان که راست گفت بندهٔ من پس فرش کنید برای او فرشی از جنت
والبسوا له لباسا من الجنة وافتحوا له بابا من الجنة قال فيأتيه
و بپوشانید اورا پوشاکی از جنت و بگشائید برای او دروازه از جنت فرمود پس آید اورا
ريحها وطيبها ويوسع له في قبره مد بصره قال النبي صلى الله
باد جنت و خوشبوی جنت و فراخ کرده شود برای او قبر تا نهایت دیدن چشم او فرمود پیغمبر صلی الله تعالی
عليه واله وسلم ثم يأتيه رجل حسن الوجه وطيب الرائحة
علیه و آله وسلم که پس از ان آید اورا شخصی خوب روی و خوشبوی
فيقول له ابشر بالذي بشرك ربك فيقول من انت يرحمك
پس گوید اورا بشارت کنم ترا بآنچه بشارت کرده ترا رب تو پس گوید اورا کیستی تو رحم کند ترا
ربك ما رايت في الدنيا احسن منك فيقول انا عملك الصالح وان
رب تو نه دیدم در دنیا خوب تر از تو پس گوید من عمل صالح توام و بتحقیق
الكافر اذا احتضره الموت تنزل عليه الملئكة من السماء ومعهم
کافر چون حاضر شود اورا موت فرود آید براو فرشتگان از آسمان و با ایشان
لباس من النار فيجلسون بعيدا منه مد بصره حتى يجيئ ملك
لباسی باشد از آتش پس بنشینند دور از وی تا نهایت دیدن چشم وی تا آنکه آید ملک
الموت فيجلس عند راسه ويخرج روحه من بدنه كما يخرج السفود
الموت پس بنشیند نزد سر او و بیرون آرد روح اورا از بدن او چنانکه بیرون آورده شود سیخ کباب

من الصوف المبلول واذا اخرج يدرجونه في تلك اللباس فيلعنه
از پشم تر کرده شده و چون بر آورده شود روح از بدن او و فرشتگان او را در انجامهٔ آتش پس لعنت کند اورا
كل شيئ ما بين السماء والارض يسمعه كل شيئ الا الثقلين فيصعد
هر چیز که در میان آسمان و زمین است میشنود آنرا هر چیز مگر جن و انس پس بالا برده شود
به الى السماء فيغلق له ابواب السماء فينادي مناد من قبل الله
اورا بآسمان پس بسته شود برای او دروازه های آسمان پس آواز کند آواز کننده از جانب خدای تعالی
عز وجل ردوه الى مضجعه فيردونه الى قبره فيأتيه منكر
عزیز و جلیل که باز گردانید اورا بسوی خوابگاه او پس باز گردانند اورا بقبر او پس آید اورا منکر
ونكير باهوال عظيمة واصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما
و نکیر بترسانیدنهای بزرگ و آوازهای شان مانند رعد سخت آواز باشد و چشمهای شان
كالبرق الخاطف ويخرقان الارض بانيابهما فيجلسانه ويقولان له
مانند برق خیره کننده بینائی باشد و بشگافند ایشان زمین را بدندانهای خود پس بنشانند اورا و گویند اورا
من ربك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان لا دريت ولا تليت
کیست رب تو پس گوید هاه هاه نمیدانم پس گویند منکر و نکیر اورا ندانستی و نخواندی تو
فينادي مناد من قبل الله عز وجل اضرباه بمطرقة من حديد
پس آواز کند آواز کننده از جانب خدای عز و جل که بزنید اورا گرزی از آهن
لو اجتمع الخلائق كلهم لم يقلبوها فيشتعل بها قبره فيضيق
اگر جمع شوند همه مخلوق نگردانند اورا از جای بجای دیگر پس شعله ناک شود بآن قبر او پس تنگ شود
قبره حتى تختلف اضلاعه ثم يأتيه رجل قبيح الوجه منتن
قبر او تا آنکه یکدیگر در آیند پهلوهای او پس از ان آید اورا شخصی زشت روی گندنده
الريح فيقول جزاك الله عني شرا فوالله ما علمت الا شرا كنت
بوی پس گوید آن زشت روی آن مرده کافر را جزا دهد ترا خدای تعالی از طرف من شر را پس قسمست بخدا که علم نکردی تو مگر شر را بودی تو
بطيئا في طاعة الله تعالى سريعا في معصية الله فيقول من انت
درنگ کننده در طاعت خدای تعالی شتابنده در معصیت خدای تعالی پس گوید کافر بآن زشت روی
ما رايت في الدنيا اسوء منك فيقول انا عملك الخبيث ثم
کیستی تو ندیدم در دنیا بدتر از تو پس گوید آن زشت روی که من عمل زشت توام پس از ان
يفتح له باب الى النار فينظر الى مقعده من النار فلا يزال
گشاده شود برای او دروازه بسوی آتش پس نظر کند کافر بجای نشستن خود از آتش پس مدام
ذلك حتى تقوم الساعة ويقال يفتن المؤمن في قبره سبعة
برین حال باشد تا که قایم شود قیامت و گفته میشود که فتنه کرده میشود مؤمن در قبر خود بهفت

ذکر من مات في يوم الجمعة او ليلة الجمعة

اَيَّامٍ وَالْكَافِرُ اَرْبَعُوْنَ يَوْمًا وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ
روز و کافر فتنه کرده میشود چهل روز و فرموده پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله
وَسَلَّمَ مَنْ مَّاتَ فِيْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ اَوْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ اٰمَنَهُ اللّٰهُ مِنْ
و سلم کسیکه بمیرد در روز جمعه یا در شب جمعه امن دهد او را خدای تعالی از
فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَفِي الْخَبَرِ عَنْ اَبِيْ اُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ اِذَا تُوُفِّيَ
از فتنهٔ قبر و در حدیث آمده از ابی امامه باهلی رض که چون بمیرد
رَجُلٌ وَوُضِعَ فِيْ قَبْرِهٖ يَجِيْئُ مَلَكٌ وَيَقْعُدُ عِنْدَ رَاْسِهٖ وَيُعَذِّبُهٗ
شخصے و نهاده شود در قبر خود بیاید فرشته و بنشیند نزد سر او و عذاب کند او را
وَيَضْرِبُهٗ ضَرْبَةً وَّاحِدَةً بِمِطْرَقَةٍ لَّمْ يَبْقَ عُضْوٌ مِّنْهُ اِلَّا انْقَطَعَ
و میزند او را زدنی یک بگرزه که باقی نماند هیچ اندام از وی مگر که جدا شود از یکدیگر
وَتَلْتَهِبُ فِيْ قَبْرِهٖ نَارٌ ثُمَّ يَقُوْلُ قُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ فَاِذَا هُوَ
و زبانه کشد در قبر او آتش پس از آن گوید آن فرشته او را برخیز باذن خدا پس آنگاه او
صَحِيْحٌ يَقْعُدُ مُسْتَوِيًا وَيَصِيْحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهٗ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ
صحیح و سالم بنشیند برابر او و آواز کند آواز کردن که می شنود آنرا هر که در میان آسمان
وَالْاَرْضِ اِلَّا الْجِنَّ وَالْاِنْسَ ثُمَّ يَقُوْلُ لِمَ فَعَلْتَ هٰذَا وَلِمَ
و زمین است مگر جن و انس پس از آن گوید بآن فرشته که چرا کردی بمن این و چرا
تُعَذِّبُنِيْ وَاَنَا اَقَمْتُ الصَّلٰوةَ وَاَدَّيْتُ الزَّكٰوةَ وَصُمْتُ رَمَضَانَ
عذاب میکنی مرا و من قایم کرده ام نماز را و ادا کرده ام زکوة را و روزه داشته ام ماه رمضان را
وَفَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا فَيَقُوْلُ اِنَّكَ مَرَرْتَ يَوْمًا بِمَظْلُوْمٍ وَّهُوَ
و کرده ام چنین و چنین کارهای نیک را پس گوید آن فرشته به تحقیق گذشتی تو یکروزی بشخصے مظلوم و او
يَسْتَغِيْثُ بِكَ فَلَمْ تُغِثْهُ وَصَلَّيْتَ يَوْمًا وَلَمْ تَتَنَزَّهْ مِنَ الْبَوْلِ
فریاد میکرد بتو پس فریادرسی نکردی تو او را و نماز خواندی تو یکروزی و پاک نکردی خود را از بول
فَبَانَ بِهٰذَا الْخَبَرِ اَنَّ نُصْرَةَ الْمَظْلُوْمِ وَاجِبٌ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ
پس ظاهر شد باین حدیث که به تحقیق مددگاری مظلوم واجب است ازین جهت که روایت شده از پیغمبر
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ مَنْ رَّاٰى مَظْلُوْمًا يَسْتَغِيْثُ
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که به تحقیق فرموده کسیکه دید مظلومی را که فریاد میکند
بِهٖ وَلَمْ يُغِثْهُ ضُرِبَ فِيْ قَبْرِهٖ مِائَةَ سَوْطٍ مِّنَ النَّارِ وَرُوِيَ
باو و فریادرسی نکرد او را زده شود آنکس در قبر او صد تازیانه از آتش و روایت شده
عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
از عبد الله بن عمر که او روایت کرد از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

قال

قَالَ اَرْبَعَةُ نَفَرٍ يَّاْتِيْ بِهِمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى مَنَابِرَ مِنْ نُّوْرٍ
که فرمود چهار نفر اند که بیارد ایشان را خدای تعالی روز قیامت بر منبرها از نور
فَيُدْخِلُهُمْ فِيْ رَحْمَتِهٖ قِيْلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ مَنْ اَشْبَعَ جَائِعًا
پس داخل کند ایشان را در رحمت خود گفته شد کیستند ایشان ای رسول خدا فرمود کسیکه سیر کند گرسنه را
وَّوَقَّرَ غَازِيًا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَاَعَانَ ضَعِيْفًا وَّاَغَاثَ مَظْلُوْمًا
و توقیر و عزت دهد غازی را در راه خدای تعالی و اعانت کند ضعیف را و فریادرسی کند مظلوم را
وَرُوِيَ عَنْ اَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ رض اَنَّهٗ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
و روایت شده از انس ابن مالک راضی باد خدای تعالی از او که به تحقیق فرمودی رسول خدا صلی الله تعالی
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا وُضِعَ الْمَيِّتُ فِي الْقَبْرِ وَيُهَالُ التُّرَابُ عَلَيْهِ
علیه و آله و سلم چون نهاده شود مرده در قبر و ریخته شود خاک بر وی
فَيَقُوْلُ اَهْلُهٗ وَاَوْلَادُهٗ وَاسَيِّدَاهُ وَاشَرِيْفَاهُ فَيَقُوْلُ الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ عَلَيْهِ
پس گوید اهل وی و اولاد وی ای کلان و پیشوا وای بزرگها پس گوید فرشته مسلط بر وی
اَتَسْمَعُ مَا يَقُوْلُوْنَ لَكَ فَيَقُوْلُ نَعَمْ فَيَقُوْلُ اَنْتَ كُنْتَ كَذَا شَرِيْفًا
آیا می شنوی آنچه می گویند ترا پس گوید آن مرده آری پس گوید آن فرشته آیا تو بودی چنین بزرگ و پیشوا
فَيَقُوْلُ اَنَا الْعَبْدُ الذَّلِيْلُ لِلْمَلِكِ الْجَلِيْلِ وَهُمْ يَقُوْلُوْنَ كَذِبًا فَيَقُوْلُ
پس گوید آن مرده من بنده خوارم برای پادشاه بزرگ وایشان میگویند دروغ پس گوید آن مرده
يَا لَيْتَهُمْ سَكَتُوْا فَيَضِيْقُ قَبْرُهٗ حَتّٰى يَخْتَلِفَ اَضْلَاعُهٗ وَيُنَادِيْ فِيْ
ای کاشکے ایشان خاموش شوندی پس تنگ کرده شود قبر او تا آنکه در یکدیگر رسیده رانند پهلوهای او و فریاد میکند در
قَبْرِهٖ وَاكَسْرَ عِظَامَاهُ وَاذُلَّ مَقَامَاهُ وَامَوْضِعَ نَدَامَتَاهُ وَاعُنْفَ
قبر خود وای بر شکستگی استخوان او وای برخواری جای او وای بر جای پشیمانی او وای بر سختی
سُؤَالَاهُ حَتّٰى يَدْخُلَ اَوَّلُ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ مِنْ رَّجَبٍ فِيْ عَامِهٖ ذٰلِكَ
سوال او تا آنکه داخل شود اول شب جمعه از ماه رجب در این سال
فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى اُشْهِدُكُمْ يَا مَلٰٓئِكَتِيْ اِنِّيْ قَدْ غَفَرْتُ لَهٗ سَيِّاٰتِهٖ
پس گوید خدای تعالی شاهد میکنم شما را ای فرشتگان من به تحقیق من آمرزیدم برای او گناهان او را
وَمَحَوْتُ عَنْهُ خَطَايَاهُ بِاِحْيَاءِ هٰذِهِ اللَّيْلَةِ

بَابٌ ۱۵ فِيْ ذِكْرِ الْمَلَكِ الَّذِيْ يَدْخُلُ فِي الْقَبْرِ قَبْلَ الْمُنْكَرِ وَالنَّكِيْرِ

و محو کردم از او خطاهای او را بسبب زنده داشتن او این شب را در عبادت باب ۱۵ در ذکر
آن فرشته که داخل میشود در قبر پیش از منکر و نکیر

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ سَلَامٍ اَنَّهٗ قَالَ قَدْ سَاَلْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ
روایت است از عبد الله ابن سلام که به تحقیق وی گفت که سوال کردم رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله

وَسَلَّمَ عَنْ اَوَّلِ مَلَكٍ يَدْخُلُ فِي الْقَبْرِ عَلَى الْمَيِّتِ قَبْلَ مُنْكَرٍ وَّنَكِيْرٍ

وسلم را از اول فرشته که داخل میشود در قبر بر مرده پیش از منکر و نکیر

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَا ابْنَ سَلَامٍ يَدْخُلُ فِي الْقَبْرِ

پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ای ابن سلام داخل میشود در قبر

عَلَى الْمَيِّتِ مَلَكٌ قَبْلَ اَنْ يَّدْخُلَ مُنْكَرٌ وَّ نَكِيْرٌ يَتَلَأْلَؤُ وَجْهُهٗ

بر مرده فرشته پیش از انکه داخل شود منکر و نکیر میدرخشد روی او

كَالشَّمْسِ وَاسْمُهٗ رُوْمَانُ وَيُقْعِدُهٗ ثُمَّ يَقُوْلُ لَهٗ اُكْتُبْ مَا عَمِلْتَ

مانند آفتاب و نام آن فرشته رومان است و می نشاند آن فرشته مرده را پس گوید مرده را بنویس آنچه عمل کردی

مِنْ حَسَنَةٍ وَّسَيِّئَةٍ فَيَقُوْلُ لَهُ الْعَبْدُ بِاَيِّ شَيْءٍ اَكْتُبُ اَيْنَ

از نیکی و بدی پس گوید آن فرشته را آن بنده بکدام چیز بنویسم کجاست

قَلَمِيْ وَدَوَاتِيْ وَمِدَادِيْ فَيَقُوْلُ لَهٗ قَلَمُكَ اِصْبَعُكَ وَ دَوَاتُكَ

قلم من و دوات من و سیاهی من پس گوید آن فرشته او را قلم تو انگشت تست و دوات تو

فَمُكَ وَمِدَادُكَ رِيْقُكَ فَيَقُوْلُ لَهٗ عَلٰى اَيِّ شَيْءٍ اَكْتُبُ وَلَيْسَ

دهان تست و سیاهی تو آب دهن تست پس گوید آن فرشته را بر کدام چیز بنویسم و نیست

لِيْ صَحِيْفَةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَيَقْطَعُ مِنْ كَفَنِهٖ

برای ما کاغذی پس فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پس جدا کند آن فرشته از کفن وی

قِطْعَةً وَّيُنَاوِلُهٗ وَيَقُوْلُ هٰذِهٖ صَحِيْفَتُكَ فَاكْتُبْ عَلَيْهَا مَا عَمِلْتَ

یک رقعه را و بدهد او را و گوید آن فرشته این است کاغذ تو پس بنویس بروی آنچه عمل کردی

فِي الدُّنْيَا مِنْ خَيْرٍ وَّشَرٍّ فَيَكْتُبُ مَا عَمِلَهٗ فِي الدُّنْيَا خَيْرًا فَاِذَا

در دنیا از خیر و شر پس می نویسد آنچه عمل کرده در دنیا از خیر پس چون

بَلَغَ سَيِّئَةً يَسْتَحْيِيْ مِنْهُ فَيَقُوْلُ لَهُ الْمَلَكُ يَا خَاطِئُ اَمَا لَا تَسْتَحْيِيْ

رسید بنوشتن بدی حیا کند آن مرده از فرشته پس گوید او را فرشته ای خطا کننده آیا حیا نمی کردی

مِنْ خَالِقِكَ حَيْثُ عَمِلْتَهَا فِي الدُّنْيَا وَتَسْتَحْيِيْ مِنِّي الْاٰنَ وَيَرْفَعُ

از آفریننده خود آن وقت که میکردی آن بدی را در دنیا و حیا میکنی از من الحال پس بردارد

الْمَلَكُ الْعَمُوْدَ لِيَضْرِبَهٗ فَيَقُوْلُ الْعَبْدُ اِرْفَعْ عَنِّيْ حَتّٰى اَكْتُبَهَا

آن فرشته گرز تا بزند او را پس گوید آن بنده بردار گرز را از من تا بنویسم آن بدیها را

فَيَكْتُبُ جَمِيْعَ حَسَنَاتِهٖ وَسَيِّئَاتِهٖ ثُمَّ يَأْمُرُ اَنْ يَّطْوِيَهٗ وَيَخْتِمَهٗ

پس بنویسد همه نیکیهای خود را و بدیهای خود را پس از آن امر کند آن فرشته وی را که بپیچد آن صحیفه را و مهر کند

فَيَطْوِيْ وَيَقُوْلُ بِاَيِّ شَيْءٍ اَخْتِمُهٗ وَلَيْسَ مَعِيْ خَاتَمٌ فَيَقُوْلُ لَهٗ

پس بپیچد و گوید بکدام چیز مهر کنم آنرا و نیست با من مهر پس گوید فرشته او را

بمهر اختمها

اِخْتِمْهَا بِظُفْرِكَ فَيَخْتِمُهَا بِظُفْرِهٖ وَيُعَلِّقُهَا الْمَلَكُ فِيْ عُنُقِهٖ اِلٰى يَوْمِ

که مهر کن آنرا بناخن خود پس مهر کند آن صحیفه را بناخن خود و بیاویزد آن صحیفه را فرشته در گردن آن شخص تا روز

الْقِيٰمَةِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَكُلَّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنٰهُ طٰٓئِرَهٗ فِيْ عُنُقِهٖ

قیامت چنانکه فرموده خدا تعالی و هر انسان را لازم کرده ایم ما نامه عملهای او را در گردن وی

ثُمَّ يَدْخُلُ بَعْدَ ذٰلِكَ الْمُنْكَرُ وَالنَّكِيْرُ فَكَذٰلِكَ الْعَاصِيْ اِذَا رَاٰى

پس داخل شود بعد از ان منکر و نکیر پس همچنین گنهگار چون ببیند

كِتَابَهٗ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاَمَرَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى بِالْقِرَاءَةِ فَيَقْرَءُ حَسَنَاتِهٖ

عملنامه خود را روز قیامت و امر کند او را خدا تعالی بخواندن آن پس بخواند نیکیهای خود را

فَاِذَا بَلَغَ اِلٰى سَيِّئَاتِهٖ سَكَتَ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِمَ لَا تَقْرَأُ فَيَقُوْلُ

پس چون رسید به بدیهای خود خاموش شود پس گوید خدا تعالی چرا نمی خوانی پس گوید

اَسْتَحْيِيْ مِنْكَ يَا رَبِّ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِمَ لَا تَسْتَحْيِيْ فِي الدُّنْيَا فَالْاٰنَ تَسْتَحْيِيْ

که حیا میکنم از تو ای رب من پس گوید خدا تعالی چرا حیا نمیکردی در دنیا پس الحال حیا میکنی

فَيَنْدَمُ الْعَبْدُ وَلَمْ يَنْفَعْهُ النَّدَمُ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى خُذُوْهُ فَغُلُّوْهُ ثُمَّ الْجَحِيْمَ

پس پشیمان شود بنده آنوقت و نفع نکند او را پشیمانی پس فرماید خدا تعالی بفرشتگان بگیرید وی را پس طوق بگردن کنید وی را پس بدوزخ

صَلُّوْهُ

بَابٌ ۱۶ فِيْ ذِكْرِ جَوَابِ مُنْكَرٍ وَّنَكِيْرٍ وَفِي الْخَبَرِ اِذَا وُضِعَ الْمَيِّتُ فِي الْقَبْرِ

برید وی را باب ۱۶ در بیان جواب منکر و نکیر و در خبر است که چون نهاده شود مرده در قبر

اَتَاهُ مَلَكَانِ اَسْوَدَانِ اَزْرَقَانِ وَاَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ

آید او را دو فرشته سیاه رنگ سبز چشم که آوازهای شان مانند رعد سخت آواز باشد

وَاَبْصَارُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ يَخْرِقَانِ الْاَرْضَ بِاَنْيَابِهِمَا فَيَاْتِيَانِ

و چشمهای ایشان مانند برق خیره کننده چشم باشد می شگافند زمین را بدندانهای خود پس بیایند

مِنْ قِبَلِ رَاْسِهٖ فَيَقُوْلُ الرَّاْسُ لَا تَاْتِيَا مِنْ قِبَلِيْ فَرُبَّ صَلٰوةٍ

از طرف سر وی پس گوید سر وی نیایید از طرف من پس بسیار نماز

صَلَّيْتُ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ خَوْفًا مِّنْ هٰذَا الْمَوْضِعِ ثُمَّ يَاْتِيَانِهٖ مِنْ

خوانده ام در شب و روز از ترس این موضع یعنی قبر پس از ان آیند او نشان از

قِبَلِ رِجْلَيْهِ فَيَقُوْلُ الرِّجْلَانِ لَا تَاْتِيَا مِنْ قِبَلِنَا فَقَدْ كُنَّا مَشَيْنَا

طرف دو پاے وی پس گویند دو پاے وی میایید از طرف ما پس بتحقیق بودیم ما که میرفتیم

اِلَى الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَةِ حَذَرًا مِّنْ هٰذَا الْمَوْضِعِ فَيَاْتِيَانِ مِنْ قِبَلِ يَمِيْنِهٖ

به نماز جمعه و جماعت از خوف این موضع پس آیند او شان از طرف دست راست

فَيَقُوْلُ الْيَمِيْنُ لَا تَاْتِيَا مِنْ قِبَلِيْ فَقَدْ كَانَ يَتَصَدَّقُ بِيْ حَذَرًا مِّنْ

پس گوید دست راست میایید از طرف من پس بتحقیق بود وی صدقه میداد بواسطه من از خوف

۲ فتامه
ونخرج له يوم القيمة كتابا يلقه منشورا اقرا
كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا من اهتدى
فانما يهتدى لنفسه ومن ضل فانما يضل عليها ولا تزر
وازرة وزر اخرى ۱۲

هذا الموضع فيأتيان من قبل الشمال فيقول الشمال كذلك فيأتيان من
این موضع پس آیند اوشان از طرف دست چپ پس گوید دست چپ همچنین پس آیند اوشان از
قبل فمه فيقول الفم لا تأتيا من قبلي فقد كان يجوع ويعطش
طرف دهن وی پس گوید دهن نیائید از طرف من پس بتحقیق بود وی که گرسنه می شد و تشنه می شد
حذرا من هذا الموضع فيوقظانه كما يوقظ النائم ويقولان له
از خوف این جائے پس بیدار کنند منکر و نکیر وی را چنانکه بیدار کرده شود خوابیده و گویند وی را
ما كنت تقول في محمد فيقول أشهد أنه لرسول الله فيقولان
چه گوئی در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس گوید آنکس گواهی میدهم که بتحقیق وی رسول خدایتعالی است پس گویند
عشت مؤمنا ومت مؤمنا ثم الحكمة في سؤال منكر ونكير
زیستی بایمان و مردی بایمان پس حکمت در سوال منکر و نکیر
أن الملائكة طعنت في بني آدم حيث قالوا أتجعل فيها من يفسد
این است که بتحقیق فرشتگان طعن کردند در بنی آدم آنجا گفتند بخدایتعالی آیا میگردانی در زمین کسی را که فساد کند
فيها فرد الله عليهم فقال إني أعلم ما لا تعلمون فيبعث الله تعالى
در آن پس رد کرد خدایتعالی بر ایشان پس فرمود بتحقیق من داناترم بانچه شما ندانید پس برانگیزاند خدایتعالی
ملكين إلى قبر المؤمن ليسألاه من ذلك فيأمرهما أن يشهدا
دو فرشته را بسوی قبر مومن تا سوال کنند از وی از آن یعنی از توحید و رسالت پس امر کند خدایتعالی ایشانرا بآنکه گواهی دهند
بين يدي الملائكة ما سمعاه من العبد المؤمن لأن أقل الشهود
پیش روی فرشتگان آنچه شنیدند از بنده مومن زیراکه کمتر عدد گواهان
اثنان ثم يقول الرب ملائكتي قد أخذت روحه فترك ماله
دو اند پس از آن فرماید رب سبحانه و تعالی ای فرشتگان من بتحقیق گرفتم من روح این بنده را پس گذاشت مال خود را
لغيره وزوجته في حجر غيره وجاريته وضيعته في يد غيره
برای غیر خود و زن خود را در کنار غیر خود و کنیز خود را و متاع خود را در دست غیر خود
وأحباؤه غائبون عنه ويسأل في بطن الأرض ولم ير أحدا
و دوستان او غایب اند از وی و وی چنین حال سوال کرده میشود از وی در زیر زمین و حالانکه ندید کسی
غيري ولم يعلم حاله سوائي وقال ربي الله ونبيي محمد
غیر از من و نداند حال او را سوای از من و گفت وی چنین حال سخت که رب من الله است و پیغمبر من محمد
رسول الله والإسلام ديني لتعلموا أني أعلم ما لا تعلمون

باب ۱۷

رسول الله و اسلام دین من است برای آنکه تا بدانید که بتحقیق داناترم بانچه نمیدانید شما آنرا باب ۱۷
في ذكر كرام كاتبين روي في الخبر أن كل إنسان معه ملكان
در ذکر کرام کاتبین روایت شده در خبر که بتحقیق هر انسان با وی دو فرشته می باشد

أحدهما عن يمينه والآخر عن يساره فالذي في يمينه يكتب
یکی از ان دو از جانب راست وی و دیگری از چپ وی پس آن فرشته که از جانب راست وی است می نویسد
حسناته من غير إذن صاحبه والذي في يساره يكتب سيئاته
نیکیهای وی را بغیر از اذن رفیق خود که آن فرشته یسار است و آن فرشته که در جانب چپ است نمی نویسد بدیهای وی را
ولا يكتبها إلا بشهادة صاحبه فإن قعد العبد قعد أحدهما عن يمينه
و نمی نویسد آنرا مگر بگواهی رفیق خود که فرشته یمین است پس اگر نشیند بنده نشیند یکی از آن دو فرشته از جانب راست وی
والآخر عن يساره وإذا مشى أحدهما خلفه والآخر أمامه وإن
و دیگری از جانب چپ وی و اگر راه رود آن بنده باشد یکی از ایشان در پس وی و دیگری پیش روی وی و اگر
نام فأحدهما عند رأسه والآخر عند رجليه وفي رواية
بخوابد آن بنده پس باشد یکی از ان دو فرشته نزد سر وی و دیگرے نزد دو پاے وی و در روایت
خمسة أملاك ملكان بالليل وملكان بالنهار وملك لا يفارقه
پنج فرشته آمده دو فرشته در شب با وی می باشند و دو فرشته در روز و یک فرشته با وی می باشد که جدا نمیشود از وی
في وقت من الأوقات كما في قوله تعالى له معقبات من بين
در هیچ وقتی از اوقات چنانکه در قول خدایتعالی آمده برای آدمی فرشتگانند از پی یکدیگر آیند
يديه ومن خلفه يريد بالمعقبات ملائكة الليل والنهار يحفظونه
دو دست او و از پس پشت او اراده میکند خدایتعالی بمعقبات فرشتگان شب و روز را که نگاه میدارند او را
من الجن والإنس والشياطين يقال ملكان بين كتفيه يكتبان
از شر جن و انس و شیاطین گفته میشود که دو فرشته میان دو دوش آدمی می نویسند
أعماله من خير وشر قلمهما سبابتهما ودواتهما حلقهما ومدادهما
اعمال وی را از خیر و شر قلمهاے اوشان دو انگشت شهادت ایشان است و دوات ایشان حلق ایشان است و سیاهی ایشان
ريقهما وصحيفتهما فؤادهما فيكتبان أعماله إلى موته وروي
آب دهن ایشان است و کاغذ ایشان دل ایشان است پس می نویسند ایشان اعمال وی را تا وقت مردن وی و روایت شده
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال إن صاحب
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بتحقیق آنحضرت فرمود که بتحقیق فرشته صاحب
اليمين أمير على صاحب الشمال فإذا عمل سيئة فأراد صاحب
یمین امیر است بر فرشته صاحب شمال پس هرگاه عمل کند بنده بدی را و اراده کند فرشته صاحب
الشمال أن يكتبها قال له صاحب اليمين أمسك فيمسك سبع ساعات
شمال اینکه بنویسد آن بدی را گوید وی را فرشته صاحب یمین باز ایست از نوشتن پس باز ایستد هفت ساعت
فإن استغفر الله لم يكتبها فإن لم يستغفر كتب سيئة واحدة
پس اگر طلب آمرزش کند آن بنده از خدایتعالی ننویسد آن بدی را و اگر طلب آمرزش نکند بنویسد آن فرشته یک بدی را

فَاِذَا قُبِضَ رُوْحُ الْعَبْدِ وَوُضِعَ فِیْ قَبْرِهٖ یَقُوْلُ الْمَلَکَانِ رَبَّنَا
پس چون قبض شود روح بنده و نهاده شود در قبر او گویند آن دو فرشته ای رب ما
وَکَّلْتَنَا بِعَبْدِكَ حَتّٰی نَکْتُبَ عَمَلَهٗ وَقَدْ قَبَضْتَ رُوْحَ عَبْدِكَ
مسلط کرده بودی ما را بر بنده خود تا آنکه بنویسیم عمل او را و به تحقیق قبض کردی روح بنده خود را
فَاْذَنْ لَنَا حَتّٰی نَصْعَدَ اِلَی السَّمَآءِ فَیَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ السَّمَآءَ
پس اذن ده ما را تا بالا رویم بسوی آسمان پس فرماید خدای تعالی که به تحقیق آسمان
مَمْلُوَّةٌ مِّنَ الْمَلٰٓئِکَةِ یُسَبِّحُوْنَنِیْ وَیُهَلِّلُوْنَنِیْ فَمَا اَفْعَلُ بِکُمَا
پر است از فرشتگان تسبیح گویند مرا و لا اله الا الله گویند مرا پس چه کنم با شما
فَیَقُوْلَانِ رَبَّنَا مُرْنَا حَتّٰی نُقِیْمَ فِی الْاَرْضِ فَیَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ
پس گویند آن دو فرشته ای رب ما امر فرما تا اقامت کنیم در زمین پس فرماید خدای تعالی که به تحقیق
اَرْضِیْ مَمْلُوَّةٌ مِّنْ خَلْقِیْ فَمَا اَفْعَلُ بِکُمَا فَیَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰی سَبِّحَا
زمین پر است از مخلوق من پس چه کنم با شما پس فرماید خدای تعالی که تسبیح بگوئید
عَلٰی قَبْرِ عَبْدِیْ وَهَلِّلَا وَکَبِّرَا وَاکْتُبَا ذٰلِكَ لِعَبْدِیْ حَتّٰی اَبْعَثَهٗ
بر قبر بنده من و لا اله الا الله بگوئید و تکبیر بگوئید و بنویسید آن را برای بنده من تا آنکه برانگیزانم او را
مِنْ قَبْرِهٖ وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ عَلَیْکُمْ لَحٰفِظِیْنَ کِرَامًا کَاتِبِیْنَ
از قبر او و به تحقیق فرموده خدای تعالی که به تحقیق بر شما گماشته شده اند نگاه بانان گرامی قدر نویسندگان
یَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ سَمَّاهُمْ کِرَامًا کَاتِبِیْنَ لِاَنَّهُمْ اِذَا
میدانند آنچه میکنید نام نهاد خدای تعالی ایشان را گرامی قدر نویسندگان برای آنکه ایشان چون
کَتَبُوْا حَسَنَةً یَصْعَدُوْنَ بِهَا اِلَی السَّمَآءِ بِالْفَرَحِ وَالسُّرُوْرِ
نویسند نیکی را بالا روند با آن نیکی بسوی آسمان به شادی و خورسندی
وَیَعْرِضُوْنَ عَلَی اللّٰهِ تَعَالٰی وَیَشْهَدُوْنَ عَلٰی ذٰلِكَ وَیَقُوْلَانِ
و عرض کنند آن نیکی را بر خدای تعالی و گواهی دهند بر آن نیکی و گویند
اِنَّ عَبْدَكَ فُلَانًا عَمِلَ لَكَ حَسَنَةً کَذَا وَکَذَا وَاِذَا کَتَبُوْا مِنَ
به تحقیق بنده تو فلان عمل کرده برای تو نیکی را چنین و چنین و چون نویسند از
الْعَبْدِ سَیِّئَةً یَصْعَدُوْنَ بِهَا اِلَی السَّمَآءِ مَعَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ فَیَقُوْلُ
بنده بدی را بالا روند با آن بدی بسوی آسمان با غم و اندوه پس فرماید
اللّٰهُ تَعَالٰی یَا کِرَامًا کَاتِبِیْنَ مَا فَعَلَ عَبْدِیْ فَیَسْکُتُوْنَ حَتّٰی یَسْاَلَ
خدای تعالی ای بزرگ نویسندگان چه عمل کرده بنده من پس خاموش شوند تا آنکه سوال کند
اللّٰهُ ثَانِیًا وَّثَالِثًا فَیَقُوْلُوْنَ اِلٰهِیْ اَنْتَ اَعْلَمُ وَاَنْتَ السَّتَّارُ اَمَرْتَ
خدای تعالی دوم بار و سیوم بار پس گویند ایشان ای خدای ما تو داناتری و تو پرده پوشی فرموده ای

عبادك

عِبَادَكَ اَنْ یَّسْتُرُوْا عُیُوْبَهُمْ فَاِنَّهُمْ یَقْرَءُوْنَ کُلَّ یَوْمٍ کِتَابَكَ وَ
بندگان خود را اینکه بپوشند عیب های یکدیگر را پس ایشان میخوانند هر روز کتاب ترا و
یَمْدَحُوْنَكَ فَیَقُوْلُوْنَ اَعْنِیْ کِرَامًا کَاتِبِیْنَ اُسْتُرْ عُیُوْبَهُمْ فَاِنَّكَ
مدح و ستایش کنند ترا پس گویند یعنی کرام کاتبین یا الله بپوش عیبهای ایشان را پس به تحقیق تو
عَلَّامُ الْغُیُوْبِ فَلِهٰذَا یُسَمَّوْنَ کِرَامًا کَاتِبِیْنَ وَرُوِیَ عَنْ صِدِّیْقِ
داننده چیزهای پوشیده پس ازین جهت نام نهاده شده اند کرام کاتبین و روایت شده از صدیق
ابْنِ اُوَیْسٍ اَنَّهٗ قَالَ سَمِعْتُ عَنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
پسر اویس رح که به تحقیق وی گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
وَسَلَّمَ قَالَ اَتَانِیْ جِبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقَالَ یَا مُحَمَّدُ
و سلم که فرمود آمد مرا جبرائیل علیه السلام و گفت ای محمد
اِنَّ اللّٰهَ یُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَیَقُوْلُ بَلِّغْ اُمَّتَكَ اَنَّ مَنْ مَّاتَ
به تحقیق خدا میگوید ترا سلام و میفرماید برسان امت خود را اینکه به تحقیق کسیکه میرد
مُفَارِقًا لِّلْجَمَاعَةِ لَا یَشُمُّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَلَوْ کَانَ اَکْثَرَ مِنْ اَهْلِ
مخالفت کننده برای جماعت نخواهد بوئید بوئی جنت را اگرچه باشد بسیارتر از اهل
الْاَرْضِ عَمَلًا وَّلَا یَقْبَلُ اللّٰهُ مِنْهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ صَرْفًا وَّلَا عَدْلًا
زمین در عمل و قبول نکند خدای تعالی از وی روز قیامت فرض و نه نفل را
وَتَارِكُ الْجَمَاعَةِ عِنْدَكَ وَالْمَلٰٓئِکَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ مَلْعُوْنٌ
و ترک کننده جماعت نزد تو و فرشتگان و همه مردم ملعون است
وَیَلْعَنُهُ التَّوْرٰىةُ وَالْاِنْجِیْلُ وَالزَّبُوْرُ وَالْفُرْقَانُ وَتَارِكُ الصَّلٰوةِ
و لعنت میکنند وی را توراة و انجیل و زبور و فرقان و ترک کننده نماز
لَا یُسْتَجَابُ لَهُ الدَّعْوَةُ وَلَا یَنْزِلُ عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ
قبول نمیشود برای وے دعا و نازل نمیشود بر وی رحمت در دنیا و آخرت
وَاَهْوَنُ مِنْ اُمَّتِكَ وَاَشَرُّ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ وَقَاطِعِ الطَّرِیْقِ
و خوار و سبکتر است از امت تو و شریرتر است از نوشنده شراب و قاطع طریق
وَقَاتِلِ اَلْفِ عَالِمٍ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ سَلِّمُوْا عَلَی الْیَهُوْدِ وَالنَّصٰرٰی
و کشنده هزار عالم و فرمود آنحضرت علیه السلام سلام کنید بر یهود و نصاری
وَلَا تُسَلِّمُوْا عَلَی الْیَهُوْدِ مِنْ اُمَّتِیْ قَالَ شَدَّادٌ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ
و سلام مکنید بر یهودیکه از امت من باشد گفت شداد ای رسول خدا
مَنْ یَّهُوْدُ مِنْ اُمَّتِكَ قَالَ مَنْ یَّسْمَعِ الْاَذَانَ وَلَمْ یَحْضُرِ الْجَمَاعَةَ وَقَالَ
کیست یهود از امت تو فرمود کسیکه می شنود اذان و حاضر نشد جماعت را و فرمود آنحضرت

عليه السلام من اعان تارك الجماعة بخبز او بلقمة فكانّما اعان
علیه السلام کسیکه اعانت کرد تارک جماعت را به نان یا به لقمه پس گویا که بتحقیق اعانت کرد
بقتل الانبياء وان مات تارك الجماعة لا يغسل ولا يصلّى عليه
بکشتن پیغمبران و اگر مرد تارک جماعت غسل داده نشود و نماز جنازه خوانده نشود براو
ولا يدفن في مقابر المسلمين وتارك الصلوة بالجماعة لو صلّى
و دفن کرده نشود در مقبرهٔ مسلمانان و تارک نماز بجماعت اگر بخواند
صلوة امّتي كلّها وحده وقرء كلّ كتب انزل الله تعالى على الانبياء
نماز امت من همه را تنها و بخواند هر کتابی که نازل کرده خدایتعالی آنرا بر پیغمبران
وحده وصام صوم امّتي كلّها وحده وتصدّق صدقتهم كلّها
تنها و روزه دارد روزه امت من همه را تنها و صدقه دهد صدقهٔ ایشانرا همه را
وحده لا يشمّ رائحة الجنّة ولا ينظر الله تعالى اليه حيًّا وّ ميّتًا
تنها نه بوید آن تارک جماعت بوی جنت را و نه بیند خدایتعالی بسوی وی نه در حال زندگی و مردگی یعنی بنظر رحمت
وقال النبيّ صلّى الله عليه واٰله وسلّم ايّما مؤمن يتوضّأ و
و فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم هر مومن که وضو کند و
يأتي الى المسجد وصلّى فيه مع الجماعة غفر الله تعالى له ذنوبه
آید بسوی مسجد و نماز خواند در آن با جماعت بیامرزد خدایتعالی برای وی گناهان ویرا
وقال النبيّ صلّى الله عليه واٰله وسلّم من حفظ صلوة في
و فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم کسیکه محافظت کند نمازرا در
اوقاتها واتمّ ركوعها وسجودها اكرمه الله تعالى بخمس عشر
وقتهای نماز و تمام کند رکوع آنرا و سجود آنرا اکرام کند اورا خدایتعالی به پانزده
خصلة ثلثة في الدّنيا وثلثة عند الموت وثلثة في القبر
خصلت سه ازان در دنیا و سه ازان نزد مرگ و سه ازان در قبر
وثلثة في الحشر وثلثة عند لقاء الله تعالى فامّا الثلثة التي
و سه ازان در حشر و سه ازان نزد رویت خدایتعالی پس آن سه خصلت که میدهد اورا
في الدّنيا فيزيد عمره ورزقه ويحفظ نفسه واهله واما
در دنیا پس اینکه زیاده میکند عمر او را و رزق اورا و نگاه میدارد نفس اورا و اهل اورا و آن
الثلثة التي عند الموت فيبشّره بالامن من الخوف والفزع
سه چیز که داده ویرا نزد مرگ پس اینکه بشارت میدهد اورا بامن از خوف و ترس
ودخول الجنّة لقوله تعالى انّ الّذين قالوا ربّنا الله ثمّ
و بدا خل شدن در جنت برای قول خدایتعالی با تحقیق آنانکه گفتند پروردگار ما خداست پس

استقاموا

استقاموا تتنزّل عليهم الملٰئكة الّا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
قایم ماندند فرود می آیند برایشان فرشتگان وقت موت که مترسید و اندوه مخورید و بشارت شمارا
بالجنّة التي كنتم توعدون واما الثلثة التي في القبر فيسهّل
به بهشتی که شمارا وعده داده می شد و آن سه چیز که داده میشود ویرا در قبر پس اینکه آسان کند
عليه سؤال منكر ونكير ويوسّع عليه قبره ويفتح له باب الى
خدایتعالی بروی سوال منکر و نکیررا و فراخ میکند بروی قبر اورا و کشاده شود برای او دری بسوی
الجنّة واما الثلثة التي في المحشر فيخرج من القبر وهو يتلألؤ
جنت و آن سه چیز که داده میشود ویرا در محشر پس اینکه بیرون آید از قبر درحالیکه میدرخشد
وجهه كالقمر ليلة البدر كما قال الله تعالى نورهم يسعى بين
روی او مانند ماه شب چهاردهم چنانکه فرمود خدایتعالی نور ایشان می شتابد پیش
ايديهم وبايمانهم الاية ويعطي كتابه بيمينه ويحاسب حسابا
روی ایشان و بجانب راست ایشان تا آخر آیت و داده شود عمل نامه وی بدست راست وی و حساب کرده شود حساب
يّسيرا واما الثلثة التي عند لقاء الله تعالى فرضي الله تعالى
آسان و آن سه چیز که داده میشود ویرا نزد رویت خدایتعالی پس رضای خدایتعالی است
عنهم والسلام عليهم والنظر اليهم كقوله تعالى سلٰم قولا من
از ایشان و سلام خدای تعالی است برایشان و دیدن خدایتعالی است بایشان چنانکه فرمود خدایتعالی سلام باد از
ربّ رّحيم وجوه يومئذ نّاضرة الى ربّها ناظرة ومن تهاون
پروردگار مهربان بعضے رویها اے آنروز تازه باشند بسوی پروردگار خود نظر کننده و کسیکه سستی کند
بالصلوة الخمس عاقبه الله تعالى بخمس عشر خصلة ثلثة في الدّنيا
به نماز پنجگانه عذاب کند خدایتعالی به پانزده خصلت سه ازان در دنیا
وثلثة عند الموت وثلثة في القبر وثلثة في الحشر وثلثة
و سه نزد مرگ و سه در قبر و سه در حشر و سه
عند لقاء الله تعالى اما الثلثة التي في الدّنيا فيرفع البركة
نزد رویت خدایتعالی و اما آن سه که در دنیاست پس اینکه برداشته شود برکت از
من رزقه وعمره وسيماء الصّٰلحين من وّجهه واما الثلثة التي
رزق وی و عمر وی و علامت صالحین از روی وی و اما آن سه که
عند الموت فيموت جائعا وّعطشانا وّذليلا واما الثلثة التي في
نزد موت است پس اینکه بمیرد گرسنه و تشنه و ذلیل و اما آن سه که در
القبر فيضيق قبره حتّى يدخل اضلاعه بعضها في بعض ويفتح
قبر است پس اینکه تنگ میشود قبر وی تا آنکه داخل میشود پهلوهای او بعضے در بعضے و کشاده میشود

لَهُ بَابٌ مِنْ نَارٍ وَاَمَّا الثَّلٰثَةُ الَّتِي فِي الْحَشْرِ فَيَخْرُجُ مِنْ قَبْرِهٖ
برای او دری از آتش واما آن سه که در حشر است پس اینکه بیرون می آید از قبر خود
مُسْوَدَّةُ الْوَجْهِ مَكْتُوبٌ فِي جَبْهَتِهٖ هٰذَا اٰيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ
سیاه روی نوشته شده باشد در جبین او این کس ناامید است از رحمت خدای
تَعَالٰى وَيُعْطٰى لَهُ كِتَابُهٗ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهٖ وَاَمَّا الثَّلٰثَةُ الَّتِي عِنْدَ
تعالی وداده میشود اورا عملنامهٔ او از پس پشت او واما آن سه که نزد
لِقَاءِ اللهِ تَعَالٰى فَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ تَعَالٰى وَلَا يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
رویت خدای تعالی است پس اینکه کلام نمیکند با ایشان خدای تعالی ونمی بیند بسوی ایشان روز قیامت
وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ قَالَ اللهُ تَعَالٰى فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ
ونه پاک کند ایشان را ومر ایشان راست عذاب دردناک فرموده خدای تعالی پس جانشین شد بعد ایشان
خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا
ناخلفی چند که ضایع کردند نماز را وپیروی کردند خواهش های نفس را پس خواهند یافت جزای گمراهی را
وَرُوِيَ عَنْ اَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وروایت شده از انس بن مالک رض گفت وی که فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا قَامَ الْعَبْدُ اِلَى الصَّلٰوةِ وَقَالَ اللهُ اَكْبَرُ خَرَجَ مِنْ
وآله وسلم چون استاده شود بنده بسوی نماز وگوید الله اکبر بیرون آید از
ذُنُوبِهٖ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ اُمُّهٗ وَاِذَا قَالَ اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيمِ
گناهان خود مانند روزی که زائیده اورا مادر او وچون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
كُتِبَ لَهٗ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلٰى بَدَنِهٖ عِبَادَةُ سَنَةٍ فَاِذَا قَرَءَ الْفَاتِحَةَ
نوشته شود برای او بهر موی که بر بدن وی است عبادت یکساله پس چون بخواند فاتحه را
فَكَاَنَّمَا حَجَّ وَاعْتَمَرَ وَاِذَا رَكَعَ فَكَاَنَّمَا تَصَدَّقَ بِوَزْنِهٖ ذَهَبًا وَاِذَا
پس گویا که بتحقیق حج کرد وعمره کرد وچون رکوع کند پس گویا که بتحقیق صدقه کرد بمقدار خود طلا را وچون
قَالَ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ نَظَرَ اللهُ اِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَاِذَا قَالَ فِي سُجُودِهٖ
گوید سمع الله لمن حمده نظر کند خدای تعالی بسوی وی برحمت وچون گوید در سجدهٔ خود
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلٰى فَكَاَنَّمَا اَعْتَقَ رَقَبَةً وَاِذَا تَشَهَّدَ اَعْطَاهُ اللهُ
سبحان ربی الاعلی پس گویا آزاد کرده غلامی را وچون تشهد خواند عطا کند اورا خدا
تَعَالٰى ثَوَابَ اَلْفِ عَالِمٍ وَاَلْفِ شَهِيدٍ وَاِذَا سَلَّمَ وَفَرَغَ مِنْ صَلٰوتِهٖ
تعالی ثواب هزار عالم وهزار شهید وچون سلام دهد وچون فارغ شود از نماز خود
فَتَحَ اللهُ لَهٗ ثَمَانِيَةَ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ مِنْ اَيِّ بَابٍ شَاءَ بِلَا حِسَابٍ
کشاید خدای تعالی برای او هشت دروازه جنت داخل شود روز قیامت از هر دری که خواهد بغیر حساب

وَلَا عَذَابٍ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ
وبغیر عذاب وفرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم لایق است مؤمن را
اَنْ يَكُونَ اَخْلَاقُهٗ كَاَخْلَاقِ الْكَلْبِ وَفِيهِ خَمْسَةُ اَخْلَاقٍ اَلْاَوَّلُ
آنکه باشد اخلاق وی مانند اخلاق سگ ودر سگ پنج خصلت اند اول
يَكُونُ جَائِعًا اَبَدًا وَهٰذَا مِنْ اَخْلَاقِ الصّٰلِحِينَ وَالثَّانِي لَا يَكُونُ لَهٗ
اینکه می باشد گرسنه همیشه واین از خصلت های صالحین است ودوم اینکه نمی باشد ویرا
مَوْضِعٌ وَهٰذَا مِنْ اٰثَارِ الصّٰلِحِينَ وَالثَّالِثُ اَنَّهٗ لَا يَنَامُ بِاللَّيْلِ وَهٰذَا
جای واین از نشان صالحین است وسیوم اینکه وی خواب نمیکند در شب واین
مِنْ اَفْعَالِ الصّٰلِحِينَ وَالرَّابِعُ لَا يَكُونُ لَهٗ مَالٌ حَتّٰى يَرِثَهُ الْوَارِثُ
از اعمال صالحین است وچهارم اینکه نمی باشد ویرا مال تا میراث برد اورا وارث
وَهٰذَا مَعِيشَةُ الصّٰلِحِينَ وَالْخَامِسُ اَنْ لَا يُفَارِقَ مِنْ بَابِ صَاحِبِهٖ
واین معیشت صالحین است وپنجم اینکه جدا نمی شود از دروازهٔ مالک
وَاِنْ طَرَدَهٗ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ وَهٰذَا مِنْ وَفَاءِ الصّٰلِحِينَ وَ
اگرچه برانند اورا در روزی صد بار واین از وفای صالحان است و
قَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهٗ طُوبٰى لِمَنْ كَانَ عَيْشُهٗ كَعَيْشِ الْكَلْبِ وَفِيهِ
گفت علی کرم الله وجهه خوشی وخوبی است مر کسی را که باشد زندگی وی مانند زندگی سگ ودر سگ
عَشْرُ خِصَالٍ اَلْاَوَّلُ لَيْسَ لَهٗ مَالٌ وَالثَّانِي لَيْسَ لَهٗ قَدْرٌ وَالثَّالِثُ
ده خصلت است اول اینکه نیست ویرا مال ودوم اینکه نیست ویرا هیچ قدری وسیوم اینکه
اَلْاَرْضُ كُلُّهَا بَيْتٌ لَهٗ وَالرَّابِعُ فِي اَكْثَرِ الْاَوْقَاتِ يَكُونُ جَائِعًا
زمین همه آن خانه است ویرا وچهارم اینکه در اکثر اوقات می باشد گرسنه
وَالْخَامِسُ فِي غَالِبِ اَوْقَاتِهٖ يَكُونُ سَاكِنًا وَالسَّادِسُ يَجُولُ حَوْلَ
وپنجم اینکه در غالب اوقات وی می باشد خاموش وششم اینکه میگردد گرد
بَيْتِ صَاحِبِهٖ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالسَّابِعُ يَقْنَعُ بِمَا يُدْفَعُ اِلَيْهِ وَالثَّامِنُ
خانهٔ مالک خود بشب وروز وهفتم اینکه قناعت میکند بانچه انداخته میشود بسوی وی وهشتم اینکه
لَوْ ضَرَبَهٗ صَاحِبُهٗ مِائَةَ جَلْدَةٍ لَمْ يَتْرُكْ بَابَ دَارِ صَاحِبِهٖ وَ
اگر بزنند ویرا مالک وی صد تازیانه نمی گذارد دروازهٔ خانهٔ مالک خود را و
التَّاسِعُ يَاْخُذُ عَدُوَّ صَاحِبِهٖ وَلَا يَاْخُذُ صَدِيقَهٗ وَالْعَاشِرُ اِذَا
نهم اینکه میگیرد دشمن مالک خود را ونمیگیرد دوست مالک خود را ودهم اینکه چون
مَاتَ لَمْ يَتْرُكْ لَهٗ مِنَ الْمِيرَاثِ شَيْئًا بَابٌ ١٨ فِي ذِكْرِ الرُّوحِ بَعْدَ
بمیرد نمیگذارد از میراث چیزی را باب ١٨ در ذکر روح بعد

الخروج كيف يأتي الى قبره ومنزله قال النبي صلى الله عليه
برآمدن از بدن که چگونه می آید بسوی قبر خود و خانهٔ خود فرمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم فاذا اخرج الروح من بني آدم فاذا مضى ثلثة
وآله وسلم پس چون بیرون آید روح از بنی آدم پس چون بگذرد سه
ايام يقول الروح يا رب ائذن لي حتى امشي وانظر الى جسدي
روز گوید روح ای رب من اذن ده مرا تا بروم و نظر کنم بسوی بدن خود
الذي كنت فيه فيأذنه الله فيجيئ الى قبره وينظر من بعيد و
آنکه بودم در آن پس اذن دهد او را خدا تعالی پس آید بسوی قبر خود و نظر کند از دور و
قد سال الماء من جسده ومن منخريه ومن فمه فيبكي بكاء
به تحقیق جاری باشد آب از بدن او و از سوراخ بینی او و از دهن او پس بگرید گریه
طويلا ثم يقول يا جسدي المسكين ويا حبيبي هل تذكر ايام
دراز پس از آن گوید ای بدن مسکین من و ای حبیب من آیا یاد میکنی ایام
حيوتك وهذا منزل البلاء والوحشة والغم والكربة والحزن
زندگی خود را و این قبر جای نزول بلا و وحشت و غم و کربت و اندوه
والندامة ثم يمضي فاذا كانت خمسة ايام يقول يا رب ائذن
و پشیمانی است پس از آن میرود پس چون گذرد پنج روز گوید روح ای رب من اذن ده
لي حتى انظر الى جسدي فيأذن الله تعالى له فيأتي الى قبره وينظر
مرا تا نظر کنم بسوی بدن خود پس اذن دهد خدای تعالی او را پس آید بسوی قبر خود و نظر میکند
من بعيد وقد سال الدم من جسده ومن منخريه ومن فمه
از دور و به تحقیق جاری شده باشد خون از بدن او و از دو سوراخ بینی او و از دهن او
واذنيه وصديد وقيح فيبكي بكاء طويلا فيقول يا جسدي
و دو گوش او و جاری باشد زرداب و ریم پس بگرید گریه دراز پس گوید روح ای بدن
المسكين اتذكر ايام حيوتك وهذا منزل الغم والهم والمحنة
مسکین من آیا یاد میکنی ایام زندگی خود را و این قبر جای نزول غم و اندوه و محنت
والديدان والحية والعقارب واكلت الديدان لحمك وفرقت
و کرم ها و ماران و کژدم ها است و خوردند کرم ها گوشت ترا و جدا کردند
جلدك وتفرقت اعضاؤك ثم يمضي فاذا كان سبعة ايام
پوست ترا و جدا شدند اندام های ترا پس از آن میرود روح پس چون شود هفت روز
يقول يا رب ائذن لي حتى انظر الى جسدي فيأذن الله له
گوید روح ای رب من اذن ده مرا تا نظر کنم بسوی بدن خود پس اذن دهد خدای تعالی او را

فيأتي

فيأتي الى قبره وينظر من بعيد وقد وقع فيه الدود فيبكي بكاء
پس آید بسوی قبر خود و نظر کند از دور و به تحقیق افتاده باشد در وی کرم پس گریه کند روح گریه
شديدا ويقول يا جسدي المسكين اتذكر ايام حيوتك اين
سخت و گوید ای بدن مسکین من آیا یاد میکنی ایام زندگی خود را کجا ماند
اولادك واباؤك وعشيرتك ودارك وعقارك واين اخوانك
اولاد تو و پدران تو و اقربای تو و خانهٔ تو و زمین تو و کجا ماندند برادران تو
واصدقاؤك واين رفقاؤك وجيرانك الذين كانوا يرضونك
و یاران تو و کجا ماندند آشنایان تو و همسایگان تو آنانکه بودند که راضی می شدند از تو
في جوارك اليوم يبكون علي وعليك الى يوم القيمة وروي
در همسایگی تو امروز گریه میکنند بر من و بر تو تا روز قیامت و روایت شده
عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
از ابی هریره رضی الله عنه گفت آنکه فرمود رسول خدا صلی الله تعالی
عليه وآله وسلم اذا مات المؤمن دارت روحه حول داره
علیه وآله وسلم چون بمیرد مومن میگردد روح او گرد خانهٔ او
شهرا ينظر الى ما خلفه من عياله كيف يقسم ماله وكيف
یکماه نظر میکند بسوی آنچه پس انداخته ماند از عیال وی که چگونه تقسیم کرده میشود مال وی و چگونه
يؤدي ديونه فاذا تم شهر ينظر الى جسده ويدور حول قبره
ادا کرده میشود قرضهای وی پس چون تمام شده یکماه نظر کند بسوی بدن خود و میگردد گرد قبر خود
سنة وينظر من يدعو له ومن يحزن عليه فاذا تمت سنة رفعت
یک سال و نظر میکند که کسی دعا میکند وی را و که غم میخورد بر وی پس چون تمام شود سال بالا برده شود
روحه الى حيث يجتمع فيه الارواح الى يوم ينفخ في الصور
روح او بسوی آن موضع که جمع میشوند در آنجا ارواح تا روزیکه دمیده شود در صور
كقوله تعالى تنزل الملئكة والروح فيها ويقال الروح فيها
چنانکه قول خدای تعالی است نازل شود فرشتگان و روح در آن شب و گفته میشود که روح در این آیه
بمعنى الرحمة على المؤمنين كما قرئ والروح بالفتح والضم معناه
بمعنی رحمت است بر مومنان چنانکه خوانده شده و روح به فتح و ضم معنای نخست
تنزل الملئكة والروح اي معهم الروح والريحان ويقال الروح ملك
که نازل میشود فرشتگان و روح ای باشد با فرشتگان نسیم و گلهای جنت و گفته میشود که روح فرشته کلان است
ينزل الرحمة على المؤمنين كما قال الله تعالى يوم يقوم الروح
که نازل میکند رحمت را بر مومنان چنانکه فرموده خدای تعالی روزیکه ایستاده شود روح

والملئكة صفا قيل معناه روح بني ادم وقيل معناه روح جبرئيل
وفرشتگان صف بسته گفته شده معنایش روح بنی آدم است وگفته شده معنایش روح جبرائیل
ويقال روح محمد صلى الله عليه واله وسلم تحت العرش
وگفته میشود که روح محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم است که زیر عرش باشد
يستاذن في هذه الليلة من الله تعالى بالنزول ليسلم على جميع
اذن میخواهد در این شب از خدا تعالی از فرود آمدن تا سلام کند بر جمیع
المؤمنين والمؤمنت من الشفقة عليهم ويقال روح الاقرباء
مؤمنان وزنان مؤمنان از جهت شفقت برایشان وگفته میشود که روح اقربا است
من اموات المؤمنين يقولون ربنا ائذن لنا بالنزول الى
از مردگان مؤمنان که میگویند ای رب ما اذن ده مارا بفرود آمدن بسوی
منازلنا حتى نرى اولادنا وعيالنا فينزلون ليلة القدر كما
خانه های خود تا ببینیم اولاد خود را وعیال خود را پس فرود می آیند در شب قدر چنانکه
قال ابن عباس رض اذا كان يوم عيد او يوم عاشوراء او ليلة
گفت ابن عباس رض چون شود روز عید یا روز عاشوره یا شب
عاشوراء او يوم الجمعة او ليلة الجمعة الاولى من رجب
عاشوره یا روز جمعه یا شب جمعه اول از ماه رجب
او ليلة النصف من شعبان يخرج الاموات من قبورهم فيقومون
یا شب پانزدهم از شعبان بیرون آیند مردگان از قبرهای خود پس استاده می شوند
على ابواب بيوتهم ويقولون ارحموا علينا في هذه الليلة
بر دروازه های خانه های خود ومیگویند رحم کنید بر ما یان در این شب
بصدقة او لقمة فانا محتاجون اليهما فان لم تقدروا عليهما فاذكرونا
بصدقه یا به لقمه پس ما یان محتاجیم بسوی آن صدقه یا لقمه پس اگر قدرت نباشد شمارا بران پس یاد کنید مارا
بركعتين في هذه الليلة المبركة هل من احد يذكرنا وهل من
بخواندن دو رکعت نماز در این شب مبارک آیا هست کدام یکی که یاد کند مارا وآیا هست کدام
احد يرحم علينا وهل من احد يذكرنا في غربتنا يا من سكن في
یکی که رحم کند بر ما وآیا هست کدام یکی که یاد کند مارا در غربت ما وای آنکه ساکن شده در
دارنا ويا من نكح نساءنا ويا من اقام في اوسع قصورنا ونحن في اضيق
خانه ما وای آنکه نکاح کرده زنهای مارا وای آنکه اقامت کرده در فراخ ترین کوشکهای ما وما یان در تنگ ترین
قبورنا ويا من قسم اموالنا ويا من استذل اولادنا هل من احد
قبرهای خود مقیم هستیم وای آنکه قسمت کرده مالهای مارا وای آنکه خوار وذلیل کرده اولاد مارا آیا کدام است یکی

منكم

منكم من يتفكر في غربتنا وفقرنا وكتبنا مطوية وكتبكم
از شما کسیکه فکر کند در غربت ما واحتیاج ما ودفترهای معیشت ما از زندگانی پیچیده شده اند ودفترهای شما
منشورة وليس للميت في اللحد ثواب فلا تنسونا بكسرة خبزكم
گشاده اند ونیست مر میت را در لحد ثواب پس فراموش مکنید مارا بپارچه نان شما
ودعائكم فانا محتاجون اليكم ابدا فان وجدوا الصدقة والدعاء
ودعای شما پس تحقیق ما یان محتاجیم بشما همیشه پس اگر یافتند مردگان صدقه ودعا را
منهم يرجعون فرحا مسرورا وان لم يجدوا يرجعون محروما
از ایشان باز میگردند شادان وخوشحال واگر نیافتند صدقه ودعا را باز میگردند محروم
محزونا ايسا وقد قيل ان الروح في الفؤاد او في بعض اجزاء البدن
واندوهگین وناامید وبه تحقیق گفته شده که روح در دل هست یا در بعض اجزاء بدن هست
لا في جميع البدن لكنها في جزء من اجزائه والدليل عليه ان
نه در تمام بدن هست لاکن آن روح در یک جزء هست از اجزاء بدن ودلیل براین مدعی این هست که
يجرح الواحد بجراحات كثيرة فلا يموت ويجرح الواحد
مجروح میشود یک شخص به جراحت های بسیار پس نمی میرد ومجروح میشود یک شخص
ايضا بجراحة واحدة فيموت لانها اصابت في المكان الذي
نیز به جراحت یک پس می میرد آن شخص از این جهت که رسیده هست که این جراحت در این هست
فيه الروح وحلت فيه وقيل الروح يحل في جميع البدن
در آن روح وحلول کرده روح در آنجا وگفته شده که روح حلول کرده در تمام بدن
لان الموت في جميع البدن يدل عليه قوله تعالى قل يحييها
زیرا که به بیرون شدن روح موت در تمام بدن می آید دلالت میکند براین قول خدا تعالی بگو که زنده میکند
الذي انشاها اول مرة فان قيل ما الفرق بين الروح والروان
آنکه آفریده وی را اول بار پس اگر گفته شود چیست فرق میان روح وروان
قلت هما واحد ليس بينهما فرق كما ان البدن مع اليد والرجل
گویم این هر دو یک اند نیست درمیان ایشان فرق چنانکه به تحقیق بدن با دست وپای
يذهب ويجيء والروح لا يتحرك ثم موضع الروح في الجسد
میرود ومی آید وروح حرکت نمیکند پس موضع روح در بدن
غير معين وموضع الروان بين الحاجبين فاذا زالت الروح
غیر معین است وموضع روان میان دو ابرو هست پس چون زایل شود روح
مات العبد لا محالة واذا زالت الروان نام العبد كما ان الماء
بمیرد بنده لاچار وچون زایل شود روان بخوابد بنده چنانکه به تحقیق آب

إذا اصبّ في القصعة ووضعت في البيت ووقعت الشمس عليه

چون ریخته شود در کاسه و نهاده شود آن کاسه در حجره و واقع شود آفتاب بر آن از

من الكوّة وشعاعها في السقف يتحرّك ولم يتحرّك القصعة من

دریچه و شعاع آفتاب در سقف حجره حرکت میکند و حالانکه حرکت نکرد کاسه از

موضعها فكذلك الروح ساكنة في البدن وشعاعها الى العرش

جای خود پس همچنین روح ساکن است در بدن و شعاع وی میرود تا عرش

وهو الروان فترى الرؤيا في الملكوت ثم إذا نام العبد خرج

و آن شعاع روان را گویند پس می بیند خواب را در عالم ملکوت پس چون خواهد بنده بیرون آید

الروح اي الروان من انفه وصعد الى السماء فالروان في

روح یعنی روان از بینی وی و بالا رود بسوی آسمان پس روان در

الملكوت ينوب منابة النفس في الخدمة فان قيل لو كان

عالم ملکوت نایب میشود بجای نفس در خدمت پس اگر گفته شود اگر بود

روح المؤمن يصعد الى السماء وينوب منابة النفس في الخدمة

روح مومن که بالا میرود بسوی آسمان و نایب میشود بجای نفس در خدمت

فروح الكافر الى اين تذهب وقيل روح الكافر ايضا يصعد الى

پس روح کافر در خواب کجا میرود و گفته شده که روح کافر هم بالا میرود بسوی

السماء الا انه يمنعه الشيطان فيكون مع الشياطين فان قيل لو

آسمان مگر به تحقیق وی را منع میکند شیطان پس می باشد روح کافر با شیطانان پس اگر گفته شود اگر

ذهب الروح ينبغي ان لا يتنفس قيل هذا من وجوه احدها

رفتی روح در خواب می بایستی که نفس نگرفتی گفته شده که این نفس گرفتن از چند وجه است یکی آنکه

ما قالوا يذهب منه الروح ولكن يبقى فيه الحيوة والنفس

گفته اند میرود از بدن روح ولکن باقی می ماند در وی حیوة و نفس

لانهما ليسا بروح الا ترى الى ما روى عبد الله ابن عباس رض

زیرا که حیوة و نفس نیستند روح آیا نمی بینی بسوی آنچه روایت کرده عبد الله بن عباس رض

انه قال الروح للاربعة الانس والجن والملئكة والشياطين و

که به تحقیق وی گفت روح برای چهار قسم مخلوق می باشد یکی انسان دوم جن سیوم فرشتگان و چهارم شیاطین و

ليسا لغيرهن نفس وحيوة وقال محمد ابن الترمذي الروح روحان

و برای همه مخلوق نفس و حیوة می باشد و گفت محمد بن ترمذی که روح دو قسم است

روح به الحيوة والنفس وروح به الحركة فاذا نام خرج منه

یک روح آنست که بآن زندگی و نفس گرفتن می باشد و دیگر آن روح است که بآن حرکت می باشد پس چون بخواب بیرون رود از وی

الروح الذي به الحركة ولكن لم يخرج الروح الذي به الحيوة و

آن روح که بآن حرکت است ولکن بیرون نرفته از وی آن روح که بآن حیوة است و

النفس واما مسكن الروح بعد القبض فقد قيل مسكنها الصور فيه

نفس گرفتن است و هر چه مسکن روح است بعد قبض شدن آن پس به تحقیق گفته شده که مسکن وی صور اسرافیل است

ثقب بعدد كل حيوان من يوم خلق ادم عليه السلام الى يوم

و در صور اسرافیل سوراخهاست بشمار هر حیوان از ابتدای روزی که آفریده شده آدم علیه السلام تا روز

القيمة ينعم هنالك ان كان منعما وان كان معذبا فهنالك يعذب

قیامت نعمت داده میشود آن روح در آنجا اگر باشد از نعمت داده شدگان و اگر باشد از روح عذاب کرده شده پس در آنجا عذاب کرده میشود

ويقال ان ارواح المؤمنين في حواصل طيور خضراء في الجنة و

و گفته میشود که به تحقیق ارواح مومنان در ابدان مرغان سبز رنگ می باشند در جنت و

ارواح الكفرين في سجين جهنم وقيل في حواصل طيور سوداء

ارواح کافران در سجین می باشند که جای است در جهنم و گفته شد در ابدان مرغان سیاه رنگ می باشند

في النار ويقال ان ارواح المؤمنين اذا قبضت رفعتها ملئكة

در آتش و گفته شده که به تحقیق ارواح مومنان چون قبض کرده شوند بر دارند آنها را فرشتگان

الرحمة الى سماء السابعة بالاكرام والاعزاز فينادي مناد من

رحمت بسوی آسمان هفتم به گرامی کردن و عزت دادن پس آواز کند آواز کننده از

السماء من قبل الله اكتبوها في عليين ثم ردوها الى الارض

آسمان از جانب خدا تعالی که بنویسید این را در علیین پس از آن باز گردانید او را بسوی زمین

فترد روحه في جسده ويفتح له باب الى الجنة فينظر الى

پس باز گردانیده شود روح وی را در بدن وی و کشاده شود برای او دروازه بسوی جنت پس نظر کند بسوی

موضعه منها حتى يقوم الساعة ويقال ان ارواح الكفار اذا

موضع خود از جنت تا قایم شود قیامت و گفته میشود که به تحقیق ارواح کافران چون

قبضت رفعتها ملئكة العذاب الى سماء الدنيا فيغلق ابوابها و

قبض کرده شود بردارند آنها را فرشتگان عذاب بسوی آسمان دنیا پس بسته میشود دروازه های آن و

يؤمر بردها الى مضجعه ويضيق قبره ويفتح له باب الى النار

امر کرده میشوند به باز گردانیدن بسوی خوابگاه وی و تنگ کرده میشود قبر او و کشاده شود برای او دروازه بسوی آتش

فينظر الى مقعده منها حتى يقوم الساعة وعلى هذا قوله عليه

پس نظر کند بجای نشستن خود از آتش تا که قایم شود قیامت و برابر اشارت قول آنحضرت علیه

السلام حتى انهم يسمعون قرع نعالكم وانما منعوا عن الكلام

السلام است تا آنکه ایشان می شنوند آواز پاپوش های شما ولکن منع شده اند از کلام کردن

وسئل عن بعض العلماء من معادن الارواح بعد الموت قال
وسوال کرده شد از بعض علماء از جای بودن ارواح بعد از مرگ گفت

ان ارواح الانبياء عليهم السلام في جنة عدن وتكون في
که به تحقیق ارواح پیغمبران علیهم الصلوة والسلام در جنت عدن می باشند در

اللحد مؤنسة لاجسادها وساجدة لربها وارواح الشهداء في
لحد الفت گیرنده با بدنهای خود وسجده کننده برای پروردگار خود وارواح شهیدان در

الفردوس وسط الجنة في حواصل طيور خضراء في الجنة
فردوس که درمیان جنت است در ابدان مرغان سبزرنگ در جنت می باشند

تطير حيث شاءت ثم تاوي الى قناديل معلقة بالعرش وارواح
می پرند هرجا که خواهند پس از آن می آیند بشب بسوی قندیلها آویزان بعرش وارواح

اولاد المسلمين في حواصل عصافير الجنة عند جبل المسك الى
اولاد مسلمین در ابدان گنجشکهای جنت نزد کوه مشک می باشند تا

يوم القيمة وارواح اولاد المشركين والمنافقين يدورون حول
روز قیامت وارواح اولاد مشرکان ومنافقان میگردند گرد

الجنة ليس لهم ماوى الى يوم القيمة ثم يخدمون للمؤمنين
جنت نیست ایشان را جای قرار تا روز قیامت پس از آن خدمت کنند برای مؤمنان

اما ارواح المؤمنين الذين عليهم ديون ومظالم فمعلقة بالهواء
هرچه ارواح مؤمنان که برایشان قرضها وحقوق ومظلمها باشند پس ایشان در هوا باشند

لا يصلون الى الجنة ولا الى السماء حتى يؤدى عنهم الديون
نمیرسند بجنت ونه باسمان تا آنکه ادا شود از ایشان قرضهای ایشان

والمظالم واما ارواح فساق المسلمين المصرين على الذنوب
ومظلمهای ایشان وهرچه ارواح فاسقان مسلمان که اصرار کننده گانند بر گناهان

فيعذبون في القبور مع الجسد واما ارواح الكفرين والمنافقين
پس عذاب کرده شوند در قبرها با بدن واما ارواح کافران ومنافقان

ففي سجين نار جهنم خلدين فيها ابدا قيل ان الروح جسم
پس در سجین نام جایی که در آتش جهنم است باشند در آن همیشه گفته شده که به تحقیق روح جسم

لطيف وهو مخلوق فلذلك لا يقال الله تعالى ذو روح لانه
لطیف است واو آفریده شده است پس از این جهت گفته نمیشود که خدا تعالی ذی روح است زیرا که

يستحيل ان يكون محلا للاجسام وقد قيل ان الروح عرض
محال است اینکه باشد خدا تعالی جای حلول کردن جسمها وبه تحقیق گفته شده که روح عرض است

وهو

وهو ما يستحكم بوجود غيره وروي ان اليهود اتوا الى النبي
وعرض آنست که قیام واستحکام گیرد بوجود غیر خود وروایت شده که به تحقیق یهود آمدند بسوی پیغمبر

صلى الله عليه واله وسلم فسئلوه عن الروح وعن اصحب
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس سوال کردند اورا از حقیقت روح واز احوال اصحاب

الرقيم وعن ذي القرنين فنزل في شانهم سورة الكهف
کهف واز احوال ذی القرنین پس نازل شد درشان ایشان سوره کهف

ونزل في الروح ويسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي وقيل
ونازل شد درشان روح این آیت وسوال میکنند ترا از روح بگو روح از فرمان رب من است وگفته شده

معناه من امر ربي ولا علم لي بها وقيل معناه ان الروح ليست بمخلوقة
معنایش آنکه روح از علم رب من است ونیست علم مرا بآن وگفته شده معنایش آنست که بتحقیق روح نیست مخلوق

بل من امر الله وامر الله كلامه وهذا القول خطاء لان معنى الاية
بلکه وی از امر خدا تعالی است وامر خدا تعالی کلام اوست واین قول خطا است زیراکه معنی آیت را

ذكرنا وقيل معناه تكوين ربي بكلمة كن فيكون وان امر الله
ذکر کردیم وگفته شده معنایش آنست که روح هست کردن رب من است بکلمه کن پس هست میشود وبه تحقیق امر خدا تعالی

على ضربين امر الزام كامره بالعبادات وامر تكوين كقوله
بر دو قسم است یک امر الزام است مانند امر او تعالی بعبادات ودیگر امر هست کردن است چنانکه قول خدا

تعالى كونوا حجارة او حديدا او خلقا وكقوله تعالى انما
تعالی شوید سنگها یا آهن ها یا مخلوق دیگر ومانند قول خدا تعالی جز این نیست

امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون واما قوله تعالى
که فرمان خدا چون بخواهد آفریدن چیزی این است که گوید شو پس میشود واما قول خدا تعالی

نزل به الروح الامين وقوله تعالى يوم يقوم الروح و
نازل شده بآن روح امین یعنی جبرئیل وقول خدا تعالی روزیکه بایستند فرشته که روح نام و

الملئكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا
همه فرشتگان صف بسته سخن نگویند حاضران بحشر مگر کسیکه اذن دهد اورا خدا وگفته باشد سخن نیک

فقيل معناه جبرئيل وقيل ملك عظيم وحده صفا و
پس گفته شده معناه روح درانجا جبرائیل است وگفته شده که فرشته کلان است که تنها برابر صف است و

اما قوله تعالى فاذا سويته ونفخت فيه من روحي فهذه
اما قول خدا تعالی پس چون برابر کردم آدم را ودمیدم دروے از روح خود پس این

اضافة خلق وقيل اضافة تكريم كما يقال ناقة الله وبيت الله
اضافت آفریدن است وگفته شده که اضافت تکریم است چنانکه گفته می شود ماده شتر خدا وخانه خدا

واما قوله تعالى فنفخنا فيه من روحنا فاضافة تكريم على ما
قدمناه وقيل معناه فنفخنا فيه من روح جبرائيل عليه السلام
وعلى هذا قيل في عيسى روح الله كقوله تعالى وايدهم بروح
منه

باب ١٩ في ذكر الصور والبعث والحشر

اعلم ان اسرافيل
صاحب القرن وخلق الله تعالى اللوح المحفوظ من درة
بيضاء طولها ما بين السماء والارض سبع مرات معلقة
بالعرش ومكتوب فيها ما هو كائن الى يوم القيمة ولاسرافيل
اربعة اجنحة جناح بالمشرق وجناح بالمغرب وجناح
يستتر عليه وجناح يغطي بها راسه ووجهه من خشية
الله تعالى حياء ناكسا راسه تحت العرش اخذ قوائم العرش
على كتفه وانه ليصغر من خشية الله تعالى مثل العصفور
فاذا قضى الله تعالى شيئا في اللوح يكشف الغطاء من وجهه
وينظر الى ما قضى الله تعالى من حكم وامر وليس من
الملئكة اقرب مكانا بالعرش من اسرافيل بينه وبين
العرش سبعون الف حجاب ومن الحجاب الى الحجاب مسيرة

خمسمائة

خمسمائة عام وبين جبرائيل واسرافيل سبعون الف حجاب ومن
كل حجاب الى حجاب مسيرة خمسمائة عام وانه قائم وقد وضع
الصور على فخذه الايمن وراس الصور على فمه ينتظر الى الله
تعالى متى يامره بنفخه فينفخ فيه فاذا انقضت مدة الدنيا
يدنوا الصور الى جبهة اسرافيل فيضم اسرافيل عليه اجنحة
الاربعة ثم ينفخ في الصور ويجعل ملك الموت احدى كفيه
تحت الارض السابعة والاخرى فوق السماء السابعة فياخذ
ارواح اهل السموات واهل الارضين ولا يبقى في الارض
الا ابليس عليه اللعنة ولا يبقى في السماء الا جبرائيل و
ميكائيل واسرافيل وعزرائيل عليهم السلام والذين
استثناهم الله تعالى في قوله ونفخ في الصور فصعق
من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله وعن ابي هريرة
انه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
ان الله تعالى خلق الصور وله اربعة شعب شعبة منها في المشرق
وشعبة منها في المغرب وشعبة منها تحت الارض السابعة

وشعبة منها فوق السماء السابعة وفي الصور اثقاب بعدد
ویک شاخ از وے بالای آسمان ہفتم است و در صور سوراخہاست بشمار

اصناف الارواح في واحد منها ارواح الانبياء عليهم السلام
اقسام ارواح در یک قسم از آن ارواح پیغمبران ہست علیہم السلام

وفي واحد منها ارواح الجن وفي واحد منها ارواح الانس
و در یک قسم از ان ارواح جن است و در یکے از آن ارواح انسان است

وفي واحد منها ارواح الشياطين وفي واحد منها ارواح
و در یک قسم از آن ارواح شیطانان است و در یک قسم از ان ارواح

البهائم والهوام حتى النملة والبقة اعطاه اسرافيل فهو واضعه
چہار پایان و خزندہاست تا مورہ و پشہ عطا کردہ خدا این صور را باسرافیل پس وی نہندہ است گرد

على فمه ينتظر متى يؤمر فينفخ فيه ثلث نفخات نفخة الفزع
بر دہن خود منتظر است کہ کی امر کردہ شود پس بدمد در آن سہ بار دمیدن یک دمیدن خوف است

ونفخة الصعق ونفخة البعث قال حذيفة يا رسول الله كيف
و یک دمیدن مرگ است و یک دمیدن برانگیختن است گفت حذیفہ ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چگونہ

يكون الخلائق عند النفخ في الصور قال يا حذيفة والذي
باشند مخلوق نزد دمیدن در صور فرمودم ای حذیفہ رض قسم بآن ذات

نفسي بيده لينفخ في الصور وتقوم الساعة والرجل قد رفع
کہ نفس من بدست اوست ہر آینہ دمیدہ شود در صور و قایم شود قیامت و شخصے بہ تحقیق بر داشتہ باشد

لقمة الى فمه ولا يطعمها والثوب بين يديه ليلبسه فلا
لقمہ را بسوی دہان خود و نخواہد خورد آنرا و جامہ پیش روی وي باشد تا بپوشد آنرا پس نخواہد

يلبسه وكوز الماء على فمه ليشرب الماء ولا يشرب منه باب
پوشید آنرا و کوزہ آب بر دہان وی باشد تا بنوشد آب را پس نخواہد نوشید از آن باب ۲۰

في ذكر نفخة الصور والفزع ثم ينفخ نفخة الفزع فيبلغ فزعه
در بیان دمیدن صور و خوف پس از ان دمیدہ شود دمیدن خوف پس برود خوف وی

اهل السماء واهل الارض الا ما شاء الله تعالى وتسير الجبال
اہل آسمان و اہل زمین را مگر کسی را کہ خواہد خدا تعالے و روان شوند کوہہا

سيرا وتمور السماء مورا وترجف الارض رجفا مثل السفينة
روان شدنی و بگردد آسمان گردنی و سخت بجنبد زمین سخت جنبیدن مانند کشتی

في الماء وتضع الحوامل حملها وتذهل المرضعة ولدها
در آب و بنہد زنان حاملہ حمل خود را و غافل شود و فراموش کند شیر دہندہ پسر خود را

وتصير

وتصير الولدان شيبا وتصير الشياطين هاربة وقد تناثرت
و شوند طفلان پیران کہن سال و شوند شیاطین فرار کنندگان و بہ تحقیق بریزند

عليهم النجوم وكسفت الشمس وخسف القمر وكشطت السماء من
بر ایشان ستارگان و تاریک شود آفتاب و بی نور شود ماہتاب و پوست برکندہ شود آسمان از

فوقهم وذلك قوله تعالى ان زلزلة الساعة شيء عظيم ويكون
بالای ایشان و این قول خدا تعالی است بہ تحقیق زلزلہ قیامت چیزی ہست بزرگ و باشد

ذلك اربعين سنة وروي عن ابن عباس رض انه قال قال رسول
این حال تا چہل سال و روایت شدہ از ابن عباس رض کہ بہ تحقیق وی گفت کہ فرمود رسول

الله صلى الله عليه واله وسلم يا ايها الناس اتقوا ربكم
خدا صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ و سلم ای مردمان بترسید از پروردگار خود

ان زلزلة الساعة شيء عظيم ثم قال اتدرون اي يوم ذلك
بہ تحقیق کہ زلزلہ قیامت چیزیست بزرگ پس از ان فرمود آیا میدانید کہ کدام روزیست آن روز

قالوا الله ورسوله اعلم قال ذلك اليوم يقول الله تعالى فيه
گفتند خدا و رسول او داناترانہ فرمود آن روز روزیست کہ فرماید خدا تعالے در آن روز

لادم قم وابعث اولادك بعثا الى النار فيقول يا رب كم من كل
مر آدم را برخیز و بفرست فرستادنی اولاد خود را بسوی آتش پس گوید ای رب من چند از ہر

الف فيقول الله تعالى من كل الف تسعمائة وتسعة وتسعين
ہزار نفر پس فرماید خدا تعالے از ہر ہزار نفر نہصد و نود و نہ را

الى النار وواحدا الى الجنة فيشق ذلك على القوم ووقع عليهم
بسوی آتش بفرست و یکی را بسوی جنت پس سخت شود این امر بر قوم و واقع شد بر ایشان

البكاء والحزن فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم اني
گریہ و اندوہ پس فرمود پیغمبر صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ و سلم بہ تحقیق

لارجو ان تكونوا ربع اهل الجنة ثم قال اني لارجو ان تكونوا
من امیدوارم اینکہ باشید شما چہارم حصہ اہل جنت پس از ان فرمود من امیدوارم اینکہ باشید شما

شطر اهل الجنة ففرحوا فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم
نیمہ اہل جنت پس شاد شدند پس فرمود پیغمبر صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ و سلم

ابشروا فانما انتم في الامم كشاة في جنب البعير وانتم جزء واحد من
بشارت باد شمارا پس بہ تحقیق شما در امتہای سابقہ مانند بزیست در پہلوی شتر و شما یک حصہ اید از

الف جزء وقال ابو هريرة قال رسول الله صلى
ہزار حصہ و گفت ابو ہریرہ کہ فرمود رسول خدا صلی

الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی مائة رحمة انزل منها رحمة
الله تعالی علیه وآله وسلم بر تحقیق مر خدا یتعالی را صد رحمت است که نازل کرده از آن یک رحمت را
بین الجن والبهائم والانس والهوام فبها یتعاطفون وبها یتراحمون
در میان جن وحیوانات وانسان وخزنده ها بسبب از رحمت مهربانی میکنند باهمدیگر وبسبب آن رحم میکنند باهم
وادخر تسعة وتسعین رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة ثم
وذخیره کرده اند نود ونه رحمت را که رحم کند بآن بندگان خود را روز قیامت پس از آن
یامر الله تعالی اسرافیل بنفخة الصعق فینفخ فیقول ایتها الارواح
امر نماید خدا یتعالی اسرافیل را بدمیدن مرگ پس بدمد صور را پس گوید اسرافیل ای ارواح
العاریة اخرجن بامر الله تعالی فصعق ومات اهل السموات
عاریت آمده بهدن بیرون شوید بامر خدا یتعالی پس بیهوش شوند وبمیرند اهل آسمانها
واهل الارضین الا ما شاء الله وهم الشهداء فانهم احیاء
واهل زمین ها مگر آنرا که خواهد خدا وآنان شهیدان اند پس به تحقیق ایشان زنده اند
عند ربهم یرزقون کما قال الله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا
نزد پروردگار خود روزی داده میشوند چنانکه فرمود خدا یتعالی ومپندارید آنکسان را که کشته شده اند
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و
در راه خدا مردگان بلکه ایشان زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند و
فی الخبر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ان الله تعالی
در خبر است که به تحقیق پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرمود که به تحقیق خدا یتعالی
اکرم الشهداء بخمس کرامات لم یکن منها احد للانبیاء احدها
گرامی کرده شهیدان را به پنج درجه که نیست یکی از آن پنج درجه مر پیغمبران را یکی از آن این است
ان ارواح جمیع الانبیاء یقبضها ملک الموت وانا کذلک و
که به تحقیق ارواح همه پیغمبران را قبض میکند ملک الموت ومن نیز همچنین هستم و
ارواح الشهداء یقبضها الله تعالی وثانیها ان جمیع الانبیاء
ارواح شهیدان را قبض میکند خدا یتعالی ودوم اینکه به تحقیق همه پیغمبران
یغسلون بعد موتهم وانا کذلک والشهداء لا یغسلون و
غسل داده میشوند بعد مردن ایشان ومن نیز همچنین ام وشهیدان غسل داده نمیشوند و
ثالثها ان جمیع الانبیاء یکفنون وانا کذلک والشهداء لا
سیوم اینکه به تحقیق همه پیغمبران کفن کرده میشوند ومن نیز همچنین ام وشهیدان
یکفنون ورابعها یسمون الانبیاء الموتی وانا کذلک ویقال
کفن داده نمیشوند وچهارم اینکه مسمی میشوند پیغمبران بمردگان ومن نیز همچنین ام وگفته میشود

مات

مات محمد والشهداء احیاء لا یسمون الموتی وخامسها ان الانبیاء
ومرد محمد صلعم وشهیدان زنده اند مسمی نمیشوند بمردگان وپنجم اینکه بتحقیق پیغمبران
یشفعون لامتهم خاصة وانا کذلک والشهداء یشفعون یوم القیمة
شفاعت میکنند برای امت خود خاص ومن نیز همچنین ام وشهیدان شفاعت میکنند روز قیامت
لکل امة ویقال الا ما شاء الله تعالی اثنا عشر نفرا وهم
برای همه امت وگفته میشود که بعد نفخ صور همه خواهند مرد مگر آنرا که خواهد خدا یتعالی که آن دوازده نفر اند وآنها
جبرائیل واسرافیل ومیکائیل وعزرائیل وثمانیة من حملة
جبرائیل واسرافیل ومیکائیل وعزرائیل اند وهشت نفر از بردارندگان
العرش فیبقی الدنیا بلا انسان ولا جن ولا شیطان ولا وحش
عرش پس باقی ماند دنیا بغیر انسان وبغیر جن ونه شیطان ماند ونه حیوان وحشی ماند
ثم یقول الله تعالی یا ملک الموت انی خلقت لک بعدد الاولین
پس از آن فرماید خدا یتعالی ای ملک الموت من آفریدم مر ترا بشمار همه مخلوق اول
والآخرین اعوانا وجعلت لک قوة اهل السموات واهل الارضین
وآخر مددگاران وگردانیدم برای تو قوت اهل آسمانها واهل زمین ها
وانی البسک الیوم اثواب الغضب فانزل بغضبی وسطوتی
ومن بپوشانم ترا امروز جامه های غضب پس نازل شو بغضب من وسخت گرفتن من
الی ابلیس واذقه الموت واحمل علیه مرارة موت الاولین
بسوی ابلیس وبچشان اورا موت وبارکن بروی تلخی موت همه مخلوق اول
والآخرین من الجن والانس اضعافا مضعفة ولیکن معک من
وآخر را از جن وانس چند چند بار وباید که باشد با تو از
الزبانیة سبعون الفا مع کل زبانیة سلسلة من سلاسل
فرشتگان عذاب هفتاد هزار فرشته وبا هر فرشته عذاب زنجیری باشد از زنجیرهای آتش
لظی فینادی ملک الموت فیفتح ابواب النیران ویخرج الزبانیة
دوزخ پس آواز کند ملک الموت پس گشاده شود دروازه های دوزخ وبیرون آیند فرشتگان عذاب
مع السلاسل فینزل ملک الموت بصورة لو نزل علی اهل السموات
با زنجیرهای آتش پس فرود آید ملک الموت بصورتی که اگر فرود آید بآن صورت بر اهل آسمانها
والارضین السبع ونظروا الیه فیها لماتوا کلهم فینتهی الی
وزمین ها هفتگانه ونظر کنند بوی در آن صورت هر آینه بمیرند تمام ایشان پس برسد ملک الموت بسوی
ابلیس ویزجره زجرة فاذا هو قد صعق وله خرخرة لو سمعها
ابلیس وسرزنش کند اورا سرزنش کردن پس بیهوش شود وویرا آوازی خرخر باشد اگر بشنود آنرا

اهل السموات والارضين لصعقوا من تلك الخرخرة ويقول
اہل آسمانہا و زمین ہا ہر آئینہ بیہوش شدندی از شدت این خرخرہ و گوید
ملك الموت له قف يا خبيث لاذيقك الموت كم من عمر
ملک الموت اورا باش ای خبیث تا بچشانم ترا سختی مرگ چند از عمر دراز
ادركته وكم من قرن اضللت قال فيهرب الى المشرق فاذا هو
یافتہ تو وچند از مدت ہا را گمراہ کردہ تو گفت راوی پس بگریزد ابلیس بسوی مشرق پس آنجا آن
عنده والى المغرب فاذا هو عنده فلا يزال الخبيث يهرب
ملک الموت نزدوی باشد و بگریزد بمغرب پس آنجا او نزدوی باشد پس پیوستہ ملک الموت با وی بود بہر جا کہ گریزد
ثم يقوم ابليس في وسط الدنيا عند قبر ادم صلوات الله عليه
پس ازان بایستد ابلیس در میان دنیا نزد قبر آدم رحمتہای خدا باد بروی
ويقول يا ادم من اجلك صرت رجيما ملعونا مطرودا ثم
و گوید ای آدم از جہت تو گشتم من رانده شده لعنت کرده شده ردکرده شده پس ازان
يقول ابليس يا ملك الموت باي كاس تسقيني وباي عذاب
گوید ابلیس ای ملک الموت بکدام کاسہ بنوشانی مرا و بکدام عذاب
تقبض روحي فيقول بكاس اللظى وعذاب السعير وابليس يتمرغ
قبض میکنی روح مرا پس گوید ملک الموت بکاسہ آتش شعلہ زن و عذاب آتش افروختہ ابلیس میغلطید
ويقع في التراب مرة بعد مرة حتى اذا كان في الموضع الذي
و می افتد در خاک چند چند بار تا آنکہ چون رسد در جائیکہ
اهبط فيه ولعن فيه وقد صبت له الزبانية بالكلاليب يخدشونه
فرود آمده بود در آن و لعنت کرده شده بود در آن و بتحقیق مراورا فرشتگان عذاب با بزرہای آتش میخراشند
ويطعنونه ويقع في النزع وشدة الكربة والموت ما شاء الله
و میدست بازمیکنند و برو تیزہا میزنند و واقع شود دین حال در نزع و سختی واندوه و مرگ آنچہ خواہد خدا
تعالى **باب ۲۱ في ذكر فناء الاشياء** ثم يامر الله تعالى الملك
تعالی باب ۲۱ در ذکر فنا شدن ہمہ چیزہا پس ازان امر کند خدایتعالی ملک
الموت ان يفني البحار كما قال الله تعالى كل شيء هالك الا وجهه
موت را اینکہ فنا کند دریاہا را چنانکہ فرمود خدایتعالی ہر چیز ہلاک شونده ہست مگر ذات اوتعالی
فياتي ملك الموت الى البحار ويقول له قد انقضت مدة تكن
پس آید ملک الموت بسوی دریاہا و گوید دریاہا را بتحقیق تمام شد مدت شما
فتقول ائذن لنا حتى انوح على انفسنا فتقول اين امواجنا
پس گوید دریاہا اذن ده مارا تا گریہ کنم برنفسہای خود پس گویند دریاہا کجا شدند موجہای ما

واین

واين عجائبنا وقد جاء امر الله تعالى ثم يصيح عليها ملك الموت صيحة
وکجا رفتند عجائب ما و بتحقیق آمد فرمان خدایتعالی پس ازان آواز کند برآن دریاہا ملک الموت آواز کردن
فكان ماؤها لم يكن ثم ياتي الى الجبال ويقول لها قد انقضت
پس گویا کہ آب آنہا ہرگز نبود پس ازان آید ملک الموت بسوی کوہہا و گوید آنہارا بتحقیق تمام شد
مدة تكن فتقول ائذن لنا حتى انوح على انفسنا فتقول اين
مدت شما پس گویند اذن ده مارا تا کہ گریہ کنیم بر نفسہای خود پس گویند کوہ ہا کجا رفت
صعودي وقوتي وقد جاء امر الله ثم يصيح عليها صيحة تذوب بها كما
بلندی ما وقوت ما و بتحقیق آمد فرمان خدایتعالی پس ازان آواز کند برآن کوہہا ملک الموت آواز کردنی کہ گداختہ شوند بآن آواز چنانکہ
تذوب الرصاص ثم ياتي الى الارض ويقول لها قد انقضت مدتك
گداختہ شود قلعی پس ازان آید ملک الموت بسوی زمین و گوید آنرا بتحقیق تمام شد مدت تو
فتقول الارض ائذن لي حتى انوح على نفسي فتنوح وتقول
پس گوید زمین اذن ده مرا تا کہ گریہ کنم بر جان خود پس گریہ کند زمین و گوید
اين مكنوني وهوائي واشجاري وانهاري وانواع نباتي
کجا رفتند خزانہای پوشیده من وہوای تروتازه من و درختان من وجوبہای من و اقسام سبزہای من
فيصيح ملك الموت عليها صيحة فيتساقط حيطانها وتغور فيها
پس آواز کند ملک الموت بر زمین آواز کردنی پس بافتند دیوارہای آن و فرو رود در زمین
مياهها ثم يصعد الى السماء فيصيح عليها صيحة فتنكسف الشمس و
آبہای وی پس ازان بالا رود ملک الموت بسوی آسمان پس آواز کند بروی آواز کردنی پس تاریک شود آفتاب و
يخسف القمر ويتناثر النجوم ثم يقول الله تعالى يا ملك الموت
بے نور شود ماہتاب و بریزند ستارگان پس ازان فرماید خدایتعالی ای ملک الموت
من بقي من خلقي فيقول الهي انت الحي الذي لا يموت وبقي
کدام چیز باقی مانده از مخلوق من پس گوید ملک الموت ای الہ من تو زنده آنکہ ہرگز نمیرد و باقی مانده
جبرائيل وميكائيل واسرافيل وحملة العرش وانا العبد
جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و بردارندگان عرش و من بنده
الضعيف فيقول الله تعالى يا ملك الموت الم تسمع قولي كل
ضعیف پس فرماید خدایتعالی ای ملک الموت آیا نشنیدی قول مرا کہ ہر
نفس ذائقة الموت وانت من خلقي خلقتك فمت فيموت
نفس چشنده مرگ است و تو از مخلوق من ہستی آفریدم ترا پس بمیر پس بمیرد ملک الموت
وفي خبر اخر اذهب ومت بين الجنة والنار ولا يبقى شيء
و در خبر دیگر چنین ہست کہ گوید خدایتعالی بملک الموت برو و بمیر درمیان جنت و دوزخ و باقی نماند چیزے

غیرُ اللهِ تعالیٰ فیبقی الدُّنیا خرابًا ماشاءَ اللهُ **باب ۲۲** فی ذکرِ حشرِ
غیر از خدای تعالیٰ پس باقی ماند دنیا خراب شده آنقدر که خواهد خدای تعالیٰ باب ۲۲ در ذکر برانگیختن
الخلائق بعد موتهم وفی الخبر اذا اراد اللهُ تعالیٰ ان یحشر الخلائق
وجمع کردن مخلوق بعد مردن ایشان و در خبر است چون خواهد خدای تعالیٰ اینکه برانگیزاند و جمع کند مخلوق را
یحیی اللهُ جبرائیلَ ومیکائیلَ واسرافیلَ وعزرائیلَ علیهم السلام
زنده کند خدای تعالیٰ جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام را
اوّلهم اسرافیل فیاخذ الصور من العرش فیبعثهم اللهُ تعالیٰ
اول ایشان زنده کردن اسرافیل است پس بگیرد اسرافیل صور را از عرش پس بفرستد ایشان را خدای تعالیٰ
الی رضوان الجنة فیقولون یا رضوان زیّن الجنان لمحمدٍ
بسوی رضوان نام فرشته داروغه جنت پس گویند ای رضوان آراسته کن جنت را برای محمد
صلی اللهُ علیه وآله وسلم وامّته ثمّ یاتون مع البراق
صلی الله تعالیٰ علیه و آله و سلم و امت وی پس از آن آیند ایشان با براق
ولواء الحمد وحُلّتین من حُلل الجنة فاوّل ما یجیء من الدوابّ
و علم حمد و دو خلعت از خلعتهای جنت پس اول آنچه آید از چهارپایان
البراق فیقول اللهُ تعالیٰ لهم اکسوه فیکسونه سرجًا مرصّعًا
براق باشد پس فرماید خدای تعالیٰ آن فرشتگان را بپوشانید براق را پس بپوشانند او را زین آراسته شده بجواهر
من یاقوتٍ حمراء ولجامها من زبرجدٍ خضراء وحُلّتین احدهما
از یاقوت سرخ و لگام وی از زبرجد سبز باشد و بپوشانند آن براق را دو خلعت یکی از آن
خضراء والاخر صفراء فیقول اللهُ تعالیٰ انطلقوا الی قبر محمدٍ
سبز باشد و دیگر از آن زرد باشد پس فرماید خدای تعالیٰ بروید بسوی قبر محمد
فیذهبون وصارت الارض قاعًا صفصفًا فلا یدرون القبر
پس بروند آنجا و گشته باشد زمین میدان صاف هموار پس ندانند آن فرشتگان قبر آن حضرت
فیظهر نور محمدٍ صلی اللهُ علیه وآله وسلم مثل العمود من
پس ظاهر شود نور محمد صلی الله تعالیٰ علیه و آله و سلم مانند یک ستون از
مکان قبره الی عنان السماء فیقول جبرائیل نادِ انت یا
جای قبر آنحضرت بالا شده تا کناره آسمان پس فرماید جبرائیل آواز کن آنحضرت را ای
اسرافیل انت ممّن یحشر اللهُ الخلائق بیدک فیقول یا جبرائیل
اسرافیل تو از بنده هستی که برانگیزاند و جمع گرداند خدای تعالیٰ مخلوق را بدست تو پس گوید ای جبرائیل
نادِ انت فانک خلیله فی الدنیا فیقول انا استحیی منه فیقول
آواز کن تو پس بتحقیق دوست آنحضرت بودی در دنیا پس گوید جبرائیل من حیا میکنم از آن حضرت پس گوید

اسرافیل

اسرافیل نادِ انت یا میکائیل فیقول میکائیل السلام علیک یا
اسرافیل آواز کن تو ای میکائیل پس گوید میکائیل سلام باد بر تو ای
محمد فلا یجیبه احد فیقولون لملک الموت نادِ انت فیقول
محمد صلعم پس جواب ندهد او را هیچکس پس گویند این فرشتگان ملک الموت را آواز کن تو پس گوید ملک الموت
یا ایّتها الروح الطیّبة ارجعی الی البدن الطیّب فلا یجیبه احد
ای روح پاک باز آی بسوی بدن پاک پس ندهد جواب او را هیچکس
ثمّ ینادی اسرافیل ایّتها الروح الطیّبة قومی لفصل القضاء
پس از آن آواز کند اسرافیل ای روح پاک برخیز برای جدا کردن حکم
والحساب والعرض علی الرحمن فینشق القبر فاذا هو جالس
و حساب امت و عرض نمودن بر رحمن جل شانه پس شگافته شود قبر آنحضرت پس در آن حال آنحضرت نشسته باشند
فی قبره وینفض التراب عن راسه ولحیته فیعطیه جبرائیل حُلّتین
در قبر خود و می افشانند خاک را از سر مبارک خود و ریش مبارک خود پس عطا کند آنحضرت را جبرائیل دو خلعت
والبراق فیقول یا جبرائیل ایّ یوم هذا فیقول هذا یوم الندامة
و براق را پس فرماید آنحضرت ای جبرائیل کدام روز است این روز گوید جبرائیل این روز پشیمانی است
والحسرة والملامة هذا یوم المساق والبراق هذا یوم الفراق
و حسرت و ملامت است این روز روانه شدن است بسوی خدای تعالیٰ بر براق این روز فراق است یعنی کافران را
هذا یوم التلاق فیقول یا جبرائیل بشّرنی فیقول یا محمد معی
این روز ملاقات است مومنان را پس فرماید آنحضرت ای جبرائیل بشارت ده مرا پس گوید جبرائیل ای محمد صلعم با من
البراق ولواء الحمد والتاج فیقول لست اسألک عن هذا فیقول
براق و علم حمد و تاج است پس فرماید آنحضرت من سوال نمیکنم ترا از این چیزها پس گوید جبرائیل
الجنة قد فتحت وانتظرت واستعدّت وقد زخرفت
جنت به تحقیق کشاده شده و منتظر است و آماده شده است و به تحقیق آراسته شده
لقدومک والنار قد اغلقت فیقول لست اسألک عن هذا
برای تشریف آوردن تو و دوزخ به تحقیق بسته شده پس فرماید آنحضرت نیستم که سوال کنم ترا از این
ولکن اسألک عن امّتی المذنبین لعلّک ترکتهم علی الصراط
و لکن سوال میکنم ترا از احوال امت گنهگار خود شاید تو گذاشته باشی ایشان را بر پل صراط
فیقول اسرافیل وعزّة ربّی یا محمد ما نفخت الصور بعد
پس گوید اسرافیل قسم است بعزت رب من ای محمد نه دمیدم صور را هنوز
فیقول الآن طابت نفسی وقرّت عینی فیاخذ التاج والحُلّة
پس فرماید آنحضرت الحال خوشحال شد دل من و روشن شد چشم من پس بگیرد آنحضرت تاج را و خلعت را

ویلبسهما ویرکب البراق **باب ٢٣** فی ذکر البراق ورد فی الخبر
وبپوشد آنرا وسوار شود براق را باب ٢٣ در ذکر براق وارد شد در خبر که
انّ للبراق جناحان یطیر بهما ما بین السّماء والارض ووجهه
بتحقیق مر براق را دو بال است که می‌پرد بآن دو بال درمیان آسمان وزمین وروی براق
کوجه الانسان ولسانه کلسان العرب واضح الجبین ضخم
مانند روی انسان است وزبان او مانند زبان عرب گشاده پیشانی است سطبر
القرنین رقیق الاذنین وهما من زبرجد اخضر اسود العینین
دو شاخ است باریک گوشها است واین دو گوش وی از زبرجد سبز است سیاه چشمان است
ویقال کالکواکب الدّرّی وناصیته من یاقوت حمراء وذنبه
وگفته میشود که در چشمان وی مانند ستاره های درخشنده است وپیشانی او از یاقوت سرخ است ودم او
کذنب البقر مکلل بالذهب الاحمر بدنه کالبقر ویقال
مانند دم گاو است جمع کرده شده است بطلای سرخ بدن او مانند گاو است وگفته میشود که بلند براق
کالطاؤس فوق الحمار دون البغل سمّی بذلک لکونه سریع
مانند طاؤس کلان بود از خر وخرد بود از اشتر نام نهاده شده به براق به بودن وی جلد
السّیر کالبرق فلمّا دنی محمّد لیرکب البراق جعل یضطرب
رفتار مانند برق پس چون نزدیک شود محمد صلعم تا سوار شود براق را اضطراب وسرکشی کند
ویقول وعزّة ربّی لا یرکبنی احد الّا النّبیّ الهاشمیّ الابطحیّ
وگوید قسم است بعزت رب من سوار نشود بر من کسی مگر پیغمبر هاشمی ابطحی
القریشیّ محمّد بن عبد الله صاحب القران فیقول انا محمّد
قریشی محمد پسر عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم که صاحب قرآن است پس گوید آنحضرت من محمدم
القریشیّ الهاشمیّ فیرکب ثمّ ینطلق الی العرش فیخرّ ساجدًا
قریشی هاشمی پس سوار شود براق را پس از آن روان شود بسوی عرش پس بیفتد آنحضرت آنجا سجده کننده
فینادی ارفع راسک لیس هذا یوم الرّکوع والسّجود بل هذا
پس آواز داده شود که بردار سر خود را نیست این روز رکوع وسجود بلکه این روز
یوم الحساب والعذاب ارفع راسک واشفع فی امّتک وسل
روز حساب وعذاب است بردار سر خود را وشفاعت کن در حق امت خود وسوال کن
تعط فیقول الهی وعزّتک اسالک فی امّتی فیقول الله تعالی
تا داده شوی پس گوید ای خدای من قسم است بعزت تو سوال میکنم ترا در حق امت خود پس فرماید خدا تعالی
اعطیتک ما ترضی لقوله تعالی ولسوف یعطیک ربّک فترضی
دادم ترا آنچه راضی شوی تو بآن برای فرموده خدا تعالی وهر آئینه زود باشد که عطا کند ترا پروردگار تو پس راضی شوی

ثمّ

ثمّ یامر الله تعالی السّماء بان یمطر مطرا فیمطر السّماء ماء
پس از آن امر کند خدا تعالی آسمان را اینکه بارش کند بارش کردنی پس بارش کند آسمان آب را
کمنی الرّجال اربعین یوما ویکون الماء فوق کلّ شیء
مانند منی مردم چهل روز وشود آب بالای هر چیز
اثنا عشر ذراعا فینبت الخلق من ذلک الماء کنبات البقل حتّی
دوازده گز پس بروید مخلوق از آن آب مانند روئیدن سبزه تا که
یتکامل اجسامهم کما کانت ثمّ یطوی السّماء والارض فیقول
کامل شود بدنهای ایشان چنانکه بودند در دنیا پس از آن بر پیچد خدا تعالی آسمان وزمین را پس گوید
الله تعالی لمن الملک الیوم فلا یجیبه احد ثانیا وثالثا ثمّ یقول
خدا تعالی برای کیست پادشاهی امروز پس جواب نه دهد او را هیچکس گوید این را دوم بار وسیوم بار پس از آن فرماید
الله تعالی لله الواحد القهّار یقول این الجبابرة واین ابناء
خدا تعالی برای خدای واحد غالب است وگوید کجا رفتند جبر کنندگان وکجا رفتند پسران
الجبابرة واین الملوک واین ابناء الملوک واین الّذین یاکلون
جبر کنندگان وکجا رفتند پادشاهان وکجا رفتند پسران پادشاهان وکجا رفتند آنانکه میخوردند
رزقی ویعبدون غیری ثمّ تصیر الجبال کالعهن المنفوش ثمّ
روزی مرا وعبادت کردند غیر مرا پس از آن شود کوهها مانند پشم محلوج کرده شده پس از آن
تبدّل الارض الّتی عمل علیها المعاصی فینصب علیها جهنّم
بدل کرده شود زمین را آن زمین که کرده شده بروی گناهها پس برپا کرده شود بر آن زمین دوزخ را
ویؤتی الارض من فضّة بیضاء فینصب الله الجنّة علیها وروی
وآورده شود زمین دیگر از نقره سفید پس برپا کند خدا تعالی جنت را بر آن در روایت شده
عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله یوم تبدّل الارض غیر
از عایشه رض که بتحقیق وی گفت که گفتم ای رسول خدا صلعم روزیکه بدل کرده شود زمین غیر
الارض این النّاس یومئذٍ قال یا عائشة لقد سالتنی عن شیء عظیم
این زمین کجا باشند مردم در آن روز فرمود ای عایشه رض هر آئینه سوال کردی تو از چیزی بزرگ
ما سالنی عنه غیرک النّاس یومئذٍ علی الصّراط **باب ٢٤** فی ذکر
که سوال نکرد مرا از این امر غیر از تو مردم در آن روز بر پل صراط باشند باب ٢٤ در ذکر
نفخة الصّور للبعث ثمّ یقول الله تعالی یا اسرافیل قم وانفخ
دمیدن صور برای انگیختن مردم پس از آن فرماید خدا تعالی ای اسرافیل برخیز وبدم
الصّور نفخة البعث فینفخ فینادی ایّتها الارواح الخارجة والعظام
صور را دمیدن برانگیختن پس بدمد اسرافیل وآواز کند ای ارواح بر آمده از بدنها وای استخوان

النخرة والاجساد البالية والعروق المنقطعة والجلود المتفرقة
بوسیده وای بدنها ریزیده وای رگها بریده شده وای پوست های جدا شده
والشعور الساقطة قوموا للفصل والقضاء فيقومون بامر الله
وای مویها ساقط شده برخیزید برای جدا نمودن وحکم کردن خدایتعالی پس برخیزند بامر خدا
تعالى فاذا قاموا ينظرون الى السماء قد زالت والى الارض قد
تعالی پس چون برخیزند نظر کنند بسوی آسمان که بتحقیق زایل و برهم شده و بسوی زمین که بتحقیق
بدلت والى الجبال قد سيرت والى العشار قد عطلت و
بدل گشته و بسوی کوهها که بتحقیق روان شده و بسوی ماده شتران باردار بتحقیق معطل گذاشته شده و
الى الوحوش قد حشرت والى البحار قد سجرت والى النفوس
بسوی حیوانات وحشی که بتحقیق جمع کرده شده و بسوی دریاها که بتحقیق افروخته شده و بسوی ارواح
قد زوجت والى الزبانية قد احضرت والى الشمس قد كورت
که بتحقیق پیوست کرده شده باجساد و بسوی ملایکه عذاب که بتحقیق حاضر کرده شده و بسوی آفتاب که بتحقیق پیچیده شده
والى الموازين قد نصبت والى الجنة قد ازلفت علمت نفس
و بسوی میزانها که بتحقیق ایستاده کرده شده و بسوی جنت که بتحقیق نزدیک کرده شده بداند هر شخصی
ما احضرت بدليل قوله تعالى قالوا يويلنا من بعثنا من
آنچه حاضر ساخته است بدلیل فرموده خدایتعالی گویند مردگان که زنده شوند در آن روز وای از برای ما که خیزانید ما را از
مرقدنا فيجيبهم المؤمنون هذا ما وعد الرحمن وصدق
خوابگاه ما پس جواب دهند ایشان را مؤمنان این آن روز است که وعده کرده بود خدا و راست گفته بود
المرسلون فيخرجون من القبور حفاة وعراة وسئل عن النبي
پیغمبران پس برآیند مردگان از قبرها پا برهنه و تن برهنه و سؤال کرده شد از پیغمبر
صلى الله عليه واله وسلم عن معنى قوله تعالى يوم ينفخ في
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم از معنی قول خدایتعالی روزیکه دمیده شود در
الصور فتاتون افواجا فبكى رسول الله صلى الله عليه واله
صور پس بیایند گروه گروه پس گریه کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم حتى بل الثياب عن دموع عينيه ثم قال ايها السائل
وسلم تا آنکه تر شد جامه آنحضرت از اشکهای چشمان وی پس از آن فرمود ای سؤال کننده
سالتني عن امر عظيم انه يحشر يوم القيمة اقوام من امتي على
سؤال کردی تو مرا از امر بزرگ بتحقیق جمع کرده شوند روز قیامت گروه ها از امت من بر
اثني عشر صنفا الاول يحشرون يوم القيمة على صورة القردة
دوازده قسم قسم اول جمع کرده شوند در روز قیامت بر صورت بوزینه گان

وهم

وهم الفتانون في الناس كقوله تعالى والفتنة اشد من القتل
و ایشان بسیار فتنه کنندگان باشند در مردم چنانکه فرموده خدایتعالی و فتنه سخت تر است از کشتن
وقال النبي صلى الله عليه واله وسلم الفتنة اشد من الزنا
و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فتنه سخت تر است از زنا
والثاني يحشرون يوم القيمة على صورة الخنزير وهم الاكلون
و قسم دوم برانگیخته شوند روز قیامت که بر صورت خوک و ایشان خورندگان
للسحت والثالث يحشرون عميانا يترددون ويعلقون بالناس
حرام باشند و قسم سیوم برانگیخته شوند کوران متحیر و متردد باشند در راه رفتن و می آویزند بمردم بسبب نابینائی خود
وهم الذين يجاوزون في الحكم كقوله تعالى واذا حكمتم بين
و ایشان آنانند که تجاوز کنند در حکم چنانکه فرمود خدایتعالی و چون حکم کنید در میان
الناس ان تحكموا بالعدل ان الله نعما يعظكم به ان الله كان
مردم حکم کنید بعدل به تحقیق خدایتعالی پسندیده است آنچه پند میدهد شما را آن بتحقیق خداست
سميعا بصيرا والرابع يحشرون صما وبكما وهم المعجبون باعمالهم
شنوا بینا و چهارم قسم برانگیخته شوند کران و گنگان و ایشان عجب کنندگانند بعملهای خود
كقوله تعالى ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا والخامس يحشرون
چنانکه قول خدایتعالی است بتحقیق خدا دوست ندارد کسی را که باشد گردنکش فخر کننده و قسم پنجم برانگیخته شوند
يسيل ويجري من افواههم القيح ويمضغون السنتهم بافواههم
که روان باشد و جاری بود از دهن های ایشان ریم و میخایند زبانهای خود را بدندانهای خود
وهم العلماء الذين يخالفون باقوالهم اعمالهم كقوله تعالى اتامرون
و ایشان علما باشند آن علما که مخالفت میکنند باقوال خود اعمال خود را چنانکه فرموده خدایتعالی است آیا امر میکنید
الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتب افلا تعقلون
شما مردم را بنیکی و فراموش میکنید شما نفسهای خود را و شما میخوانید کتاب را آیا پس نمیدانید
والسادس يحشرون على اجسادهم قروح من النار وهم الشاهدون
و قسم ششم برانگیخته میشوند در حالیکه بر بدنهای ایشان جراحتها باشند از آتش و ایشان گواهان
بالزور كقوله تعالى اذ تلقونه بالسنتكم وتقولون بافواهكم
بدروغ باشند چنانکه قول خدایتعالی است چون فرا میگرفتید آنرا بزبانهای خود و میگفتید بدهان خویشتن
ما ليس لكم به علم وتحسبونه هينا وهو عند الله عظيم و
که نبود شما را بحقیقت آن دانش و می پنداشتید آنرا آسان و او نزد خدا گناه بزرگ بود و
لولا اذ سمعتموه قلتم ما يكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا
چرا نشد که چون شنیدید آنرا میگفتید نمیرسد ما را که بزبان آریم این سخن را پاکی است ترا ای خدا این

بهتان عظیم والسابع یحشرون اقدامهم علی جباههم معقودة
افترا بزرگ ست وقسم هفتم برانگیخته شوند درحالیکه قدمهای ایشان بر پیشانی های ایشان بسته شده باشند
بنواصیهم وهم اشد نتنا من الجیفة وهم الذین یتبعون الشهوات
بموی های پیشانی های ایشان وایشان سخت تر باشند در بدبوئی از مردار وایشان آنکسانند که پیروی کردند شهوتها
واللذات کقوله تعالی اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة
ولذتهای نفسانی را چنانکه قول خدایتعالی است آنان آنکسانند که خریدند زندگی دنیا را برابر آوردن آخرت
والثامن یحشرون کالسکاری یسقطون ویقعون یمینا
وقسم هشتم برانگیخته شوند مانند مستان می افتند ومی خیزند جانب راست
وشمالا وهم الذین یمنعون حق الله تعالی کقوله تعالی یا ایها الذین
وجانب چپ وایشان آنکسانند که منع میکنند حق خدایتعالی را چنانکه قول خدایتعالی ای کسانیکه
امنوا انفقوا من طیبت ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض
ایمان آوردند نفقه کنید در راه خدا از پاک چیزها را آنچه کسب کرده اید وآنچه برآوردیم برای شما از زراعت زمین
والتاسع یحشرون وعلیهم سرابیل من قطران وهم الذین
وقسم نهم برانگیخته شوند وبر ایشان جامه ها باشند از زفت بد بوئی که بر شتران مانند وایشان آنانند
یغتابون ویتجسسون ویمشون بالنمیمة والغیبة کقوله تعالی
که غیبت کنند وجاسوسی ومیروند به سخن چینی وغیبت کردن چنانکه قول خدایتعالی
ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل
وجاسوسی مکنید وغیبت نکنند بعضی از شما بعضی را آیا دوست دارد یکی از شما اینکه خورد
لحم اخیه میتا فکرهتموه والعاشر یحشرون والسنتهم خارجة
گوشت برادر خود که مرده باشد پس مکروه خواهید داشت آنرا قسم دهم برانگیخته شوند وزبانهای ایشان برآمده باشند
من قفاهم وهم الذین کانوا اصحب النمیمة والحادی عشر
از پس گردن ایشان وایشان آنانند که بودند اصحاب سخن چینی وقسم یازدهم
یحشرون سکاری وهم الذین کانوا یحدثون فی المساجد بحدیث
برانگیخته شوند مستان وایشان آنکسانند که بودند سخن میکردند در مسجدها بسخنهای
الدنیا کقوله تعالی وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا و
دنیا چنانکه قول خدایتعالی است وبه تحقیق مسجدها برای خداست پس مخوانید با خدا هیچ کسی را و
الثانی عشر یحشرون علی صورة الخنازیر وهم الذین یاکلون
قسم دوازدهم برانگیخته شوند بر صورت خوکان وایشان آنانند که میخورند
الربو کقوله تعالی لا تاکلوا الربوا اضعافا مضعفة وفی الخبر
سود را چنانکه قول خدایتعالی است مخورید سود را دوچند دوچند ودر خبر است

بهر عن

عن معاذ بن جبل رض عن النبی صلی الله علیه واله وسلم اذا کان
از معاذ بن جبل رض که وی روایت کرده از پیغمبر صلی الله تعالی علیه واله وسلم که چون شود
یوم القیمة ویوم الحسرة والندامة یحشر الله تعالی من امتی
روز قیامت وروز حسرت وروز پشیمانی برانگیزاند خدایتعالی از امت من
عن قبورهم اثنا عشر فوجا اما الفوج الاول یحشرون عن
از قبرهای ایشان دوازده فوج را اما فوج اول برانگیخته شوند از
قبورهم ولیس لهم الیدان والرجلان فینادی مناد من قبل
قبرهای خود ونباشد ایشان را دستها وپایها پس آواز کند آواز کننده از طرف
الرحمن هؤلاء الذین یؤذون الجیران ثم ماتوا ولم یتوبوا
خدا که ایشان آنکسانند که ایذا میدادند همسایگان را پس ازان مردند وتوبه نکردند
فهذا جزاؤهم ومصیرهم الی النار کقوله تعالی والجار ذی
پس اینست جزای ایشان وبازگشت ایشان بسوی آتش چنانکه قول خدایتعالی است واحسان کنید به همسایه
القربی والجار الجنب واما الفوج الثانی فیحشرون من قبورهم
صاحب قرابت وهمسایه جنبی وبرچه فوج دوم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود
علی صورة الدابة ویقال علی صورة الخنازیر فینادی
بر صورت چهار پایه وگفته میشود که بر صورت خوکان باشند پس آواز کند
مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذین یتهاونون علی الصلوة ثم
آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که سستی میکردند بر نماز پس ازان
ماتوا ولم یتوبوا فهذا جزاؤهم ومصیرهم الی النار کقوله
مردند وتوبه نکردند پس اینست جزای ایشان وبازگشت ایشان بسوی آتش است چنانکه قول خدای
تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون
تعالی ست پس وای آن نمازگذاران را که ایشان از نماز خود غفلت کنندگانند
واما الفوج الثالث فیحشرون من قبورهم وبطونهم مثل
وهرچه فوج سیوم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود وشکمهای ایشان مانند
الجبال مملوة من الحیات والعقارب کمثل البغال فینادی
کوهها پر باشند از ماران وکژدمان که آنها مانند استران باشند پس آواز کند
مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذین منعوا الزکوة ثم ماتوا
آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که منع کردند زکوة را پس ازان مردند
ولم یتوبوا فهذا جزاؤهم ومصیرهم الی النار لقوله تعالی
وتوبه نکردند پس اینست جزای ایشان وبازگشت ایشان بسوی دوزخ است برای فرموده خدای تعالی

ف دانق ششم حصه درهم است ۱۲

والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله
و آنانکه جمع کنند طلا و نقره را و خرج نکنند آنرا در راه خدا
فبشرهم بعذاب أليم فيجعل الله تعالى بكل دانق منها لوحا
پس بشارت ایشانرا بعذاب دردناک پس گرداند خدایتعالی بهر دانق که آن مقدار ششت جزاست تخته
من النار فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما
از آتش پس داغ کرده شود بآن تخته پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و پشت های ایشان و گفته شود این آنچیز است
كنزتم لأنفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون وأما الفوج الرابع
که جمع میکردید آنرا برای خود پس بچشید آنچه بودید که جمع میکردید آنرا و هرچه فوج چهارم است
فيحشرون من قبورهم ويجري من أفواههم دماؤهم و
پس برانگیخته شوند از قبرهای خود و جاری بود از دهن های ایشان خونهای ایشان و
أمعاؤهم ساقطة والنار يخرج من أفواههم فينادي مناد من
روده های ایشان افتاده باشند و آتش می برآید از دهن های ایشان پس آواز کند آواز کننده از
قبل الرحمن هؤلاء الذين كذبوا في البيع والشراء ثم ماتوا ولم
طرف خدا که ایشان آنکسانند که دروغ گفتند در خرید و فروخت پس از آن مردند و
يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم إلى النار كقوله تعالى إن الذين
توبه نکردند پس این جزای ایشان است و بازگشت ایشان بسوی آتش است برای فرموده خدایتعالی بتحقیق آنکسانیکه
يشترون بعهد الله وأيمانهم ثمنا قليلا وأما الفوج الخامس
فروختند بعهد خدا و سوگندهای خود قیمت کم را و هرچه فوج پنجم است
فيحشرون من قبورهم ولهم رائحة أنتن من الجيفة فينادي
پس برانگیخته شوند از قبرهای خود و مرایشانرا بوی باشد گنده تر از مردار پس آواز کند
مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين كتموا المعاصي سترا من
آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که پوشیدند گناهها را در پرده از
الناس ولم يخافوا الله ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم و
مردم و نترسیدند از خدایتعالی پس از آن مردند و توبه نکردند پس این جزای ایشان است و
مصيرهم إلى النار لقوله تعالى يستخفون من الناس ولا يستخفون
بازگشت ایشان بسوی آتش است برای فرموده خدایتعالی می پوشند گناهان را از مردم و نمی پوشند
من الله وهو معهم وأما الفوج السادس فيحشرون من قبورهم
از خدا و آن خدا با ایشان است و هرچه فوج ششم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود
مقطوعة الحلاقيم من الأقفية فينادي مناد من قبل الرحمن
درحالیکه بریده باشند حلقهای ایشان از پس گردنها پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا

هؤلاء

هؤلاء الذين يشهدون الزور وكذبوا وماتوا ولم يتوبوا فهذا
ایشان آنکسانند که گواهی میدادند دروغ را و دروغ میگفتند و مردند و توبه نکردند پس این
جزاؤهم ومصيرهم إلى النار لقوله تعالى واجتنبوا قول
جزای ایشان است و بازگشت ایشان است بسوی آتش برای فرموده خدایتعالی و اجتناب کنید از گفتن
الزور حنفاء لله غير مشركين به ولقوله تعالى والذين لا يشهدون
دروغ و مایل براه راست باشید بطرف حقتعالی نه شرک کنندگان بوی و برای فرموده او خدایتعالی و بندگان خدا آنکسانند که گواهی ندهند
الزور وإذا مروا باللغو مروا كراما وأما الفوج السابع فيحشرون
دروغ را و چون بگذرند بر بیهوده بگذرند بروش بزرگان و هرچه فوج هفتم است پس برانگیخته شوند
من قبورهم وألسنتهم ليست في أفواههم يجري الدم والقيح من
از قبرهای خود و زبانهای ایشان نباشند در دهن های ایشان جاری بود خون و ریم از
أفواههم فينادي مناد من قبل الرحمن هؤلاء الذين يكتمون
دهن های ایشان پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که می پوشیدند
الشهادة ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم إلى النار
گواهی را پس از آن مردند و توبه نکردند پس این جزای ایشان است و بازگشت ایشان بسوی آتش است
لقوله تعالى ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها فإنه آثم قلبه والله
برای فرموده خدایتعالی و مپوشید گواهی را و کسیکه بپوشیده آنرا پس بتحقیق گنهگار است دل او و خدا
بما تعملون عليم وأما الفوج الثامن فيحشرون من قبورهم
بآنچه میکنید شما داناست و هرچه فوج هشتم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود
ناكسوا رؤوسهم وأرجلهم فوق رؤوسهم ويجري من فروجهم
نگونسار کرده شده سرهای ایشان و پایهای ایشان بالای سرهای ایشان و جاری بود از فرجهای ایشان
أنهار من القيح والصديد فينادي مناد من قبل الرحمن هؤلاء
جویهای از ریم و زرد آب پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند
الذين يزنون ثم ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاؤهم ومصيرهم
که زنا میکردند پس از آن مردند و توبه نکردند پس این جزای ایشان است و بازگشت ایشان
إلى النار لقوله تعالى ولا تقربوا الزنى إنه كان فاحشة
بسوی آتش است برای فرموده خدایتعالی و نزدیک مشوید بزنا بتحقیق زناست بیحیائی
وساء سبيلا وأما الفوج التاسع فيحشرون من قبورهم مسودة
و بد راه است و هرچه فوج نهم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود سیاه
الوجوه وزرقة العيون وبطونهم مملوءة من النار فينادي مناد
روی و سبز چشم و شکمهای ایشان پر باشند از آتش پس آواز کند آواز کننده

مِنْ قِبَلِ الرَّحْمٰنِ هٰؤُلَاءِ الَّذِيْنَ اَكَلُوْا اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى ظُلْمًا ثُمَّ مَاتُوْا
از طرف خدا که این آنکسانند که خوردند مال های یتیمان را بظلم پس ازان مردند

وَلَمْ يَتُوْبُوْا فَهٰذَا اَجْزَاؤُهُمْ وَمَصِيْرُهُمْ اِلَى النَّارِ لِقَوْلِهٖ تَعَالٰى اِنَّ
و توبه نکردند پس این جزاء ایشان است و بازگشت ایشان بسوی آتش برای فرموده خدای تعالی بتحقیق

الَّذِيْنَ يَاْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى ظُلْمًا اِنَّمَا يَاْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا
آنانکه میخورند مال های یتیمان را بظلم جزاین نیست که میخورند در شکمهای خود آتش

وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيْرًا وَاَمَّا الْفَوْجُ الْعَاشِرُ فَيُحْشَرُوْنَ مِنْ قُبُوْرِهِمْ
و زود باشد که در آیند بدوزخ و هرچه فوج دهم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود

مُجَذَّمًا مُبَرَّصًا فَيُنَادِيْ مُنَادٍ مِّنْ قِبَلِ الرَّحْمٰنِ هٰؤُلَاءِ الَّذِيْنَ
مرض جذام و برص پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که

عَاقُّوا الْوَالِدَيْنِ ثُمَّ مَاتُوْا وَلَمْ يَتُوْبُوْا فَهٰذَا اَجْزَاؤُهُمْ وَمَصِيْرُهُمْ
عاق شدند مادر و پدر را پس ازان مردند و توبه نکردند پس این جزاء ایشان است و بازگشت ایشان

اِلَى النَّارِ كَقَوْلِهٖ تَعَالٰى وَاعْبُدُوا اللّٰهَ وَلَا تُشْرِكُوْا بِهٖ شَيْئًا وَّ
بسوی آتش است چنانکه فرموده خداست و بندگی کنید خدا را و شریک مکنید بوی چیزی را و

بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَاَمَّا الْفَوْجُ الْحَادِيْ عَشَرَ فَيُحْشَرُوْنَ مِنْ
بکنید با مادر و پدر نیکی و هرچه فوج یازدهم است پس برانگیخته شوند از

قُبُوْرِهِمْ عُمْيَانَ الْقُلُوْبِ وَالْاَعْيُنِ وَاَسْنَانُهُمْ كَقُرُوْنِ الثَّوْرِ
قبرهای خود درحالیکه کور شده باشند دلها و چشمهای ایشان و دندانهای ایشان مانند شاخهای گاو

وَاَشْفَاهُهُمْ مَطْرُوْحَةٌ عَلٰى صُدُوْرِهِمْ وَاَلْسِنَتُهُمْ وَاقِعَةٌ
و لب های ایشان افتاده باشند بر سینه های ایشان و زبانهای ایشان واقع باشد

عَلٰى بُطُوْنِهِمْ وَاَفْخَاذِهِمْ وَيَخْرُجُ مِنْ بُطُوْنِهِمُ الْقَذَرُ فَيُنَادِيْ
بر شکمهای ایشان و بر رانهای ایشان و می براید از شکمهای ایشان پلیدی پس آواز کند

مُنَادٍ مِّنْ قِبَلِ الرَّحْمٰنِ هٰؤُلَاءِ الَّذِيْنَ شَرِبُوا الْخَمْرَ ثُمَّ مَاتُوْا وَ
آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که نوشیدند شراب پس ازان مردند و

لَمْ يَتُوْبُوْا فَهٰذَا اَجْزَاؤُهُمْ وَمَصِيْرُهُمْ اِلَى النَّارِ لِقَوْلِهٖ تَعَالٰى
توبه نکردند پس این جزاء ایشان است و بازگشت ایشان بسوی آتش است چنانکه فرموده خدایتعالی است

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ
ای آنکسانیکه ایمان آورده اند به تحقیق شراب و قمار و بتان و تیرهای فال

رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ فَاجْتَنِبُوْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ
پلید است از کار شیطان پس پرهیز کنید ازان شاید شما رستگار شوید

وانها

وَاَمَّا الْفَوْجُ الثَّانِيْ عَشَرَ فَيُحْشَرُوْنَ عَنْ قُبُوْرِهِمْ وُجُوْهُهُمْ
و هرچه فوج دوازدهم است پس برانگیخته شوند از قبرهای خود در رویهای ایشان

مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ فَيَمُرُّوْنَ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ
مانند ماه شب چهاردهم پس بگذرند بر پل صراط مانند برق خیره کننده چشم

فَيُنَادِيْ مُنَادٍ مِّنْ قِبَلِ الرَّحْمٰنِ هٰؤُلَاءِ الَّذِيْنَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ
پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که ایشان آنکسانند که کردند کارهای نیک را و

حَافَظُوْا عَلَى الصَّلٰوةِ الْخَمْسِ فِيْ اَوَّلِ الْوَقْتِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَنَهَوْا
محافظت کردند بر نمازهای پنجگانه در اول وقت با جماعت و منع میکردند مردم را

عَنِ الْمَعَاصِيْ ثُمَّ مَاتُوْا عَلَى التَّوْبَةِ فَهٰذَا اَجْزَاؤُهُمْ وَمَصِيْرُهُمْ
از گناهان پس ازان مردند بر توبه پس این جزاء ایشان است و بازگشت ایشان

اِلَى الْجَنَّةِ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى رَاضٍ
بسوی جنت است با مغفرت و رحمت و رضای خدایتعالی پس به تحقیق خدایتعالی راضی است

عَنْهُمْ وَاِنَّهُمْ رَاضُوْنَ عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰى كَقَوْلِهٖ تَعَالٰى اَنْ لَّا تَخَافُوْا
از ایشان و به تحقیق ایشان راضی اند از خدایتعالی چنانکه فرموده خدایتعالی در حق نیکوکاران اینکه خوف مکنید

وَلَا تَحْزَنُوْا وَاَبْشِرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ وَكَقَوْلِهٖ تَعَالٰى
و اندوه مکنید و بشارت است شما را بآن جنت که بودید شما وعده داده می شدید و چنانکه فرموده خدایتعالی است

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهٗ بَابٌ ۲۵ فِيْ
که راضی شد خدا از ایشان و راضی شد از وی تعالی این جزا برای کسی است که بترسد از رب خود باب ۲۵ در

ذِكْرِ نَشْرِ الْخَلَائِقِ مِنْ قُبُوْرِهِمْ يُقَالُ اِنَّ الْخَلَائِقَ اِذَا نُشِرُوْا
ذکر پراگنده شدن مخلوق از قبرهای ایشان گفته میشود که به تحقیق مخلوق چون برانگیخته شوند

مِنْ قُبُوْرِهِمْ يَقِفُوْنَ وُقُوْفًا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِيْ نُشِرُوْا مِنْهَا
از قبرهای ایشان بایستند ایستادنی در آن موضع که برانگیخته شده اند ازان

اَرْبَعِيْنَ سَنَةً لَا يَاْكُلُوْنَ وَلَا يَشْرَبُوْنَ وَلَا يَجْلِسُوْنَ وَلَا يَتَكَلَّمُوْنَ
چهل سال نخورند و نه نوشند و نه نشینند و نه سخن گویند

قِيْلَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ بِمَ يُعْرَفُ اَهْلُ الدِّيْنِ مِنْ اُمَّتِكَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
گفته شد ای رسول خدا بکدام چیز شناخته شود اهل دین از امت تو روز قیامت

قَالَ اِنَّ اُمَّتِيْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ غُرٌّ مُّحَجَّلُوْنَ مِنْ اٰثَارِ الْوُضُوْءِ وَفِي الْخَبَرِ
فرمود به تحقیق امت من روز قیامت سفید روی و سفید دست و پا باشند از اثر وضو و در خبر است

اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ يَبْعَثُ اللّٰهُ الْخَلَائِقَ مِنْ قُبُوْرِهِمْ فَيَاْتِي الْمَلٰٓئِكَةُ
که چون باشد روز قیامت برانگیزاند خدایتعالی مخلوق را از قبرهای ایشان پس بیایند فرشتگان

عَلٰی رُؤُسِ قُبُوْرِهِمْ وَيَمْسَحُوْنَ رُؤُسَهُمْ وَيَنْشُرُوْنَ التُّرَابَ
بر سرهای قبرهای ایشان و بمالند فرشتگان سرهای ایشان را و بیفشانند خاک را
مِنْهُمْ اِلَّا مِنْ مَوَاضِعِ سُجُوْدِهِمْ فَيَمْسَحُ الْمَلٰئِكَةُ تِلْكَ الْمَوَاضِعَ فَلَا
از ایشان مگر از جای سجده های ایشان یعنی اندامهای سجده پس بمالند فرشتگان آن مواضع اندامهای سجده را پس
يَذْهَبُ التُّرَابُ مِنْهَا فَيُنَادِيْ مُنَادٍ مِّنْ قِبَلِ الرَّحْمٰنِ لَيْسَ هٰذَا
نرود خاک از آن اندامها پس آواز کند آواز کننده از طرف خدا که نیست این خاک
مِنْ تُرَابِ قُبُوْرِهِمْ اِنَّمَا هِيَ تُرَابُ مَحَارِيْبِهِمْ دَعُوْا مَا عَلَيْهِمْ
از خاک قبرهای ایشان جز این نیست که این خاک محرابهای ایشان است بگذارید آن خاک را که بر ایشان است
حَتّٰی يُمَيَّزُوْنَ وَيَعْبُرُوْنَ عَلَی الصِّرَاطِ وَيَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ حَتّٰی
تا جدا کرده شوند و بگذرند بر پل صراط و داخل شوند جنت را تا آنکه
اَنَّ كُلَّ مَنْ يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ يَعْلَمُ اَنَّهُمْ خُدَّامِيْ وَعِبَادِيْ وَرُوِيَ
به تحقیق بر کسیکه نظر کند با ایشان بداند که ایشان خادمان من اند و بندگان من اند و روایت شده
عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللّٰهِ اَنَّهٗ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ
از جابر بن عبد الله رض که به تحقیق وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ فِي الْقُبُوْرِ فَاَوْحَی
و آله و سلم چون شود روز قیامت بر انگیزاند خدا کسی را که در قبرهاست پس وحی کند
اللّٰهُ تَعَالٰی اِلٰی رِضْوَانَ يَا رِضْوَانُ قَدْ اَخْرَجْتُ الصَّآئِمِيْنَ مِنْ
خدای تعالی بسوی رضوان رئیس جنت که ای رضوان به تحقیق برآورده ام روزه داران را از
قُبُوْرِهِمْ جَآئِعِيْنَ عَاطِشِيْنَ فَاسْتَقْبِلْهُمْ بِشَرَابِهِمْ وَطَعَامِهِمْ
قبرهای ایشان گرسنگان تشنه گان پس استقبال کن ایشانرا بنوشیدنی ایشان و خوراک ایشان
وَشَهَوَاتِهِمْ فِي الْجِنَانِ فَيَصِيْحُ رِضْوَانُ يَا اَيُّهَا الْغِلْمَانُ وَيَا اَيُّهَا
و دیگر چیزهای مرغوب ایشان که در جنت اند پس آواز کند رضوان که ای غلمان و ای
الْوِلْدَانُ وَهُمُ الَّذِيْنَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ حَتّٰی مَاتُوْا اِيْتُوْنِيْ بِاَطْبَاقِ
کودکان و ایشان آن طفلان اند که نرسیده باشند بسن احتلام تا که مرده باشند پس ازان بیارید نزد من طبقهای
النُّوْرِ فَيَجْتَمِعُوْنَ عِنْدَهٗ اَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ التُّرَابِ وَاَقْطَارِ الْاَمْطَارِ
نور را پس جمع شوند آن غلمان و کودکان نزد رضوان زیاده تر از عدد خاک و قطره های باران
وَكَوَاكِبِ السَّمَآءِ وَاَوْرَاقِ الْاَشْجَارِ بِالْفَاكِهَةِ الْكَثِيْرَةِ وَالْاَطْعِمَةِ
و ستاره های آسمان و ورق های درختان با میوه های بسیار و با طعام های
السَّمِيْنَةِ وَالْاَشْرِبَةِ اللَّذِيْذَةِ فَاِذَا لَقُوْهُمْ وَاَطْعَمُوْهُمْ ذٰلِكَ تَقُوْلُ
چرب و شربت های لذیذه پس چون آن غلمان ملاقات کنند با روزه داران و طعام خورانند او شانرا طعام جنت گویند

لَهُمْ كُلُوْا وَاشْرَبُوْا هَنِيْٓئًا بِمَآ اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ اَللّٰهُمَّ
بایشان را بخورید و بنوشید گوارا بسبب آنچه پیش فرستاده بودید در ایام گذشته یا الله
ارْزُقْنَا وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض اَنَّهٗ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
روزی کن ما یا نرا و روایت شده از ابن عباس رض که به تحقیق وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ ثَلٰثَةُ نَفَرٍ صَافَحَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
علیه و آله و سلم سه نفر اند که مصافحه کنند ایشانرا فرشتگان روز قیامت
اِذَا خَرَجُوْا مِنْ قُبُوْرِهِمُ الشُّهَدَآءُ وَصَآئِمُوْا شَهْرِ رَمَضَانَ وَصَآئِمُوْا
چون برآیند از قبرهای خود یک ازین قسم شهیدان اند دوم روزه داران ماه رمضان اند و سیوم روزه داران
يَوْمِ عَرَفَةَ وَعَنْ عَآئِشَةَ رض اَنَّهَا قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی
روز عرفه اند و روایتست از عایشه رض که به تحقیق گفت فرمود رسول خدا صلی
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِنَّ فِي الْجَنَّةِ قُصُوْرًا مِّنْ دُرٍّ وَيَاقُوْتٍ
الله تعالی علیه و آله و سلم که به تحقیق در جنت کوشکها اند از مروارید و یاقوت
وَزَبَرْجَدٍ وَذَهَبٍ وَفِضَّةٍ فَقُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لِمَنْ هٰذَا
و زبرجد و طلا و نقره پس گفتم ای رسول خدا برای کیست این کوشکها
قَالَ لِمَنْ صَامَ يَوْمَ عَرَفَةَ وَقَالَ يَا عَآئِشَةُ اِنَّ اَحَبَّ الْاَيَّامِ اِلَی اللّٰهِ
فرمود برای کسیکه روزه داشت روز عرفه و فرمود ای عایشه به تحقیق دوست ترین روزها بسوی خدا
يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَيَوْمُ عَرَفَةَ لِمَا فِيْهِمَا مِنَ الرَّحْمَةِ وَاِنَّ اَبْغَضَ الْاَيَّامِ
روز جمعه و روز عرفه است بسبب آنچه درین روزها از نزول رحمت است و به تحقیق بدترین روزها
اِلٰی اِبْلِيْسَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَيَوْمُ عَرَفَةَ وَقَالَ يَا عَآئِشَةُ مَنْ اَصْبَحَ
بسوی شیطان روز جمعه و روز عرفه است و فرمود ای عایشه کسیکه صبح کرد
صَآئِمًا يَوْمَ عَرَفَةَ فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْهِ ثَلٰثِيْنَ بَابًا مِّنَ الرَّحْمَةِ وَاِذَا
روزه دارنده روز عرفه را بگشاید خدا بروی سی دروازه از رحمت و چون
اَفْطَرَ وَشَرِبَ الْمَآءَ يَسْتَغْفِرُ لَهٗ كُلُّ عِرْقٍ فِيْ جَسَدِهٖ وَيَقُوْلُ
افطار کند و نوشد آب را طلب آمرزش کند برای او هر رگی که در بدن وی است و گوید
اَللّٰهُمَّ ارْحَمْهُ اِلٰی طُلُوْعِ الْفَجْرِ وَفِيْ خَبَرٍ اٰخَرَ يَخْرُجُ الصَّآئِمُوْنَ مِنْ
یا الله رحم کن او را تا طلوع صبح و در خبر دیگر است که برآیند روزه داران از
قُبُوْرِهِمْ وَهُمْ يُعْرَفُوْنَ بِرِيْحِ صِيَامِهِمْ وَيُتَلَقَّوْنَ بِالْمَوَآئِدِ وَ
قبرها و ایشان شناخته شوند به خوشبوی روزه های ایشان و ملاقات کرده شوند بخوانچه های طعام و
الْاَبَارِيْقِ وَيُقَالُ لَهُمْ كُلُوْا فَقَدْ جُعْتُمْ حِيْنَ شَبِعَ النَّاسُ وَاشْرَبُوْا فَقَدْ
کوزه های شربت و گفته شود ایشانرا خورید پس به تحقیق گرسنه می بودید وقتیکه سیر می بودند مردم و نوشید پس به تحقیق

عطشتم حين روي الناس واستريحوا فيأكلون ويشربون
تشنه می بودی وقتیکه سیراب می بودند مردم واستراحت کنند پس خورند ونوشند
ويستريحون والناس في الحساب وقد جاء في الخبر انه
واستراحت کنند ومردم باشند در حساب وبه تحقیق آمده در خبر که
لا يبلى عشرة نفر الانبياء والشهداء والعلماء والغزاة و
بوسیده نشود بدنهای ده نفر پیغمبران وشهیدان وعالمان وغازیان و
حاملو القرآن والمؤذن والامام العادل والمرأة اذا ماتت في
حافظان قرآن ومؤذنان وامامان عدل کنندگان وآن زن که مرده باشد بزائیدن در
نفاسها ومن قتل بظلم ومن مات يوم الجمعة او ليلتها وفي الخبر
نفاس وکسیکه کشته شده باشد بظلم وکسیکه مرده باشد روز جمعه یا شب جمعه ودر خبر است
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه يحشر الناس يوم القيمة
از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که برانگیخته شوند مردم روز قیامت
كما ولدتهم امهاتهم عراة حفاة فقالت عائشة الرجال مختلطون
چنانکه زائیده ایشانرا مادر ایشان تن برهنه پا برهنه پس گفت عائشه رض که مردم آمیخته باشند
بالنساء قال نعم قالت واسوأتاه وافضيحتاه ينظر بعضهم بعضا
بازنان گفت آری گفت عائشه وای برهنگی آن روز ووای فضیحت آن روز که می بیند بعضے از ایشان بعضے را
فضرب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يده على
پس زد رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم دست خودرا بر
منكبيها وقال يا بنت الصديق لا تخافي اشتغل الناس يومئذ
دوش عائشه وفرمود ای دختر صدیق مترس مشغول باشند مردمان درآن روز
عن النظر وهموا وشخصوا ابصارهم الى السماء موقوفون
از دیدن یکدیگر ومغموم باشند وکشاده باشند چشمان خودرا بسوی آسمان استاده باشند
اربعين سنة لا يأكلون ولا يشربون ولا يجلسون ولا يتكلمون
چهل سال نخورند ونه نوشند ونه نشینند ونه کلام گویند
فمنهم من يبلغ العرق الى قدميه ومنهم من يبلغ الى ساقيه
پس بعضے از ایشان کسی باشد که برسد عرق تا دوقدم او وبعضے از ایشان کسی باشد که برسد تا ساق او
ومنهم من يبلغ الى بطنه ومنهم من يبلغ الى صدره ومنهم
وبعضے از ایشان کسی باشد که برسد تا شکم او وبعضے از ایشان کسے باشد که برسد تا سینه او وبعضے از ایشان
من يبلغ الى حلقه ومنهم من يغرق في بحر العرق فلا يبقى
کسی باشد که برسد عرق تا حلق او وبعضے از ایشان کسی باشد که غرق بود در بحر عرق پس باقی نماند

يومئذ ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا شهيد الا يخرجون
آنروز فرشته مقرب ونه پیغمبر مرسل ونه شهید مگر که برآیند
حيارى من شدة الحساب وطول الوقوف قالت قلت يا رسول
حیران شده از سختی حساب ودرازی ایستادن درآنجا گفت عائشه گفتم ای رسول
الله هل يحشرون ركبانا يوم القيمة قال نعم الانبياء واهلهم
خدا آیا برانگیخته میشوند وجمع کرده شوند سوار شدگان روز قیامت فرمود آری پیغمبران واهلبیت ایشان
وصوام رجب وشعبان ورمضان وقالت قلت هل يحشر
وروزه داران ماه رجب وشعبان ورمضان سوار باشند وگفت عائشه رض گفتم آیا برانگیخته میشود
شبعا يوم القيمة قال نعم الانبياء واهلهم وصوام رجب و
کسی سیر شده روز قیامت فرمود آری پیغمبران واهلبیت ایشان وروزه داران ماه رجب و
شعبان ورمضان فانهم شبعان لا جوع لهم ولا عطش وسائر
شعبان ورمضان پس به تحقیق ایشان سیر باشند نباشد گرسنگی ایشانرا ونه تشنگی و همه
الناس جائعون ويقال يسوقهم باجمعهم الى ارض المحشر عند
مردم گرسنه باشند وگفته میشود که ببرند ایشان همه را بسوی زمین محشر نزد
بيت المقدس في ارض يقال لها ساهرة قال الله تعالى فانما
بیت المقدس در زمینی که گفته میشود آنرا ساهره فرمود خدا تعالی پس جز این
هي زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة ويقال ان الخلائق في
نیست که آن واقعه یک آواز تند است پس ناگهان ایشان برزمین ساهره آمده باشند وگفته میشود که به تحقیق مخلوق در
العرصات يكون مائة وعشرين صفا طول كل صف مسيرة
عرصات قیامت باشند یکصد وبیست صف درازی هر صف بمقدار مسافت
اربعين الف سنة وعرض كل صف مسيرة الف سنة و
چهل هزار سال بود وپهنائے هر صف مسافت هزار سال بود و
يقال ان المؤمنين منهم ثلث صفوف والباقي كفرة وروي
گفته میشود که به تحقیق مومنان از ایشان سه صف باشند وباقی همه کافران باشند وروایت شد
عن عبد الله ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
از عبد الله بن عباس رض که وی روایت کرده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
انه قال ان امتي مائة وعشرون صفا وهذا اصح وصفة
که به تحقیق آنحضرت فرمود که امت من یکصد وبیست صف باشند واین روایت صحیح تر است وصفت
المؤمنين انهم بيض الوجوه غر محجلون وصفة الكافرين انهم
مومنان چنان باشند که به تحقیق ایشان سفید روی سفید پیشانی وسفید دست وپا باشند وصفت کافران آنکه به تحقیق ایشان

أسود الوجوه مقرّنين ومعذّبين مع الشياطين باب ۲۶
سیاه رویها بزنجیرها بسته ومعذب باشند با شیطانان باب ۲۶
في ذكر سوق الخلائق الى المحشر يقال يساق الكافرون بأقدامهم
در ذکر راندن مخلوق بسوی محشر گفته میشود که رانده شوند کافران بپایهای ایشان
ويساق المؤمنون بنجائبهم ومراكبهم قال الله تعالى يوم نحشر
ورانده شوند مؤمنان باسپان کوتلان ایشان وسواریهای ایشان فرموده است خدایتعالی بروزیکه جمع کنیم
المتّقين الى الرحمن وفدا ونسوق المجرمين الى جهنّم وردا
پرهیزگاران را بسوی رحمن مهمان وآینده گان وبرانیم گنهگاران را بسوی دوزخ تشنگان
قال عليه السلام يحشر المؤمنون ركبانا على نجائبهم واذا كان
فرمود آنحضرت علیه السلام جمع کرده شود مؤمنان سوار شده گان براسپان کوتلان خود وچون شود
يوم القيمة يقول الله تعالى للملئكة لا تمشون على عبادي
روز قیامت فرماید خدایتعالی مرفرشتگان را روان مکنید نزد من بندگان مرا
راجلين بل اركبوهم على النجائب فانّهم اعتادوا الركوب في
بپای پیاده بلکه سوار کنید ایشان را براسپان کوتلان خود پس بتحقیق ایشان عادت گرفته اند سواری را در
الدنيا لانّه كان في الابتداء صلب آبائهم مركبهم ثمّ بعد
دنیا زیرا که بتحقیق بود در ابتدا پشت پدرایشان مرکب ایشان پس از آن
ذلك رحم امّهاتهم ستة اشهر مركبهم فحين ولدتهم امّهم
رحم مادرایشان شش ماه مرکب ایشان پس وقتیکه زائید ایشان را مادرایشان
فحجر امّهاتهم سنتين للارضاع وبعد ذلك عنق آبائهم ثمّ
پس کنار مادرایشان دوسال برای شیردادن وبعد از آن گردن پدرایشان پس از آن
الخيل والبغال والحمير مراكبهم في البرّ والسفن في البحار
اسپان واستران وخران مراکب ایشان بودند در بیابان یاکشتیها بودند در دریاها
وحين ماتوا فعنق اخوانهم وحين قاموا عن قبورهم لا يمشون
ووقتیکه مردند پس گردن برادران ایشان مرکب ایشان بود ووقتیکه برخاستند از قبرهای خود نروند
راجلا فانّهم اعتادوا الركوب ولا يقدرون المشي فقدّموا
باپیاده پس بتحقیق ایشان عادت گرفته اند سواری را وطاقت ندارند پیاده رفتن را پس پیش کنید
نجائبهم وهي الضحايا فيركبونها ويقدمون الى المولى فلذلك
اسپان کوتلان ایشان را وآن قربانیهای ایشان اند پس سوار شوند آنرا وپیش آیند بسوی مولای خود پس ازین جهت
قال النبي صلّى الله عليه واله وسلّم سمّنوا ضحاياكم
فرمود پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه واله وسلم فربه کنید قربانیهای خود را

فانها

فانّها على الصراط مطاياكم باب ۲۷ في ذكر حشر الخلائق في الخبر
پس بتحقیق آن قربانیها برصراط سواری شما باشند باب ۲۷ در ذکر جمع کردن مخلوق درمحشر درخبرست
اذا كان يوم القيمة يجمع الله تعالى خلق الاوّلين والآخرين
که چون شود روز قیامت جمع کند خدایتعالی مخلوق اول وآخر را
في صعيد واحد وتدنوا الشمس من رؤسهم ويشتدّ
در زمین واحد ونزدیک شود آفتاب از سرهای ایشان وسخت شود
عليهم يوم القيمة حرّها فيخرج عنق من النار كالظلّ ثمّ
برایشان روز قیامت گرمی آفتاب پس برآید یک گردنی از آتش مانند سایه پس
ينادي مناد يا معشر الخلائق انطلقوا الى الظلّ فينطلقون
آواز کند آواز کننده ای گروه مخلوق بروید بسوی آن سایه پس روان شوند مخلوق
وهم ثلث فرق فرقة المؤمنين وفرقة الكافرين وفرقة
وایشان سه فرقه باشند یک فرقه مومنان ودیگر فرقه کافران ودیگر فرقه
المنافقين فاذا صارت الخلائق الى الظلّ صار الظلّ ثلثة
منافقان پس چون رسند مخلوق بآن سایه گردد آن سایه سه
اقسام قسم للحرارة وقسم للدخان وقسم للنور فلذلك
قسم یک قسم برای گرمی ویک قسم برای دود ویک قسم برای نور پس ازین جهت
قال الله تعالى انطلقوا الى ظلّ ذي ثلث شعب الاية فالحرارة
فرموده است خدایتعالی بروید بسوی سایه صاحب سه شاخ تا آخر پس گرمی
تقوم على رؤس المنافقين والدخان يقوم على رؤس الكافرين
بایستد بر سرهای منافقان ودود بایستد بر سرهای کافران
والنور يقوم على رؤس المؤمنين ثمّ الحرارة تقوم على
ونور بایستد بر سرهای مؤمنان پس گرمی بایستد بر
رؤس المنافقين لانّهم كانوا يحترزون من الحرارة في الدنيا
سرهای منافقان ازین جهت که بودند که پرهیز میکردند از گرمی در دنیا
كما قال الله تعالى وقالوا لا تنفروا في الحرّ قل نار جهنّم اشدّ
چنانکه فرموده است خدایتعالی وگفتند منافقان بیرون مروید برای جهاد در گرمی بگو آتش دوزخ سخت تر است
حرّا لو كانوا يفقهون والدخان على رؤس الكافرين لانّهم
ازروی گرمی اگر باشند که بفهمند ودود باشد بر سرهای کافران از این جهت
كانوا في الدنيا في الظلمت ففي الآخرة كذلك كقوله تعالى
که ایشان بودند در دنیا در تاریکیهای کفر پس در آخرت همچنین باشند چنانکه فرموده خدایتعالی است

تمامه لا ظليل ولا يغني من اللهب انّها ترمي بشرر كالقصر كانّه جملت صفر سورة مرسلات

والذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى

و آنانکه کافر شدند دوستان ایشان بتان اند بیرون می برند ایشان را از نور ایمان بسوی

الظلمات أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون والنور على رؤس

تاریکی های کفر ایشانند اصحاب آتش ایشان در آن آتش همیشه باشند و نور باشد بر سرهای

المؤمنين لأنهم كانوا في الدنيا على النور ففي الآخرة كذلك قال

مومنان ازین جهت که ایشان بودند در دنیا بر نور ایمان پس در آخرت همچنین باشند فرموده است

الله تعالى الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور و

خدای تعالی خدا دوست آنکسان است که ایمان آورده اند برآرد ایشان را از تاریکی ها بسوی نور و

قال في صفاتهم يوم القيمة يوم ترى المؤمنين والمؤمنات يسعى

فرمود خدا در صفت های مومنان روز قیامت روزیکه بربینی مومنان و زنان مومنان را که می شتابد

نورهم بين أيديهم وبأيمانهم بشريكم اليوم جنات تجري من

نور ایشان پیش روی ایشان و بجانب راست ایشان بشارت شما امروز باغهاست که میرود از

تحتها الأنهار وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سبعة

زیر آن جویهای و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفت

نفر أظلهم الله في ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله إمام عادل

نفر اند که سایه کند ایشان را خدا تعالی در سایه عرش خود روزیکه سایه نباشد مگر سایه عرش او بادشاه عدل کننده

وشاب نشأ في عبادة الله تعالى ورجلان تحابا في الله ورجل

و جوانیکه نشو نما یافت در عبادت خدای تعالی و دو مرد که بایکدیگر محبت دارند در راه خدا و شخصیکه

طالبته امرأة ذات حسن وجمال فقال إني أخاف الله رب

طلب کند وی را زنی صاحب حسن و جمال برای زنا پس گوید آن شخص من میترسم از خدا پروردگار

العالمين ورجل ذكر الله خاليا عن الرياء وفاضت عيناه من

عالمیان و شخصیکه ذکر کند خدا را خالی از ریا و در خلوت از مردم و اشک ریزد دو چشم او از

خشية الله تعالى ورجل تصدق بيمينه فأخفاها حتى لا يعلم

خوف خدا تعالی و شخصیکه صدقه دهد بدست خود پس پوشیده دهد آن صدقه را تا آنکه نداند

شماله ما ينفق بيمينه ورجل قلبه معلق بالمسجد إذا خرج منه

دست چپ او آنچه صدقه داده بدست راست خود و شخصیکه دل وی معلق باشد به مسجد چون بیرون آید از مسجد

حتى يعود إليه وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

تا آنکه باز میگردد به مسجد و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

إذا جمع الله الخلائق ينادي مناد أين أهل الفضل قال فيقوم

چون جمع کند خدا تعالی مخلوق را در حشر آواز کند آواز کننده که کجا هستند اهل فضل فرمود آنحضرت پس ایستند

اناس

أناس وهم يسيرون سراعا إلى الجنة فتلقاهم الملائكة ويقولون

بعضی مردم و ایشان روند شتابان بسوی جنت پس ملاقات کنند ایشان را فرشتگان و گویند

إنا نراكم سراعا إلى الجنة فمن أنتم يقولون نحن أهل الفضل

مایان می بینیم شما را شتابندگان بسوی جنت پس کیستید شما گویند مایان اهل فضل هستیم

فيقولون ما كان فضلكم يقولون إذا ظلم علينا صبرنا وإذا

پس گویند فرشتگان چه چیز بود فضل شما گویند آنمردم چون ظلم می شد بر مایان صبر میکردیم و چون

سيء إلينا عفونا فيقولون لهم الجنة فهي جزاء العاملين

بدی کرده شد بمایان عفو میکردیم پس گویند فرشتگان مر ایشان را است جنت پس این جنت جزا چنین عمل کنندگان است

ثم ينادي مناد أين أهل الصبر فيقوم أناس وهم يسيرون سراعا

پس ازان آواز کند آواز کننده کجا اند اهل صبر پس بایستند بعضی مردم و ایشان روند شتابان

إلى الجنة فتلقاهم الملائكة ويقولون إنا نراكم إلى الجنة سراعا

بسوی جنت پس ملاقات کنند ایشان را فرشتگان و گویند مایان می بینیم شما را بسوی جنت شتابان

فمن أنتم فيقولون نحن أهل الصبر فيقولون ما كان صبركم

پس کیستید شما پس گویند آن مردم مایان اهل صبر ایم پس گویند فرشتگان چه بود صبر شما

فيقولون كنا نصبر على طاعة الله ونصبر عن معاصي الله فيقولون

پس گویند آنمردم بودیم ما که صبر کردیم از بندگی خدا و صبر میکردیم از گناهان خدا پس گویند فرشتگان

لهم ادخلوا الجنة ثم ينادي مناد أين المتحابون في الله فيقوم

مر ایشان را داخل شوید جنت را پس آواز کند آواز کننده کجایند محبت کنندگان باهمدیگر در راه خدا پس بایستند بعضی

أناس وهم يسيرون إلى الجنة سراعا فتلقاهم الملائكة ويقولون

مردم و ایشان میروند بسوی جنت شتابان پس ملاقات کنند ایشان را فرشتگان و گویند مایان

إنا نراكم سراعا إلى الجنة فمن أنتم فيقولون نحن متحابون

می بینیم شما را شتابندگان بسوی جنت پس کیستید شما پس گویند آنمردم مایان محبت کنندگانیم

في الله فيقولون ما كان تحابكم في الله يقولون كنا نتحاب

در راه خدا پس گویند فرشتگان چه بود محبت شما در راه خدا گویند اوشان بودیم ما که محبت میکردیم باهمدیگر

في الله ونتباذل في الله فيقولون لهم ادخلوا الجنة ثم قال

در راه خدا و خرج کردیم و نفقه میکردیم در راه خدا پس گویند فرشتگان ایشان را داخل شوید در جنت پس ازان فرمود

النبي صلى الله عليه وآله وسلم ويوضع الميزان للحساب

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نهاده شود میزان برای حساب

بعد دخول هؤلاء الجنة وأما لواء الحمد فوق السموات فسئل

بعد از داخل شدن این گروه ها بجنت و اما لواء حمد که فوق آسمان هاست پس سوال کرده شد

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن صفة لواء الحمد
رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم از صفت لواء حمد
وطوله فقال طوله مسيرة ألف سنة ومكتوب عليه
ودرازی آن پس فرموده که درازی آن مسافت هزار سال است ونوشته شده است براو
لا إله إلا الله محمد رسول الله وعرضه ما بين السماء
نیست معبود مگر الله است محمد فرستادهٔ خداست وپهنای وی مابین آسمان
والأرض سنانه من ياقوت حمراء وقبضته من فضة بيضاء
وزمین است نوک های وی از یاقوت سرخ است وقبضهٔ وی از نقرهٔ سفید
وزبرجد خضراء وله ثلث ذوائب من النور ذائبة في المغرب
وزبرجد سبز است ودر آن لواء را سه گیسو است از نور یک گیسو در مغرب است
وذائبة في المشرق وذائبة في وسط الدنيا ومكتوب عليها
ویک گیسو در مشرق است ویک گیسو درمیان دنیا است ونوشته شده است بر آن
ثلث أسطر السطر الأول بسم الله الرحمن الرحيم والسطر
سه سطر سطر اول بنام خدای بخشاینده مهربان وسطر
الثاني الحمد لله رب العلمين والسطر الثالث لا إله إلا الله
دویم ستایش مرخدا را پروردگار عالمیان وسطر سیوم نیست معبود مگر خدا
محمد رسول الله وكل سطر مسيرة ألف سنة وعنده
محمد فرستادهٔ خداست وهر سطر مسافت هزار سال است ونزد آن لواء حمد
سبعون ألف لواء تحت كل لواء سبعون ألف صف من
هفتاد هزار لواء است زیر هر لواء هفتاد هزار صف است از
الملئكة وفي كل صف خمسمائة ألف ملك يسبحون الله ويقدسونه
فرشتگان ودر هر صف پنجصد هزار فرشته تسبیح گویند خدارا وتقدیس گویند اورا
وقال محمد الجرجاني في معنى لواء الحمد بيدي إذا كان يوم
وگفت محمد جرجانی رح درمعنی این حدیث که لواء حمد بدست من باشد چون شود روز
القيمة كان اللواء مضروبا والمؤمنون حول لوائه من لدن
قیامت باشد لواء حمد نصب کرده شده ومؤمنان همه گرد آن لواء حمد باشند از وقت
آدم إلى قيام الساعة ويكون الكفار في ناحية من النار مادام
آدم علیه السلام تا قیام قیامت وباشند کافران در کناره از آتش مادامیکه
لواء الحمد مضروبا وإذا حول اللواء فحج يساق الكفار إلى النار
لواء حمد منصوب باشد وچون برگردد ولواء حمد پس آنوقت رانده شوند کافران بسوی آتش

وفي

وفي الخبر إذا كان يوم القيمة ينصب لواء الصدق لأبي بكر
ودر خبر است چون باشد روز قیامت منصوب شود لواء صدق برای ابی بکر
الصديق رض وكل صديق تحت لوائه ولواء العدل لعمر رض
صدیق رض وهر صدیق زیر لواء او باشد ولواء عدل استاده شود برای عمر رض
وكل عادل تحت لوائه ولواء السخاوة لعثمان رض وكل سخي تحت
وهر عدل کننده زیر لواء او باشد ولواء سخاوت برای عثمان رض باشد وهر سخی زیر
لوائه ولواء الشهادة لعلي كرم الله وجهه وكل شهيد تحت
علم او باشد وعلم شهادت برای علی کرم الله وجهه باشد وهر شهید باشد زیر
لوائه ولواء الفقه لمعاذ بن جبل رض وكل فقيه تحت لوائه ولواء
علم او وعلم فقه برای معاذ بن جبل رض باشد وهر فقیه زیر علم او باشد ولواء
الزهد لأبي ذر رض وكل زاهد تحت لوائه ولواء الفقر لأبي
زهد برای ابی ذر رض وهر زاهد باشد زیر لواء او ولواء فقیر برای ابی
الدرداء وكل فقير تحت لوائه ولواء القراءة لأبي ابن كعب
درداء باشد وهر فقیر زیر لواء او باشد ولواء قراءت برای ابی بن کعب رض باشد
وكل قاري تحت لوائه ولواء الأذان لبلال رض وكل مؤذن
وهر قاری زیر لواء او باشد ولواء اذان برای بلال رض باشد وهر مؤذن
تحت لوائه ولواء المقتول ظلما لحسين ابن علي رض وكل مقتول
زیر لواء او باشد ولواء کشته شده بظلم برای امام حسین بن علی رض باشد وهر کشته شده
ظلما تحت لوائه فذلك قوله تعالى يوم ندعوا كل أناس
بظلم زیر لواء او باشد پس مصداق این قول خداتعالی است روزیکه بخوانیم هر گروه مردم را
بإمامهم وفي الخبر إذا كان يوم القيمة يقوم الخلايق ويشتد
با امام ایشان ودر خبر است چون شود روز قیامت بایستند جمله مخلوق وسخت شود
بهم العطش ويلجمهم العرق ويكونون في حيرة فيبعث الله
بایشان تشنگی وانبوه کند برایشان عرق وباشند ایشان در حیرت پس بفرستد خدای
تعالى جبرائيل إلى محمد صلى الله عليه وآله وسلم فيقول الله
تعالے جبرائیل را بسوی محمد صلے الله علیه وآله وسلم پس گوید خدای
تعالى لجبرائيل يا جبرائيل قل لمحمد يقول لأمته حتى
تعالے مرجبرائیل را ای جبرائیل بگو محمد را که بگوید مرامت خود را تا
يدعونني بالاسم الذي كانوا يدعونني به في الدنيا عند
بخوانند مرا بآن اسم که میخواندند مرا بآن اسم در دنیا نزد

الشدائد فینادی الامة المحمدیة بلسان واحد ویقولون
سختی ها پس آواز کنند امت محمدیه بیک زبان و گویند
بسم الله الرحمن الرحیم وح یقضی الله القضاء بین الخلائق
بسم الله الرحمن الرحیم و آن وقت حکم کند خدا حکم کردن درمیان مخلوق
ثم یقول الله تعالی لسائر الامم لولم یکن ذکر المحمدیة بتری لی
پس ازان فرماید خدایتعالی برای همه امت ها اگر نبودی ذکر کردن امت محمدیه مرا
بهذا الاسم لابقیت القضاء علیکم الف عام ثم یقضی الله تعالی
باین اسم هرآینه باقی میداشتم حکم کردن را بر شما هزار سال پس ازان حکم کند خدا یتعالی
بین الوحوش والطیور والبهائم حتی انه یقتص للجماء من ذات
درمیان حیوانات وحشی و مرغان وچهارپایان تا آنکه بتحقیق او تعالی اقتصاص گیرد برای حیوان بی شاخ از حیوان
القرن ثم یقول الله تعالی للوحوش والطیور والبهائم کونوا
شاخ دار پس ازان فرماید خدایتعالی مر حیوانات وحشی و مرغان وچهارپایان را شوید
ترابا فیکونوا ترابا فعند ذلك یقول الکفر یلیتنی کنت ترابا
خاک پس شوند خاک پس نزد این حال گوید کافر ای کاشکی بودمی خاک
قال مقاتل عشرة من الحیوان فی الجنة ناقة صالح وعجل
گفت مقاتل رح ده عدد از حیوانات در جنت باشند ماده شتر صالح ع و گوساله
ابراهیم وکبش اسمعیل وبقرة موسی وحوت یونس وحمار
ابراهیم ع و گوسفند اسمعیل ع و ماده گاو موسی ع و ماهی یونس ع و خر
عزیر ونملة سلیمان وهدهد بلقیس وناقة محمد صلی الله
عزیر ع و مورچه سلیمان ع و هدهد بلقیس و ماده شتر محمد صلی الله تعالی
علیه واله وسلم وکلب اصحب الکهف یصوره الله تعالی
علیه و آله وسلم و سگ اصحاب کهف صورت دهد آن سگ را خدایتعالی
علی صورة کبش ویدخله فی الجنة الا تری ان الکلب اذا
بصورت گوسفند و داخل کنند اورا در جنت آیا نمی بینی که بتحقیق سگ چون
دخل فی وسط الاحباء فلم یطردوه والعاصی اذا دخل فی
داخل شد درمیان دوستان پس نراندند ویرا و گنهگاران چون داخل شد در
کهف التوحید مدة خمسین سنة فکیف اطرده عن الرحمة
پناه توحید مدت پنجاه سال پس چگونه برانم اورا از رحمت
یوم القیمة واسم الکلب زائل عنه ویسمونه فراوان وقیل
روز قیامت و نام سگ دور شود ازوی و نامند اورا فراوان و گفته شده

عشرة من الحیوان فی الجنة

حرمان وقیل قطمیر ویکون لونه اصفر وقیل یؤتی بعالم
حرمان و گفته شد قطمیر و باشد رنگ او زرد و گفته شده آورده شود عالمی را
یوم القیمة من علماء امة محمد صلی الله علیه واله وسلم
روز قیامت از علماء امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم
فیقف بین یدی الله فیقول الله تعالی یا جبرائیل خذ بیده
پس استاده شود آن عالم در پیش خدا تعالی پس فرماید خدایتعالی ای جبرائیل بگیر دست این عالم را
واذهب به الی النبی صلی الله علیه واله وسلم فیاخذ جبرائیل
و ببر ویرا بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس بگیرد جبرائیل
بیده ویاتی به الی النبی صلی الله علیه واله وسلم وهو
دست ویرا و بیارد بوی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آنحضرت باشد
علی شاطئ الحوض یسقی الناس بالانیة فیقوم النبی صلی الله
بر کناره حوض کوثر می نوشاند مردم را بظرف های آب خوردن پس بایستد پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم ویسقی العالم بکفه فیقول الناس یا رسول
علیه و آله وسلم و بنوشاند عالم را بکف دست خود پس گویند مردم ای رسول
الله تسقینا بالانیة وتسقی العالم بکفك فیقول نعم لان الناس
خدا می نوشانی ما را بظرف و می نوشانی عالم را بکف دست خود پس فرماید آری زیرا که مردم
کانوا مشتغلین فی الدنیا بالتجارات والعالمون مشتغلون
بودند مشغول در دنیا بتجارت ها و عالمان مشغول بودند
بالعلم قال الفقیه ابو اللیث السمرقندی افضل الاعمال
بعلم گفت فقیه ابو اللیث سمرقندی رح افضل عملهای نیک
موالات الاولیاء ومعادات الاعداء وعلی هذا جاء
دوستی کردن با دوستان خدا و دشمنی کردن با دشمنان خدا و بنا برین آمده
فی الخبر ان موسی علیه السلام ناجی ربه فقال له الرب
در خبر که بتحقیق موسی علیه السلام مناجات کرد برب خود را پس فرمود رب او
هل عملت لی قط قال الهی صلیت وصمت وحمدت لك و
آیا عمل کردی برای من گاهی گفت ای معبود من نماز خواندم و روزه داشتم و حمد گفتم ترا
تصدقت لاجلك وسبحت لك وحججت لك وقرءت لك کتابك
صدقه دادم برای تو و تسبیح گفتم مر ترا و حج کردم مر ترا و خواندم برای تو کتاب تو
وذکرتك قال الله تعالی یموسی اما الصلوة فلك برهان
و ذکر کردم ترا فرمود خدایتعالی ای موسی هرچه نماز است پس ترا دلیل ایمان است

فضیلة علماء العاملین

وأما الصوم فلك جنة وأما الصدقة فلك ظل وأما التسبيح
و هرچه روزه است پس ترا سپر است از آتش و هرچه صدقه است پس ترا سایه است در قیامت و هرچه تسبیح است
فلك أشجار في الجنة وأما قراءتك كتابي فلك حور وقصور
پس ترا درختان میوه دار است در جنت و هرچه خواندن تست کتاب مرا پس ترا حور و کوشکها در جنت است
وأما ذكرك فنور لك فهذا كله لك يا موسى فأي عمل عملت
و هرچه ذکر تست پس نور است ترا پس این همه تراست ای موسی پس کدام عمل کردی خاص
لي فقال دلني يا رب على عملك فقال الله تعالى يا موسى هل
مرا پس گفت موسی راه بنما مرا ای رب من بر عمل برای تو پس فرمود خدا تعالی ای موسی آیا
واليت أوليائي قط وهل عاديت أعدائي قط فعلم موسى ع
دوستی کردی با دوستان من گاهی و آیا دشمنی کردی با دشمنان من گاهی پس دانست موسی ع
أن أفضل الأعمال الحب في الله والبغض في الله ثم يقضي بين
که به تحقیق بهترین عملها همین محبت کردن است در راه خدا و دشمنی کردن است در راه خدا پس از ان حکم کند خدا تعالی در میان
الخلائق إذا وقفوا بين يدي رب العلمين فيقال أين أصحاب
مخلوق چون استاده شوند در پیش پروردگار عالمیان پس گفته شود کجایند صاحبان
المظالم فينادون رجلا فيؤخذ من حسناته ويدفع إلى من
مظلمه ها پس آواز کنند فرشتگان شخصی را پس گرفته شود از حسنات وی و داده شود بکسیکه
ظلمه يوم لا دينار ولا درهما فلا يزال يستوفون حسناته
ظلم کرده بروی روزیکه نه دینار باشد و نه درهم پس همچنین تمام بگیرند حسنات اورا
حتى لا يبقى حسنة فيؤخذ من سيئاته فرد عليه فإذا فرغ
تا آنکه باقی نماند یک حسنه وی پس از آن گرفته شود از گناهان مظلوم پس رد کرده شود بر ظالم پس چون فارغ شود آن ظالم
من حسناته يقال له ارجع إلى أمك الهاوية فإنه لا ظلم اليوم
از حسنات خود گفته شود ویرا بازبرد بسوی مادر خود هاویه پس به تحقیق نیست ظلم امروز
إن الله سريع الحساب يعني سريع المجازات وعلى هذا في الخبر
به تحقیق خدا شتاب حساب گیرنده است یعنی شتاب جزا دهنده است و بنا بر این در خبر است
أوحى الله تعالى إلى موسى قل لقومك افعلوا خصلة واحدة
که وحی فرستاده خدا تعالی بسوی موسی ع اینکه بگو مر قوم خود را که کنند کار نیک یک را
أدخلهم الجنة قال وما هي قال أن يرضوا خصماءهم قال إلهي
تا داخل کنم ایشان را بجنت گفت موسی چیست آن کار فرمود اینکه راضی کنند خصومت کنندگان خود را گفت ای معبود من
إن كانوا قد ماتوا قال الله تعالى يا موسى فإني حي لا أموت
اگر باشند آن خصومت کنندگان مرده چه باید کرد فرمود خدا تعالی ای موسی ع پس بتحقیق من زنده ام که نمیرم

فليرضوني قال كيف يرضونك قال الله تعالى بأربعة أشياء
پس باید که راضی کنند مرا گفت موسی ع چگونه راضی کنند ترا فرمود خدا تعالی کنند مرا بچهار چیز
بندامة القلب والاستغفار باللسان ودموع العين وخدمة
به پشیمانی دل از ان ظلم و بطلب مغفرت بزبان و باشکهای چشم و بخدمت
الجوارح

باب ٢٨ في ذكر قرب الجنة

قال الله تعالى وأزلفت
اعضا باب ٢٨ در ذکر نزدیک شدن جنت فرمود خدا تعالی و نزدیک کرده شود
الجنة للمتقين وبرزت الجحيم للغاوين وفي الخبر إذا كان
جنت برای متقیان و ظاهر کرده شود دوزخ برای گمراهان و در خبر است چون شود
يوم القيمة يقول الله تعالى يا جبرائيل قرب الجنة للمتقين
روز قیامت فرماید خدا تعالی ای جبرائیل ع نزدیک کن جنت را برای متقیان
وبرز الجحيم للغاوين فيقرب الجنة إلى يمين العرش والجحيم
و ظاهر کن دوزخ را برای گمراهان پس نزدیک کرده شود جنت بجانب راست عرش و دوزخ
إلى يسار العرش ثم يمد الصراط على النار وينصب الميزان
بجانب چپ عرش پس از ان کشیده شود پل صراط بر آتش دوزخ و استاده شود میزان
ثم يقول الله أين صفيي آدم وأين خليلي إبراهيم
پس از ان فرماید خدا تعالی کجاست برگزیده من آدم ع و کجاست خلیل من ابراهیم ع
وأين كليمي موسى وأين روحي عيسى وأين حبيبي محمد
و کجاست کلیم من موسی ع و کجاست روح من عیسی ع و کجاست حبیب من محمد ع
المصطفى فيقفوا عن يمين الميزان ثم يقول الله تعالى يا رضوان
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم استاده شوید از جانب راست میزان پس فرماید خدا تعالی ای رضوان
افتح أبواب الجنان ويا مالك افتح أبواب النيران ثم يجيء
بکشای دروازه های جنت را و ای مالک بکشای دروازه های دوزخ را پس از آن آید
ملك الرحمة مع الحلل وملك العذاب مع السلاسل والأغلال
فرشته رحمت با خلعتهای بهشت و آید فرشته عذاب با زنجیرها و طوقها
والأثواب من القطران وينادي مناد يا معشر الخلائق
و جامه ها از زفت و آواز کند آواز کننده که ای گروه مخلوق
انظروا إلى الميزان فإنه يوزن عمل فلان ابن فلان ثم
نظر کنید بسوی میزان پس به تحقیق وزن کرده میشود عمل فلان پسر فلان پس از ان
ينادي مناد يا أهل الجنة خلود لكم لا موت فيها ويا أهل النار
آواز کند آواز کننده ای اهل جنت همیشه بودن است شما را در جنت که نیست مرگ در آن و ای اهل دوزخ

خُلُودٌ لَكُمْ لَا مَوْتَ فِيهَا فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ

همیشه شمارا دردوزخ که نیست مرگ دران پس این قول خدایتعالے است وبترسان ایشان را روز افسوس

إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ **بَابٌ ٢٩ فِي ذِكْرِ أَعْظَمِ السَّاعَةِ عَلَى الْعَبْدِ** فِي الدُّنْيَا وَ

پشیمانی باب ٢٩ در ذکر بزرگترین ساعت بر بنده در دنیا و

الْآخِرَةِ فِي الْخَبَرِ إِنَّ أَعْظَمَ السَّاعَةِ تَرِدُ عَلَى الْعَبْدِ فِي الدُّنْيَا عِنْدَ خُرُوجِ رُوحِهِ

واخرت درخبرست که بتحقیق بزرگترین ساعت که وارد میشود بر بنده در دنیا نزد برآمدن روح او است

إِذَا شَخَصَتْ عَيْنَاهُ وَانْتَشَرَتْ مَنْخِرَاهُ وَتَسَاقَطَتْ شَفَتَاهُ وَاصْفَرَّتْ

چون باز ماند دو چشم او وکشاده شود سوراخهای بینی و فرو هشته شوند دو لب او و زرد شود

خَدَّاهُ وَاخْضَرَّتْ أَظْفَارُهُ وَعَرِقَ جَبِينُهُ وَاشْتَدَّتْ حَالُهُ وَأَعْضَاؤُهُ

دو رخساره او و سبز شود ناخنهاے او و عرق شود پیشانی او و سخت شود حال او و اندامهای او

وَانْعَقَدَ لِسَانُهُ وَلَا يُجِيبُ جَوَابًا وَلَا يَرُدُّ كَلَامًا وَقَدْ عَايَنَ بِمَا قَدَّمَ عَلَى

و بسته شود لسان او و گفتن نتواند جواب را و رد نتواند کرد کلام را و بتحقیق به بیند آنچه پیش فرستاده بر

مَا خَلَّفَ مِنْ أَمْوَالِهِ وَبَطَلَ مَا سَلَفَ مِنْ أَحْوَالِهِ وَاسْتَرْخَتْ مَفَاصِلُهُ

آنچه گذاشته از مال خود و باطل شود آنچه پیش بود از احوال او و سست شود بندهای او

وَانْقَطَعَتْ آمَالُهُ وَبَعُدَتْ مِنْهُ أَجْزَاؤُهُ وَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَقْرِبَاؤُهُ وَ

و منقطع شود آرزوهای او و دور شوند ازوی اندامهای او و جدا شوند ازوے اقرباے او و

وَدَّعَهُ الْمَلَكَانِ فَيَبْقَى مُتَحَيِّرًا قَدْ تَغَيَّرَتْ عَقْلُهُ وَيَتَمَكَّنُ الشَّيْطَانُ

ترک کنند اورا فرشتگان پس باقی ماند حیران بتحقیق متغیر شود عقل او و قادر شود شیطان

مِنِ اخْتِلَاسِهِ فَتِلْكَ السَّاعَةُ عَظِيمَةٌ عَلَيْهِ وَقَدْ أُغْلِقَ بَابُ

از ربودن ایمان وی پس این ساعت بسیار سخت است بروی و بتحقیق بسته میشوند دروازه

التَّوْبَةِ فَأَفْضَلُ مَا يَقُولُ الْعَبْدُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ كَلِمَةُ الشَّهَادَةِ

توبه بروی درانوقت پس بهتر آنچه گوید آن بنده در آن وقت کلمه شهادت است

وَأَمَّا أَعْظَمُ السَّاعَةِ تَرِدُ عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ إِذَا نُفِخَ فِي الصُّوْرِ وَ

و هرچه سخت ترین ساعت که وارد شود بر بنده در آخرت پس آن وقت است که چون دمیده شود در صور و

بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ وَتَعَلَّقَ الْمَظْلُومُ بِالظَّالِمِ وَيَكُونُ الشُّهُودُ

برانگیخته شود آنچه در قبورست و آویزد مظلوم بظالم و باشند گواهان

الْمَلَائِكَةُ وَالسَّائِلُ هُوَ اللهُ تَعَالَى وَالْعَذَابُ فِي جَهَنَّمَ وَالنَّعِيمُ

فرشتگان از نویسنده اعمال و باشد سوال کننده خدایتعالے و باشد جزای بدی عذاب در جهنم و جزا نیکی

فِي الْجَنَّةِ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى

در جنت و بنهند هر صاحب حمل حمل خود را و بینی مردم را مست

وماهم

وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللهِ شَدِيدٌ وَتَرَى الْوِلْدَانَ شِيبًا

ونیستند ایشان مست ولیکن عذاب خدا سخت است و بینی کودکان را پیر شده

فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ اللهُ تَعَالَى إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً

در آن روز فرموده خدایتعالے نیست آن ساعت مگر یک آواز سخت

الْآيَةَ وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا وَسِيقَ الَّذِينَ

تا آخر آیت و رانده شوند آنانکه کافر شده اند سوی دوزخ گروه گروه و رانده شوند کسانیکه

اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا وَيُقَالُ يَشْهَدُ عَلَيْكَ سَبْعَةُ شُهُودٍ

ترسنده از رب ایشان بسوی جنت گروه گروه و گفته شود که گواهی دهند بر تو هفت گواه یک از آن

الْمَكَانُ قَالَ اللهُ تَعَالَى يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا وَالزَّمَانُ كَمَا جَاءَ

مکان فرموده است خدایتعالے آن روز تقریر کند زمین قصه های خود را و دیگر گواه زمان باشد چنانکه آمده

فِي الْخَبَرِ وَيُنَادِي الزَّمَانُ كُلَّ يَوْمٍ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَى مَا

در خبر و آواز میکند زمان هر روز که من روز جدیدم و من بر آنچه

تَعْمَلُ شَهِيدٌ وَاللِّسَانُ قَالَ اللهُ تَعَالَى يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ

عمل میکنی گواه ام و دیگر گواه زبان است فرموده خدایتعالے روزیکه گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان

وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ وَالْمَلَكَانِ قَالَ اللهُ تَعَالَى وَإِنَّ عَلَيْكُمْ

و دستهای ایشان و پایهای ایشان و دیگر گواهان دو فرشته باشند فرموده است خدایتعالے و هر آئینه بر شما

لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ وَالدِّيوَانُ قَالَ

گماشته شده اند نگهبانان گرامی قدر میدانند آنچه میکنید و دیگر گواه عمل نامه بود فرموده است

اللهُ تَعَالَى هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ وَالرَّحْمَنُ قَالَ اللهُ

خدایتعالے این کتاب ماست سخن گوید بر شما براستی و دیگر گواه رحمن است فرموده است خداے

تَعَالَى إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا فَكَيْفَ يَكُونُ حَالُكَ يَا عَاصِي بَعْدَ مَا

تعالے مگر هستیم بر شما گواه پس چگونه باشد حال تو ای عاصی بعد از آنکه

شَهِدُوا عَلَيْكَ هَؤُلَاءِ الشُّهُودُ **بَابٌ ٣٠ فِي ذِكْرِ نَظَائِرِ الْكُتُبِ**

گواهی دادند بر تو این گواهان باب ٣٠ در ذکر پریدن عمل نامه ها

يَوْمَ الْقِيَمَةِ حُكِيَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

روز قیامت حکایت شده از ابی ذر رض گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه

وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَحِيفَةٌ جَدِيدَةٌ

و آله وسلم نیست هیچ یکی مگر که ویرا در هر روز عملنامه جدید است

فَإِذَا طُوِيَتْ وَلَيْسَ فِيهَا اسْتِغْفَارٌ فَهِيَ مُظْلِمَةٌ وَإِذَا طُوِيَتْ

پس چون پیچیده شود آن عملنامه و نبا شد در آن طلب مغفرت پس آن عملنامه تاریکی باشد و چون پیچیده شود

وفيهما استغفار فيهما نور يتلألؤ قال الفقيه ابو الليث السمرقندي
ودر آن استغفار بود پس در آن نور باشد که میدرخشد گفت فقیه ابو اللیث سمرقندی
ما من احد في الدنيا الا وعليه ملكان موكلان من الله
نیست هیچ یکی در دنیا مگر بروی دو فرشتگان گماشته شده اند از جانب خدای
تعالى يحفظانه ليلا ونهارا ويكتبان عليه انفاسه واعماله
تعالی که نگه میدارند اورا شب و روز و می نویسند بروی نفسهای ویرا و عملهای ویرا
خيرا وشرا وجدا وهزلا قال الله تعالى وان عليكم
از خیر و شر و قصد و مسخرگی و فرموده است خدا تعالی و هر آینه بر شما
لحافظين فيرفعان له كل يوم كتابا وكل ليلة كتابا ويجمع كل
گماشته شده نگهبان پس بالا میروند برای او هر روز عملنامه را و هر شب عملنامه را و جمع میشود هر
سنة كتبه في ليلة النصف من شعبان وقيل في ليلة القدر
سال عملنامه های او در شب پانزدهم از ماه شعبان و گفته میشود در شب قدر جمع میشود
ويطرح لغو كلامه ويجعل لكل كتاب سجله ولما جاء اجل احد
و انداخته میشود بیهوده کلام او و گردانیده میشود برای هر عملنامه قباله با مهر و چون آید اجل یکی
ووقع في النزع يجمع تلك السجلات بعضها ببعض فلما خرجت
و واقع شود در حالت نزع جمع کرده شود آن خطهای بعضی با بعضی پس چون برآید
روحه يطوى ويختم عليها وتعلق في عنقه ويجعل معه
روح او پیچیده شود آن عملنامه و مهر کرده شود بر آن و آویخته شود در گردن او و گردانیده شود با وی
في قبره وذلك قوله تعالى وكل انسان الزمنه طائره في عنقه
در قبر وی و مصداق این قول خدا تعالی است و هر انسان پیوست کرده ایم عملنامه او را در گردن وی
اي قلدناه ديوان عمله وانما خص العنق لانه موضع القلادة
ای قلاده انداخته ایم در گردن وی عملنامه ویرا و جز این نیست که خاص کرده شده گردن زیرا که موضع قلاده است
والطوق مما يزين ويشين ونخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه
و طوق است از آنچه زینت داده میشود و ظاهر کرده میشود و برداریم برای وی روز قیامت نامه که ببیند آنرا
منشورا ونقول له اقرأ كتابك الذي امليته في مظالم الدنيا
باز کشاده و بگوئیم او را بخوان عملنامه خود را آنکه نوشتی و پر کردی در ظلمهای دنیا
كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا فاذا جمع الله الخلائق في
بس است نفس تو امروز بر تو حساب کننده پس جمع کند خدا تعالی مخلوق را در
عرصات القيمة واراد ان يحاسبهم فتطاير عليهم كتبهم كتطاير الثلج
عرصات قیامت و اراده کند اینکه حساب کند ایشان را پس بپرند بر ایشان عملنامه های ایشان مانند پریدن برف

وينادي

وينادي مناد يا فلان خذ كتابك بيمينك ويا فلان خذ كتابك
و آواز کند آواز کننده ای فلان بگیر نامه خود را بدست راست خود وای فلان بگیر نامه خود را
بشمالك ويا فلان خذ كتابك من وراء ظهرك فلا يقدر احد
بدست چپ خود وای فلان بگیر نامه خود را از پس پشت خود پس نمیتواند کسی
ان يأخذ كتابه بيمينه الا السعداء والاتقياء فانهم يأخذون
اینکه گیرد نامه خود را بدست راست خود مگر نیک بختان و پرهیزگاران پس ایشان گیرند
كتابهم بايمانهم والاشقياء بشمائلهم والكفار من وراء ظهورهم
نامه خود را بدست راست خود و گیرند بدبختان نامه خود را بدست چپ خود و گیرند کافران نامه خود را از پس پشت های خود
كما قال الله تعالى فاما من اوتي كتابه بيمينه الاية وكذلك
چنانکه فرموده است خدا تعالی پس کسیکه داده شده او را عملنامه وی بدست راست وی تا آخر آیه و همچنین
الناس في المحاسبة على ثلث طبقات طبقة يحاسبون ثم يهلكون
مردم در جای حساب کردن بر سه طبقه باشند یک طبقه حساب کرده شوند پس از ان هلاک شوند
وهم الكفار وطبقة يحاسبون حسابا يسيرا وهم الاتقياء
و ایشان کفار باشند و یک طبقه حساب کرده شوند حساب آسان و ایشان متقیان باشند
وطبقة يحاسبون ويناقشون ثم ينجون وهم العصاة وفي الحديث
و یک طبقه حساب کرده شوند و سختی کرده شود با ایشان در حساب پس از ان نجات یابند و ایشان گنهگارانند و در حدیث است
عن النبي صلى الله عليه واله وسلم انه قال لا يزول
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بتحقیق آنحضرت فرمود بر نگردد
قدماك يوم القيمة بين يدي الله حتى يسأل عن عمرك فيما افنيته
دو پای تو روز قیامت از پیش روی خدا تعالی تا آنکه سوال کرده شود از عمر تو که در کدام چیز فنا کرده
وعن مالك من اين كسبته واين صرفته وتسأل عما في كتابك
و از مال تو که از کجا کسب کرده آنرا و کجا خرج کرده آنرا و سوال کرده شوی از آنچه در عملنامه نوشت
فاذا بلغ اخر الكتاب يقول الله تعالى يا عبدي كل هذه عملت
پس چون برسد آخر عملنامه فرماید خدا تعالی ای بنده من هر این عمل کرده تو
انت او ان ملئكتي زادوا عليك في كتابك قال لا يا رب ولكني
یا هر آینه فرشتگان من زیاده نوشته اند بر تو در عملنامه تو گوید نی ای رب من و لکن من
فعلت ذلك كله فيقول الله تعالى انا الذي سترتها عليك في
کرده ام آن همه را پس فرماید خدا تعالی من آنم که پوشیده ام آن همه را بر تو در
الدنيا وانا اغفرها لك اليوم فاذهب فاني قد غفرتها وهذا من
دنیا و من بیامرزم آن همه را برای تو امروز پس برو بتحقیق آمرزیدم آن همه را و این حال کسی باشد

يُناقش في الحساب ثم ينجو بفضل الله تعالى واما الذي يحاسب
و سختی کرده شود حساب پس از ان خلاص شود بفضل خدا تعالی واما آنکه حساب کرده شود

حسابا يسيرا فهو من جملة الذين قال الله تعالى فاما من اوتي
حساب آسان پس آنکس از زمره آنهاست که فرموده است خدا تعالی درشان آنها پس هر داده شد

كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا فسئل عن النبي
نامهٔ اعمال او بدست راست او پس زود حساب کرده شود حساب آسان پس سوال کرده شد از پیغمبر

صلى الله عليه وآله وسلم ما الحساب اليسير قال ينظر الرجل
صلی الله علیه و آله و سلم که چیست حساب آسان فرمود اینکه نظر کند مرد

في كتابه فيتجاوز عنه ويقال مثل محاسبة الله تعالى مع
در عملنامهٔ خود پس تجاوز کرده شود از او و گفته میشود که مثال حساب کردن خدا تعالی با

المؤمنين يوم القيمة كمعاملة يوسف عليه السلام مع
مؤمنان روز قیامت مانند معامله یوسف علیه السلام با

اخوته حيث قال لهم لا تثريب عليكم اليوم فكذلك يقول الله
برادران او باشد آنوقت که گفت یوسف مرایشانرا نیست سرزنش برشما امروز پس همچنین فرماید خدای

تعالى يا عبادي هل علمتم ما فعلتم حين جئتم فلا يقولون في
تعالی ای بندگان من آیا دانستید شما آنچه شما کردید وقتیکه آمدید پس نگویند ایشان در

جواب هذا الخطاب علمنا ما فعلنا فانه لا طاقة لهم في جواب
جواب این خطاب که دانستیم آنچه کردیم زیراکه بتحقیق نیست طاقت ایشانرا در جواب

هذا الخطاب وفي الخبر انه لما اراد الله محاسبة الخلائق ينادي
این خطاب و در خبر است که چون اراده کند خدا حساب کردن را با مخلوق آواز کند

مناد من قبل الله تعالى اين النبي الهاشمي القريشي فيعرض
آواز کننده از جانب خدا تعالی که کجاست پیغمبر هاشمی قریشی پس حاضر شود

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ويحمد الله ويثني عليه
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حمد گوید خدا را و ثنا گوید بروی

فيتعجب مجموع الخلائق منه فيسأل ربه ان لا يفضح امته
پس تعجب کنند همه مخلوق از حمد و ثنا او پس سوال کند آنحضرت رب خود را که فضیحت نکند امت او را

فيقول الله تعالى اعرض امتك يا محمد فيعرض فيقوم كل واحد
پس فرماید خدا تعالی حاضر کن امت خود را ای محمد پس حاضر کند پس بایستند هر یک

فوق قبره حتى يحاسبه الله تعالى فمن يحاسب حسابا يسيرا
بالای قبر خود تا آنکه حساب کند او را خدا تعالی پس کسیکه حساب کرده شود حساب آسان

لا يغضب الله عليه ويجعل سيئاته داخل صحيفته وحسناته في
غضب نکند خدا بروی و گرداند بدیهای او را اندرون عملنامهٔ او و نیکیهای او را در

ظاهر صحيفته ويوضع على راسه تاج مكلل بالدر والجواهر
ظاهر عملنامه و نهاده شود بر سر او تاج از طلا نشانده شده بمروارید و جواهر

ويلبسه سبعين حلة ويعطي له ثلثة اسورة سوار من
و بپوشانند او را هفتاد خلعت و عطا کنند او را سه دست برنجن یکدست برنجن از

الذهب وسوار من الفضة وسوار من اللؤلؤ فيرجع الى
طلا بود و یکدست برنجن از نقره و یکدست از مروارید بود پس بازگردد بسوی

اخوته المؤمنين فلا يعرفونه من جماله وكماله ويكون بيمينه
برادران خود که مؤمنان اند پس نشناسند او را از غایت حسن او و کمال او و باشد بدست راست او

كتابه وفيه جميع حسناته والبراءة من النار مع الخلد في
عملنامهٔ او و در آن همه نیکیهای وی و رهائی وی از دوزخ نوشته بود با همیشه بودن در

الجنة فيقول لهم اتعرفونني انا فلان ابن فلان قد اكرم
جنت پس گوید مر برادران خود را آیا می‌شناسید مرا من فلان پسر فلانم هر آئینه گرامی کرد

الله لي وبرءني من النار وخلدني في دار الجنان فكذلك
خدا تعالی مرا و رها کرد مرا از آتش و همیشگی داد مرا در جنت پس همچنین است

قوله تعالى فاما من اوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا
فرموده خدا تعالی پس هر که داده شد عملنامه وی بدست راست وی پس زود حساب کرده شود حساب

يسيرا وينقلب الى اهله مسرورا ومنهم من يؤتى كتابه
آسان و بازگردد بسوی اهل خود شادان و بعضی از ایشان کسی است که داده شود عملنامه وی

بشماله ويجعل كل حسنة عملها في باطن كتابه وكل سيئة
بدست چپ وی و گردانیده شود هر نیکی که کرده است آنرا در اندرون عملنامهٔ او و هر بدی که

عملها في ظاهر كتابه ويكون له عذاب شديد وذلك للكفار
کرد آنرا گردانیده شود در عملنامهٔ او و باشد وی را عذاب سخت و این حال باشد برای کافران

لان الحسنات مع الكفر لا حساب لها ولا منفعة وذلك من
زیراکه نیکیها را با کفر نیست حساب و قدر آنها را و نه منفعت آنها را و این از

صفات الكفرين ويجد اسنانه مثل جبل احد وقبيس
صفات کافران است و یابد کافر دندانهای خود را مانند کوه احد و قبیس

وهما جبلان بمدينة ومكة ويكون على راسه تاج من النار ويلبس حلة
و این دو کوه اند یکی احد در مدینهٔ منوره است و دیگر در مکهٔ معظمه باشد بر سر آن کافر تاج از آتش و بپوشانند او را جامه

مِنَ النُّحَاسِ الذَّائِبِ وَيُقَلَّدُ عَلَى عُنُقِهِ جَبَلٌ مِنْ كِبْرِيتٍ وَيَشْتَعِلُ
از آتش مس گداخته و آویخته شود بر گردن او کوهی از گوگرد و مشتعل شود

فِي النَّارِ وَيُغَلُّ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ وَيَسْوَدُّ وَجْهُهُ وَتَزْرَقُّ
در آتش و زنجیر کرده شود دو دست او تا گردن او و سیاه شود روی او و سبز شود

عَيْنَاهُ فَيَرْجِعُ إِلَى إِخْوَانِهِ الْكَافِرِينَ فَإِذَا رَأَوْهُ فَزِعُوا مِنْهُ وَ
چشمان او پس باز گردد بسوی برادران کافران خود پس چون ببینند او را بترسند از او و

يَفِرُّونَ مِنْهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَقُولَ أَنَا فُلَانُ ابْنُ فُلَانٍ ثُمَّ
بگریزند از وی و نه شناسند او را تا آنکه گوید وی من فلان پسر فلان ام پس

يَجُرُّونَهُ عَلَى وَجْهِهِ إِلَى النَّارِ فَهَؤُلَاءِ الْكُفَّارُ الَّذِينَ يُؤْتَى كِتَابُهُمْ
بکشند او را بر روی وی بسوی آتش پس این گروه کافران باشند آنانکه داده شود عملنامه ایشان

بِشِمَالِهِمْ فَلَا يَأْخُذُونَهَا بِشَمَائِلِهِمْ وَلَكِنْ يَأْخُذُونَهَا مِنْ وَرَاءِ
بدست چپ ایشان پس نگیرند ایشان عملنامه را بدستهای چپ ایشان و لکن بگیرند آنرا از پس

ظُهُورِهِمْ عَلَى مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
پشت های ایشان بنا بر آنچه روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله

وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْكَافِرَ إِذَا دُعِيَ لِلْحِسَابِ بِاسْمِهِ فَيَتَقَدَّمُ
و سلم که هر آینه فرمود بتحقیق کافر چون خوانده شود برای حساب بنام او پس پیش شود

مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الْعَذَابِ وَيَنْشَقُّ صَدْرُهُ وَيُخْرِجُ يَدَهُ الْيُسْرَى
فرشته از فرشتگان عذاب و پاره کند سینه او را و بر آورد دست چپ او را

مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ثُمَّ يُعْطِيهِ كِتَابًا بِشِمَالِهِ
از پس پشت وی در میان دو دوش وی پس از آن دهد او را عملنامه وی بدست چپ وی

بَابُ ۳۱
باب ۳۱

فِي ذِكْرِ نَصْبِ الْمِيزَانِ وَصِفَتِهِ رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ
در ذکر استاده کردن میزان و صفت او روایت شده از ابن عباس رض که بتحقیق وی گفت

يُنْصَبُ الْمِيزَانُ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَلَهُ عَمُدٌ وَطُولُ كُلِّ عَمُودٍ مِنْهَا مَا بَيْنَ
استاده کرده شود میزان روز قیامت و مر او را عمودها باشند و درازی هر عمود از آن ما بین

الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَكِفَّةُ الْمِيزَانِ كَطِبَاقِ الدُّنْيَا فِي طُولِهَا وَعَرْضِهَا
مشرق و مغرب باشد و کفه میزان مانند پهنائی دنیا باشد در طول و عرض آن

مَعَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيُوضَعُ إِحْدَى الْكِفَّتَيْنِ عَنْ يَمِينِ
با آسمانها و زمین و نهاده شود یک پله از آن از جانب راست

الْعَرْشِ وَهِيَ كِفَّةُ الْحَسَنَاتِ وَالْأُخْرَى عَنْ يَسَارِهِ وَهِيَ كِفَّةُ
عرش و این پله حسنات شود و نهاده شود دیگر پله از جانب چپ عرش و این پله

السيئات

السَّيِّئَاتِ وَبَيْنَ الْمَوَازِينِ كَرُؤُوسِ الْجِبَالِ مِنْ أَعْمَالِ الثَّقَلَيْنِ
سیئات بود و در میان میزان مانند کوهها باشد از عملهای جن و انس

مَمْلُوَّةٌ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ
پر باشد از نیکی ها و بدیها در روزیکه باشد مقدار او پنجاه

أَلْفَ سَنَةٍ قَالَ يُؤْتَى بِرَجُلٍ مَعَهُ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ سِجِلًّا طُولُ
هزار سال گفت ابن عباس رض آورده شود شخصیکه با وی باشد نه و نود نامه درازی

كُلِّ سِجِلٍّ مَدُّ بَصَرِهِ فِيهَا خَطَايَاهُ وَذُنُوبُهُ فَيُوضَعُ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ
هر نامه بمقدار درازی دیدن چشم بود در آن نوشتی باشد خطاها و گناهان وی پس نهاده شود آن نامه ها در پله میزان

وَيُخْرَجُ لَهُ قِرْطَاسٌ مِثْلُ الْأَنْمُلَةِ فِيهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ
و بر آورده شود برای وی کاغذی مثل انگشتی در آن نوشته بود گواهی اینکه نیست معبود مگر خدا و هر آینه

مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ فَيُوضَعُ فِي كِفَّةٍ أُخْرَى فَتَرْجَحُ بِذَلِكَ عَلَى
محمد بنده اوست و فرستاده اوست پس نهاده شود این کاغذ کلمه شهادت در پله دیگر پس گران شود این پله بسبب آن کاغذ کلمه شهادت بر

ذُنُوبِهِ كُلِّهَا وَعَلَى هَذَا يَدُلُّ قَوْلُهُ تَعَالَى فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ
گناهان همه وی و بر این دلالت میکند قول خدایتعالی پس هر که گران شد میزان عمل او

مَعْنَاهُ رَجَحَتْ مَوَازِينُ الْحَسَنَاتِ بِالْخَيْرِ وَالطَّاعَةِ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ
پس معنایش وی اینست که گران شد پله های حسنات بعملهای نیک و طاعت پس آنکس در عیش

رَاضِيَةٍ يَعْنِي عِيشَةً فِي الْجَنَّةِ يَرْضَاهُ ثُمَّ قَالَ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ
پسندیده باشد یعنی او را عیش باشد در جنت که پسند کند آنرا پس از آن فرمود هر که سبک باشد

مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ
پله های حسنات وی پس جای ماندن آن شخص هاویه باشد و چه چیز مطلع کرد ترا که چیست هاویه آتشی است افروخته

بَابُ ۳۲ فِي ذِكْرِ الصِّرَاطِ
بَابُ ۳۲ فِي ذِكْرِ الصِّرَاطِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
باب ۳۲ در ذکر صراط فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ لِلنَّارِ جِسْرًا وَهُوَ الصِّرَاطُ عَلَى مَتْنِ جَهَنَّمَ
هر آینه خدایتعالی آفرید برای دوزخ پل را و آن صراط است بر پشت دوزخ

مَدْحَضَةٌ مَزْلِقَةٌ وَجَعَلَ عَلَيْهِ سَبْعَ قَنَاطِيرَ كُلُّ قَنْطَرَةٍ مِنْهَا
جای لغزیدن و افتادن است و گردانیده است بروی هفت پلها هر پل از آن

مَسِيرَةُ ثَلٰثِ أَلْفِ سَنَةٍ أَلْفٌ مِنْهَا صُعُودٌ وَأَلْفٌ مِنْهَا هُبُوطٌ وَأَلْفٌ
مسافت سه هزار سال راه است یکهزار سال از آن بالا رفتن است و هزار سال از آن فرود آمدن است و هزار سال

مِنْهَا اسْتِوَاءٌ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ وَأَظْلَمُ مِنَ اللَّيْلِ
از آن برابر رفتن است باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر و سیاه تر است از شب

وكان عليها شعب كالرماح الطوال محدد السنان ويحبس العبد
و باشد بر آن پل شاخها مانند نیزه‌های کلان تیز نوک و بند کرده شود بنده

في كل قنطرة ويسأل عما أمر الله تعالى فالأول يحاسب فيه
در هر پلی از آن پلها و سوال کرده شود از آنچه امر کرده خدای تعالی پس اول حساب کرده شود دروی

عن الإيمان فإذا أسلم من الكفر والرياء نجاه الله تعالى وإلا
از ایمان پس چون سلامت باشد آن بنده از کفر و ریا نجات دهد او را خدای تعالی و الا

يتردى في النار والثاني عن الصلوة والثالث عن الزكوة
نگون افتد در دوزخ و دویم حساب کرده شود از نماز و سیوم از زکوة

والرابع عن الصوم والخامس عن الحج والعمرة والسادس عن
و چهارم از روزه و پنجم از حج و عمره و ششم از

الوضوء وغسل الجنابة والسابع عن بر الوالدين وصلة الرحم
وضو و غسل جنابت و هفتم از نیکی مادر و پدر و صله رحم

والمظالم فإن نجا من المذكورات جاوز وأفلح وإلا يتردى
و ظلمها پس اگر نجات یافت ازین چیزها که ذکر کرده شد بگذرد و رستگار شود و اگر نه سرنگون افتد

في النار قال وهب بن منبه أن رسول الله صلى الله عليه
در دوزخ گفت وهب بن منبه که هر آینه رسول خدا صلی الله علیه

وآله وسلم ينادي في جميع الجسور يا رب أمتي أمتي فيركب
و آله و سلم آواز کند در همه پلها ای پروردگار من امت من امت من پس سوار شوند

الخلائق الجسر حتى يركب بعضهم بعضا والجسر تضطرب
مخلوق پل را تا آنکه سوار شوند بعضی از ایشان بعضی را و پل می جنبید جنبیدن

كالسفينة في البحر يوم الريح العاصف فينجون ويعبر من
مانند کشتی در دریا روزیکه باد سخت تیز باشد پس روان شود و عبور کند کسیکه

نجا الزمرة الأولى كالبرق اللامع الخاطف والزمرة الثانية
نجات یافت گروه اول بگذرد مانند برق درخشنده چشم خیره کننده و گروه دویم بگذرند

كالريح المارة العاصفة والزمرة الثالثة كالطيور المسرعة
مانند باد گذرنده سخت تیز و گروه سیوم بگذرند مانند مرغان تیز

والزمرة الرابعة كالفرس الجواد والزمرة الخامسة كالرجل
و گروه چهارم بگذرند مانند اسپ تیز رفتار و گروه پنجم بگذرند مانند پیاده

الماشي المسرع والزمرة السادسة كالرجل الماشي النحيف والزمرة
رونده و جلد و گروه ششم بگذرند مانند شخص رونده لاغر و گروه

السابعة

السابعة كالبختي المسرعة والزمرة الثامنة كالمرأة الحاملة
هفتم بگذرند مانند شتر تیز و گروه هشتم بگذرند مانند زن حامله

والزمرة التاسعة كالأسد اللاحق والزمرة العاشرة
و گروه نهم بگذرند مانند شیر که بر پایان خود جستنده باشد و گروه دهم

يقفون على الصراط ولا يقدرون أن يجوزوا ويعبروا
بایستند بر صراط و نتوانند اینکه بگذرند و عبور کنند

فبعضهم يمرون قدر يوم وليلة وبعضهم قدر شهر و
پس بعضی از ایشان بگذرند در مقدار یکروز و شب و بعضی از ایشان در مقدار یکماه و

بعضهم قدر سنة أو سنتين وبعضهم قدر ثلثة سنين
بعضی از ایشان در مقدار یکسال و دو سال و بعضی از ایشان در مقدار سه سال بگذرند

ولا يزال كذلك حتى يكون آخر من يمر على الصراط بقدر
و پیوسته همچنین باشد تا آنکه باشد آخر کسیکه بگذرد بر صراط در مقدار

خمس وعشرين ألف سنة وروي أن الناس يجوزون و
بیست و پنج هزار سال و روایت شده که بتحقیق مردم میروند و

يمرون على الصراط وكان النيران من تحت أقدامهم وفوق
میگذرند بر صراط و باشد آتش دوزخ از زیر قدمهای ایشان و بالای

رؤوسهم وعن أيمانهم وعن شمائلهم وعن خلفهم ومن قدامهم
سرهای ایشان و از جانب راست ایشان و از جانب چپ ایشان و از پس ایشان و از پیش ایشان

فذلك قوله تعالى وإن منكم إلا واردها كان على ربك
پس مصداق این قول خدای تعالی است و نیست از شما کسی مگر گذرنده بر دوزخ است این وعده بر پروردگار تو

حتما مقضيا ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظلمين فيها جثيا والنار
لازم مقرر گردیده شده پس برهانیم متقیان را و بگذاریم ظالمان را در آنجا بزانو درافتاده و آتش

تأكل أمعاءهم وجلودهم وتعمل في أجسادهم وجلودهم
بخورد روده‌های ایشان را و پوست‌های ایشان را و عمل کند در بدن‌های ایشان و پوستهای ایشان

ولحومهم حتى أنهم يصيرون كالفحم الأسود ومنهم من يجوزها
و گوشتهای ایشان تا آنکه ایشان گردند مانند انگشت سیاه و بعضی از ایشان کسی باشد که بگذرد بر صراط

ولا يخشى شيئا من أهوالها ولا ينال بشيء من نيرانها حتى إذا
و نمیترسد چیزیرا از ترسانیدنهای وی و نرسد بچیزی از آتش وی تا آنکه چون

جاوزها يقول الذي لم يخش ولا يخشى أين الصراط يقال له
بگذرد از آن گوید آنکه نترسید و نمی ترسد کجاست صراط گفته شود برای او

قد جاوزته من غير مشقة برحمة الله تعالى وقد جاء في الخبر
هر آئینه گذشتی ازان بغیر از مشقت برحمت خدا یتعالی و هر آئینه آمده در خبر که

إنه يأتي قوم ويقفون على الصراط ويقولون قد كنا نخاف
بتحقیق آید قومے و بایستند بر صراط و گویند هر آئینه بودیم ما که می ترسیدیم

من النار ولا يتجاسرون بالمرور عليه فيبكون فيأتي جبرئيل
از آتش و دلیری نکنند آن قوم بگذشتن بر صراط پس بگریند پس آید جبرئیل

ويقول ما منعكم أن تعبروا الصراط فيقولون إنا نخاف من النار
و گوید چه چیز منع کرد شمارا ازینکه بگذرید بر صراط پس گویند ایشان ما یان میترسیم از آتش

فيقول جبرئيل إذا استقبلتم في الدنيا بحرا كيف كنتم تعبرون
پس گوید جبرئیل علیه السلام چون بپیش روی شما می آمد در دنیا دریا چگونه بودید که میگذشتید از آن

فيقولون بالسفن فيأتي الملئكة بالمساجد التي صلوا فيها بهيئة
پس گویند بر کشتیها میگذشتیم از دریا پس آرند فرشتگان آن مساجد را که نماز میخواندند در آن بصورت

السفينة فيجلسون عليها ويعبرون الصراط فيقولون لهم هذا
کشتی پس بنشینند بر آن و بگذرند از صراط پس گویند فرشتگان آن قوم را این کشتیها

مساجدكم التي صليتم فيها بجماعة وفي الخبر إن الله تعالى
مسجدهای شما که نمازے خواندید در آن بجماعت و در خبرست که هر آئینه خدا یتعالی

يحاسب عبدا فيترجح سيئاته على حسناته فيأمره الله تعالى
حساب کند با بنده پس غالب شود بدیهای وی بر نیکیهای وی پس امر کند ویرا خدا یتعالی

إلى النار فإذا ذهب به يقول الله لجبرائيل أدرك عبدي
بسوی آتش پس چون برند اورا باتش فرماید خدا یتعالی جبرئیل را بگیر بنده مرا

واسأله هل جلست في الدنيا مع العلماء فأغفر له بشفاعتهم
و سوال کن اورا آیا گاهے نشستی تو در دنیا با علما پس بیامرزم اورا بشفاعت ایشان

فيسأله فيقول لا فيقول يا رب أنت تعلم بحال عبدك فيقول
پس سوال کند جبرائیل اورا پس گوید نی پس گوید جبرائیل ای پروردگار من تو دانائی بحال بنده خود پس گوید

الله تعالى فاسأله هل أحببت عالما فيسأله فيقول العبد
خدا یتعالی جبرائیل را سوال کن اورا آیا دوست داشتی عالم را پس سوال کند اورا جبرئیل پس گوید آن بنده

لا فيقول الله تعالى فاسأله هل جلست على مائدة مع العالم
نی پس فرماید خدا یتعالی پس سوال کن اورا آیا نشستی بر طعامی با عالمے

في الدنيا قط فيسأله فيقول لا فاسأله هل سكنت في
در دنیا گاہے پس سوال کند جبرائیل اورا پس گوید نی پس فرماید خدا سوال کن اورا آیا سکونت کرده در

مسکن

مسكن يسكن فيه عالم فيسأله فيقول لا فيقول الله تعالى
مسکنی که سکونت کرده باشد در آن عالم پس سوال کند اورا پس گوید نے پس فرماید خدا یتعالی

فاسأله هل سميت ولدك اسما يشبه باسم عالم فإن وافق اسم
پس سوال کن اورا آیا نام نهاده پسر خود را نامیکه مشابه باشد بنام عالم پس اگر باشد نام

ولده باسم عالم فاغفر له فيسأله فإن لم يوافق فيه فيقول الله
پسر او بنام عالمے پس بیامرزم اورا پس سوال کند اورا پس اگر برابر باشد در نام پس فرماید خدای

تعالى لجبرائيل فاسأله هل أحببت رجلا يحب العلماء فيسأله
تعالی جبرائیل را که سوال کن اورا آیا دوست داشتی شخصے راکه دوست میداشت علما را پس سوال کند اورا

فيقول نعم فيقول الله تعالى لجبرائيل خذ بيده وأدخله
پس گوید آری پس فرماید خدا یتعالی جبرائیل را بگیر دست اورا و داخل کن اورا

الجنة فإن هذا الرجل كان في الدنيا يحب رجلا وهو يحب
در جنت پس هر آئینه این شخص بود در دنیا که دوست میداشت شخصے راکه او دوست میداشت

العلماء وعلى هذا جاء في الخبر أنه يحشر الله يوم القيمة مساجد
علما را و بنا برین آمده در خبر که هر آئینه برانگیزاند خدا روز قیامت مسجدهاے

الدنيا كأنها بخت أبيض قوائمها من العنبر وأعناقها من الزعفران
دنیارا مشابه بصورت شتران سفید که پایهای آنها از عنبر باشند و گردنهای آنها از زعفران باشند

ورؤسها من المسك وظهورها من الزبرجد الأخضر يركبها
و سرهای شان از مشک باشند و پشتهای شان از زبرجد سبز باشند سوار شوند بر آنها

الجماعة والمؤذنون يقودونها باللجام والأئمة يسوقونها
نمازخوانان بجماعت و موذنان میکشند آنهارا بلگامها و امامان مسجد میرانند آنهارا

فيعبرون في عرصات القيمة فيقال هؤلاء من الملئكة
پس بگذرند در عرصات قیامت پس گفته شود که این جماعت از فرشتگان

المقربين أو من الأنبياء المرسلين فينادي مناد يا أهل القيمة
مقرب اند یا از پیغمبران مرسل اند پس آواز کند آواز کننده ای اهل قیامت

ما هؤلاء من الملئكة المقربين ولا من الأنبياء المرسلين
نیستند ایشان از فرشتگان مقرب و نه از پیغمبران مرسل

بل هؤلاء أمة محمد صلى الله عليه وآله وسلم الذين حفظوا
بلکه ایشان اند امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم آنانکه محافظت کرده اند

خمس صلوات بالجماعة ويقال إن الله تعالى خلق ملكا يقال
پنجگانه نماز را بجماعت و گفته میشود هر آئینه خدا یتعالی آفریده فرشته که گفته میشود

لهادردائیل وله جناحان جناح بالمغرب من یاقوت حمراء
اورا دردائیل ومراورا دوبال هستند یک بال بمغرب است از یاقوت سرخ
وجناح بالمشرق من زبرجد خضراء مکللان بالدر والمرجان
ودیگر بال بمشرق است از زبرجد سبز مرصع است بمروارید و مرجان
والیواقیت ورأسه تحت العرش وقدماه تحت الارض
ویاقوت وسر او زیر عرش است ودو قدم او زیر زمین
السابعة فینادی کل لیلة من لیالی رمضان هل من داع
هفتم است پس آواز میکند آن فرشته هر شب از شب های ماه رمضان آیا اینکه آیا هست کسی دعا کننده
فیستجاب له وهل من سائل فیعطی له وهل من تائب
پس قبول شود دعای وی وآیا هست کسی سوال کننده تا داده شود ویرا وآیا هست کسی توبه کننده
فیتاب علیه وهل من مستغفر فیغفر له حتی تطلع الفجر
پس توبه قبول شود بروی وآیا هست کسی مغفرت طلب کننده پس آمرزیده شود برای وی تا طلوع فجر

باب ۳۳ فی ذکر النار

باب ۳۳ فی ذکر النار فی الخبر ان جبرائیل اتی الی النبی صلی
باب ۳۳ در ذکر آتش دوزخ در خبر است هر آئینه جبرائیل آمد سوی پیغمبر صلی
الله علیه واله وسلم فقال النبی صلعم یا جبرائیل صف لنا النار فقال
الله علیه وآله وسلم پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ای جبرائیل صفت کن برای ما آتش دوزخ را پس گفت
جبرائیل ان الله تعالی خلق النار فاوقدها الف عام حتی احمرت
جبرئیل هر آئینه خدای تعالی آفرید آتش دوزخ را پس آتش افروخت هزار سال تا آنکه سرخ شد
ثم اوقدها الف عام حتی ابیضت ثم اوقدها الف عام حتی
پس از آن آتش افروخت هزار سال تا آنکه سفید شد پس از آن آتش افروخت هزار سال تا آنکه
اسودت فهی سوداء کاللیل المظلمة لا ضوء لها ولا تطفی
سیاه شد پس آن آتش دوزخ سیاه است مانند شب تاریک نیست روشنی مراورا ونمی میرد
لهبها ولا تبرد حرها وقال مجاهد رح ان فی جهنم حیات
شعله او ونه سرد میشود گرمی او وگفت مجاهد رح هر آئینه در جهنم مارانند
کامثال اعناق البخت وعقارب کامثال البغال الدهم فیهرب
مانند گردنهای شتران وگژدمانند مانند استران سیاه پس میگریزند
اهل النار الی النار من تلک الحیات والعقارب فیاخذون
اهل دوزخ بدوزخ از آن ماران وگژدمان پس بگیرند ماران وگژدمان
بشفاههم ویکشطون ما بین شعر الراس الی الظفر فما ینجیهم
بلبهای شان را وپوست می کنند از ما بین موی سر تا ناخن پس رهائی نه شود

بالهرب الی النار وروی عن عبد الله بن حارث عن النبی
بگریختن بسوی آتش وروایت شده از عبد الله بن حارث رض از پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم ان فی النار حیات مثل اعناق الابل
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که هر آئینه در دوزخ مارانند مانند گردنهای شتر
فتلسع احدکم لسعة یجد حموتها اربعین خریفا وان فی النار
پس اگر گزد یکی شمارا گزیدنی یابد سوزش زهر او چهل سال یا فصل وهر آئینه در دوزخ
عقارب کامثال البغال الموکفة تلسع احدکم لسعة یجد
گژدمانند مانند خاطر نجران زین نهاده شود بگزد یکی شمارا گزیدنی یابد
حموتها اربعین خریفا وروی الاعمش عن یزید بن وهب عن
حرارت زهر او چهل خریف وروایت کرده اعمش از یزید بن وهب از
ابن عباس ان نارکم هذه جزء من سبعین جزء من تلک
ابن عباس رض که هر آئینه این آتش شما یک حصه است از هفتاد حصه از آتش
النار ولو لا ضربت فی البحر مرتین ما انتفعتم منها بشیء وقال
دوزخ واگر زده نمی شد آن آتش در دریا دو بار نفع نمیگرفتید شما از آن به چیزے وگفت
مجاهد ان نارکم هذه تتعوذ من نار جهنم وروی فی الخبر
مجاهد رض هر آئینه این آتش شما پناه میکرد از آتش دوزخ وروایت شده در خبر که
ان الله تعالی ارسل جبرائیل الی مالک ان یاخذ جزء من النار
هر آئینه خدای تعالی فرستاد جبرئیل را بسوی مالک دوزخ اینکه بگیرد یک جزوے را از آتش
ویاتی بها الی ادم علیه السلام حتی یطبخ بها طعاما فقال المالک
وبیاورد وے بسوے آدم علیه السلام تا بپخته کند بآن طعام را پس گفت مالک
یا جبرائیل کم ترید من النار فقال جبرائیل قدر انملة قال مالک
ای جبرائیل چه قدر میخواهی از آتش پس گفت جبرائیل بقدر یک سر انگشت گفت مالک
لو اعطیتک مقدار انملة لذاب منها سبع سموات وسبع ارضین
اگر دهم ترا مقدار یک سر انگشت هر آئینه گداخته شود هفت آسمان وهفت زمین
من حرها فقال مقدار نصف انملة وقال لو اعطیتک مقدار
از سبب گرمی وی پس گفت جبرائیل مقدار نیم سر انگشت باید داد پس گفت مالک اگر بدهم ترا مقدار
نصف انملة لا ینزل من السماء قطرة ولا ینبت فی الارض نبات
نیم سر انگشت فرود نیاید از آسمان یک قطره باران ونروید در زمین هیچ سبزه
ثم ینادی جبرائیل الهی کم اخذ من النار قال الله خذ قدر ذرة
پس از آن آواز کند جبرائیل ای معبود من چه مقدار گیرم از آتش فرمود خدای تعالی بگیر مقدار یک ذره

مِنْهَا فَاَخَذَ قَدْرَ ذَرَّةٍ وَغَسَلَهَا فِي سَبْعِيْنَ بَحْرًا سَبْعِيْنَ مَرَّةً

از ان پس گرفت جبریل مقدار یک ذره را وشست آنرا در هفتاد دریا هفتاد بار

ثُمَّ جَاءَ اِلٰى اٰدَمَ وَوَضَعَهَا عَلٰى جَبَلٍ شَاهِقٍ مِّنَ الْجِبَالِ فَذَابَ

پس از آن آمد بسوی آدم و نهاد آن ذره آتش را بر کوه بلند از کوهها پس گداخت

ذٰلِكَ الْجَبَلُ وَرَجَعَتِ النَّارُ اِلٰى مَكَانِهَا وَبَقِيَ دُخَانُهَا فِي الْاَحْجَارِ

آن کوه وبازگشت آن ذره آتش بمکان خود وباقی ماند دودے در سنگها

وَالْحَدِيْدِ اِلٰى يَوْمِنَا هٰذَا فَهٰذِهِ النَّارُ مِنْ دُخَانِ تِلْكَ الذَّرَّةِ

و آهن تا روز ما یان که این است پس این آتش در دنیا از دود آن ذره است

فَاعْتَبِرُوْا يَا اَيُّهَا الْمُؤْمِنُوْنَ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ

پس عبرت گیرید ای مؤمنان وفرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله

وَسَلَّمَ اِنَّ اَهْوَنَ اَهْلِ النَّارِ عَذَابًا لَوْ رَجُلٌ لَهٗ نَعْلَانِ مِنَ النَّارِ

وسلم هر آیینه سبکتر از اهل دوزخ از روی عذاب شخصے باشد که ویرا دو پاپوش بود از آتش

يَغْلِيْ مِنْهُمَا دِمَاغُهٗ كَاَنَّهٗ مِرْجَلٌ سَاقِطٌ عَلٰى جَمْرٍ تَشْتَعِلُ مِنْهُ لَهَبُ

که جوش خورد از آن مغز سروی مانند دیگ که نهاده باشد بر اخگر وشعله زند ازوی شعله

النَّارِ وَيَخْرُجُ حَشْوُ بَطْنِهٖ مِنْ قَدَمَيْهِ فَاِنَّهٗ لَيَرٰى اَشَدَّ اَهْلِ

آتش و برآید آنچه درون شکم وی است از زیر دو پای وی پس این شخص هر آیینه دیده شود سخت ترین اهل

النَّارِ عَذَابًا وَاِنَّهٗ اَهْوَنُ اَهْلِ النَّارِ يَدْعُوْنَ مَلَكًا فَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ

نار از روی عذاب و هر آیینه وی سبکتر از اهل نار است فریاد کنند فرشته را پس باز ندهد آن فرشته بر ایشان

جَوَابًا اَرْبَعِيْنَ عَامًا ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ وَيَقُوْلُ اِنَّكُمْ مَاكِثُوْنَ

جواب را چهل سال پس از آن باز دهد بر ایشان جواب را و گوید هر آیینه شما در این جا درنگ کنندگانید

يَعْنِيْ دَائِمُوْنَ اَبَدًا ثُمَّ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ وَيَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اَخْرِجْنَا

یعنی دوام کنندگانید پس از آن فریاد کنند پروردگار خود را و گویند ای پروردگار بر آر ما را

مِنْهَا فَاِنْ عُدْنَا فَاِنَّا ظٰلِمُوْنَ فَلَا يُجِيْبُهُمْ مِقْدَارَ مَا كَانَتِ

ازین آتش پس اگر باز گشتیم پس هر آیینه ما یان ظالمان باشیم پس جواب ندهد ایشان را مقدار عمر

الدُّنْيَا مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ جَوَابًا اِخْسَئُوْا فِيْهَا وَلَا تُكَلِّمُوْنِ قَالَ

دنیا دو باره پس از آن باز دهد بر ایشان جواب را اینکه خاموش شوید در آن و سخن مگوئید فرمود آنحضرت

لَيْسَ لَهُمْ تَفَوُّهٌ بَعْدَ ذٰلِكَ بِكَلِمَةٍ وَّاحِدَةٍ وَّمَا كَانَ ذٰلِكَ

نباشد ایشان را از روی سخن گفتن بعد از آن به یک کلمه و نباشد بعد از ان آوازهای شان

اِلَّا زَفِيْرٌ وَّشَهِيْقٌ فِي النَّارِ وَيُشْبِهُ اَصْوَاتُهُمْ بِاَصْوَاتِ الْحَمِيْرِ

مگر آواز اول و آواز آخر خر در آتش و مشابه باشد آوازهای شان با آوازهای خران که آواز

اوله

اَوَّلُهٗ زَفِيْرٌ وَّاٰخِرُهٗ شَهِيْقٌ وَقَالَ مَالِكٌ وَالَّذِيْ بَعَثَكَ بِالْحَقِّ

اول ویرا زفیر گویند و آخر ویرا شهیق خوانند و گفت مالک دوزخ قسم بآن ذات که فرستاده ترا پیغمبر

نَبِيًّا لَوْ اَنَّ ثَوْبًا مِّنْ اَثْوَابِ اَهْلِ النَّارِ عُلِّقَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ

برحق اگر هر آیینه جامه از جامه های اهل نار آویخته شود درمیان آسمان و زمین

لَمَاتُوْا مِنْ حَرِّهَا بِمَا يَجِدُوْنَ مِنْ نَتْنِهَا وَالَّذِيْ بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا

هر آیینه بمیرند از گرمی آن با نچه می یابند از بدبوی آن جامه و قسم است بآن ذات که فرستاده ترا پیغمبر برحق

لَوْ ظَهَرَ مِثْلُ الْاِبْرَةِ مِنْهَا لَاحْتَرَقَ اَهْلُ النِّيْرَانِ مِنْ حَرِّهَا وَالَّذِيْ

اگر ظاهر شود مثل سوزنی از آن هر آیینه بسوزند اهل نار از گرمی آن و قسم است بآن ذات

بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ اَنَّ ذِرَاعًا مِّنَ السِّلْسِلَةِ الَّتِيْ ذَكَرَهَا اللّٰهُ

که فرستاده ترا پیغمبر برحق اگر هر آیینه یک گز از زنجیر یکه ذکر کرده آنرا خدا تعالی

فِيْ كِتَابِهٖ لَوْ وُضِعَ عَلٰى جَبَلٍ لَذَابَ الْجَبَلُ حَتّٰى يَبْلُغَ الْاَرْضَ السَّابِعَةَ

در کتاب خود اگر نهاده شود بر کوهی هر آیینه بگداز د کوه تا آنکه برسد آن قطعه زنجیر بزمین هفتم

وَالَّذِيْ بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ اَنَّ رَجُلًا عُذِّبَ بِالْمَغْرِبِ لَاحْتَرَقَ

و قسم است بآن ذات که فرستاده ترا پیغمبر برحق اگر هر آیینه شخصے عذاب کرده شود بآتش دوزخ در مغرب هر آیینه بسوزد

الَّذِيْ بِالْمَشْرِقِ مِنْ شِدَّةِ عَذَابِهَا فَحَرُّهَا شَدِيْدٌ وَّقَعْرُهَا بَعِيْدٌ

آنکه بمشرق باشد از شدت عذاب دوزخ پس گرمی دوزخ سخت است پایان دوزخ دور است

وَحَطَبُهَا حَدِيْدٌ وَّشَرَابُهَا حَمِيْمٌ وَّصَدِيْدٌ وَّثِيَابُهَا قَطِرَانُ النِّيْرَانِ

و چوب دوزخ آهن است و آب وی جوشیده و زرد آب است و جامه های وی زفت آتش است

بَابٌ ۳۴ فِيْ ذِكْرِ اَبْوَابِ النِّيْرَانِ لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ

باب ۳۴ در ذکر دروازه های دوزخ مر دوزخ را هفت دروازه است برای هر دروازه

مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُوْمٌ مِّنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَلٰكِنَّهَا مُفَتَّحَةٌ

از کافران حصه وی است قسمت کرده شده از مردان و زنان ولکن این دروازها کشاده اند

بَعْضُهَا اَسْفَلُ مِنْ بَعْضٍ وَمِنْ بَابٍ اِلٰى بَابٍ مَسِيْرَةُ سَبْعِيْنَ

بعضے پائین تر اند از بعضے و از یک دروازه تا دروازه دیگر مسافت هفتاد

سَنَةً وَكُلُّ بَابٍ مِّنْهَا اَشَدُّ حَرًّا مِّنَ الَّذِيْ يَلِيْهِ سَبْعِيْنَ ضِعْفًا

سال است و هر دروازه از ان سخت تر است در گرمی از آن دروازه که پیوسته بوی است هفتاد دوچند

وَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَخْبِرْ يَا جِبْرَائِيْلُ

و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خبر کن ای جبرائیل

عَنْ سُكَّانِهَا قَالَ جِبْرَائِيْلُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَمَّا الْبَابُ الْاَوَّلُ فَفِيْهِ

از ساکنان آن دروازه ها گفت جبرائیل ای رسول خدا هرچه دروازه اول است پس در آن

المنافقون وآل فرعون ومن كفر من أصحاب المائدة واسمه
منافقان و آل فرعون و کسیکه کافر شده از اصحاب مائده باشند و نام آن
هاوية وأما الباب الثاني ففيه إبليس عليه اللعنة ومن تبعه
هاویه است و هرچه دروازه دوم است پس دروی ابلیس علیه اللعنة و کسیکه تابع وی باشد
والمجوس واسمه لظى وأما الباب الثالث ففيه اليهود واسمه
و آتش پرستان باشند و نام این دروازه لظی است و هرچه دروازه سیوم است پس دروی یهود باشند و نام وی
الحطمة وأما الباب الرابع ففيه النصارى واسمه السعير وأما
حطمه است و هرچه دروازه چهارم است پس دروی نصاری باشند و نام وی سعیر است و هرچه
الباب الخامس ففيه الصابئون واسمه السقر وأما الباب السادس
دروازه پنجم است پس دروی ستاره پرستان باشند و نام وی سقر است و هرچه دروازه ششم است
ففيه المشركون واسمه الجحيم وأما الباب السابع فاسمه جهنم
پس دروی مشرکان باشند و نام وی جحیم است و هرچه دروازه هشتم پس نام وی جهنم است
ثم أمسك وسكت جبرائيل فقال النبي صلى الله عليه وآله
پس از ان چیزی نگفت و سکوت کرد جبرئیل پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم ألا تخبرني من سكان الباب السابع فقال جبرئيل
و سلم آیا خبر نمی کنی از ساکنان دروازه هفتم پس گفت جبرئیل
يا محمد لا تسألني عنه قال بلى يا جبرائيل فقال يا محمد ففيه
ای محمد مپرس مرا از آن فرمود آری می پرسم ای جبرئیل پس گفت ای محمد پس در آن
أهل الكبائر من أمتك الذين ماتوا ولم يتوبوا فخر النبي صلى الله
اهل کبائر باشند از امت تو آنانکه مردند و توبه نکردند پس افتاد پیغمبر صلی الله
عليه وآله وسلم مغشيا عليه فوضع جبرائيل رأسه على حجره
علیه و آله و سلم بیهوش شده برخود پس نهاد جبرائیل سر آنحضرت را بر کنار خود
حتى أفاق ثم قال يا جبرائيل عظمت مصيبتي واشتد خوفي
تا آنکه بیدار شد پس از آن فرموده ای جبرائیل کلان شد مصیبت من و سخت شد خوف من
وحزني أو يدخل من أمتي النار قال نعم أهل الكبائر من
و اندوه من آیا داخل خواهد شد از امت من در دوزخ گفت جبرائیل آری اهل کبایر از
أمتك فبكى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبكى جبرائيل
امت تو پس گریه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گریه کرد جبرائیل
معه ببكائه فقال لجبرائيل لم تبكي وأنت الروح الأمين
با آنحضرت هم بگریه او شان پس فرمود آنحضرت جبرائیل را چرا گریه میکنی حالانکه تو روح امینی از عذاب

قال

قال إني أخاف أن أبتلى بما يبتلى به هاروت وماروت وهو الذي
گفت هر آینه من میترسم از اینکه مبتلا شوم بآنچه مبتلا شدند هاروت و ماروت و این آن امر است
أبكاني فأوحى الله تعالى إليهما فقال يا محمد يا جبرائيل إني أبعدتكما
که بگریه آورده مرا پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی آن هر دو پس فرمود ای محمد و ای جبرائیل هر آینه من دور
من النار ولكن لا تتركا بكائكما **باب ۳۵** في ذكر جهنم روي
از آتش دوزخ و لکن ترک مکنید شما گریه خود را باب ۳۵ در ذکر جهنم روایت شده
عن عبد الله ابن عباس رض أنه قال تؤتى جهنم يوم القيمة من
از عبد الله بن عباس رض هر آینه گفت آورده شود جهنم روز قیامت از
تحت الأرض السابعة وحولها سبعون ألف صف من الملئكة كل
زیر زمین هفتم و گرد وی هفتاد هزار صف از فرشتگان می باشند هر
صف منهم مثل الثقلين سبعين ألف مرة يجرونها بزمامها
صف از ایشان مثل هفتاد هزار برابر تمام جن و انس باشد میکشند جهنم را به لگام وی
ولجهنم أربع قوائم كل قائمة مسيرة ألف سنة ولها ثلثون ألف
و مر جهنم را چهار پای باشند هر پایه مسافت هزار سال باشد و ویرا سی هزار
رأس وفي كل رأس ثلثون ألف فم وفي كل فم ثلثون ألف ضرس
سر باشد و در هر سری سی هزار دهن باشند و در هر دهن سی هزار دندان باشد
مثل جبل أحد ثلثون ألف مرة ولكل فم شفتان وكل شفة
برابر کوه احد سی هزار بار و مر هر دهن را دو لب باشد و هر لب
مثل أطباق الدنيا وفي كل شفة سلاسل من حديد وفي كل
مثل تمام دنیا باشد و در هر لب زنجیرها باشند آهن و در هر
سلسلة منها سبعون ألف حلقة فتمسك كل حلقة ملئكة كثيرة ويؤتى
زنجیری از آن هفتاد هزار حلقه بود پس میگیرند هر حلقه را فرشتگان بسیار و آورده شود
بها عن يسار العرش وهي قوله تعالى ترمي بشرر كالقصر **باب ۳۶**
آنرا از جانب چپ عرش و آن قول خدای تعالی است می افگند جهنم شراره مانند کوشکی باب ۳۶
في ذكر سوق الناس إلى النار قيل يساق أعداء الله تعالى إلى النار
در ذکر راندن مردم بسوی آتش گفته شده رانده شوند دشمنان خدای تعالی بسوی آتش
وتسود وجوههم وتزرق أعينهم ويختم على أفواههم فإذا انتهوا به إلى
و سیاه شود رویهای ایشان و سبز شود چشمان ایشان و مهر کرده شود بر دهن های ایشان پس چون رسانیده شوند به
أبوابها تستقبل لهم الزبانية بالأغلال والسلاسل توضع في فمهم
دروازه های دوزخ پیش روی ایشان آیند فرشتگان عذاب بطوقها و زنجیرها نهاده شود دندان زنجیرها در دهن ایشان

وتخرج من دبرهم وتغل ايديهم الشمائل على اعناقهم ويدخل
و برآورده شود از دبر ایشان و زنجیر کرده شوند دستهای چپ ایشان بر گردنهای ایشان و در آورده شوند

ايديهم اليمين في قلوبهم وتنزع من بين كتفيهم وتشد بالسلاسل
دستهای راست ایشان در دلهای ایشان و برآورده شوند از میان دو دوش ایشان و بسته شوند به زنجیرها

ويقرن كل ادمي مع الشيطان في سلسلة ويسحب على وجوههم
و پیوسته کرده شود هر آدمی با شیطان در یک زنجیر و کشیده شوند به دوزخ بر رویهای ایشان

وتضربهم الملائكة بمقامع من حديد كلما ارادوا ان يخرجوا
و بزنند ایشان را فرشتگان به گرزهای از آهن هر وقت که اراده کنند اینکه بر آیند

منها من غم اعيدوا فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب الحريق كما قال
از دوزخ از شدت غم باز گردانیده شوند در آن و گفته شوند مر ایشان را بچشید عذاب سوزاننده چنانکه فرموده است

الله تعالى كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها وقيل لهم ذوقوا
خدای تعالی هر وقت که خواهند اینکه بیرون آیند از دوزخ بسبب شدت غم باز گردانیده شوند در آن و گفته شود مر ایشان را بچشید

عذاب النار التي كنتم به تكذبون ثم قالت فاطمة رض يا رسول الله
عذاب آن آتش را که بود بدانکه تکذیب میکردید آن را پس از آن گفت فاطمه رض ای رسول خدا

هل تساق امتك كيف يدخلونها قال بلى يسوقهم الملائكة ولا
آیا رانده شوند امت تو چگونه داخل میشوند به دوزخ فرمود آری میرانند ایشان را فرشتگان و نشود

تسود وجوههم ولا تزرق اعينهم ولا يختم على افواههم ولا يقرنون
سیاه رویهای ایشان و نه سبز شود چشمان ایشان و نه مهر کرده شود بر دهنهای ایشان و نه پیوسته کرده شوند

مع الشياطين ولا توضع عليهم السلاسل والاغلال فقالت يا
با شیاطین و نه نهاده شوند بر ایشان زنجیرها و طوقها پس گفت فاطمه رض ای

رسول الله كيف يقودهم الملائكة قال فيهم ثلثة نفر الشيخ
رسول خدا چگونه میکشند ایشان را فرشتگان فرمود در ایشان سه نفر باشند شیخ

الفاسق والشاب العاصي والمرأة الفاجرة فاما الرجال فيؤخذون
فاسق و جوان عاصی و زن بدکار پس مردان گرفته شوند

باللحية ويقادون واما النساء فتؤخذ بالذوائب وكم من
بریشها و کشیده شوند و هرچه زنان باشند پس گرفته شوند به گیسوهای و بسیار از

شيبة من امتي يؤخذ ويقبض على الشيب ويقاد الى النار
سفید ریشان از امت من که گرفته شوند و قبض کرده شوند بر ریشهای سفید و کشیده شود بسوی آتش

وهو ينادي وا شيباه وا ضعفاه وكم من شاب يقبض على
و آواز کند وای بر سفید ریشی وای بر ضعف من و بسیار از جوانان امت من گرفته شوند از

اللحية

اللحية ويقاد الى النار وهو ينادي وا شباباه وا حسن صورتاه
ریشها و کشیده شوند بسوی آتش و او شان آواز کنند وای جوانی ما وای حسن صورت ما

وكم من امرأة من امتي تؤخذ على ناصيتها وتقاد الى النار
و بسیار از زنان از امت من که گرفته شوند بر موهای پیشانی شان و کشیده شوند بسوی آتش

وهي تنادي وا فضيحتاه وا هتك حرمتاه وا ستراه حتى انتهى بهم
و ایشان فریاد کنند وای فضیحت ما وای پرده دری حرمت ما وای بی ستری ما تا آنکه رسانیده شوند ایشان

الى مالك فاذا نظر المالك اليهم يقول للملئكة من هؤلاء
بسوی مالک دوزخ پس چون نظر کند مالک بسوی ایشان گوید آن مالک مر فرشتگان را کیستند ایشان

فما ورد على الاشقياء اعجب من هؤلاء لم تسود وجوههم ولم
پس وارد نشدند بر من بدبختان عجب تر از ایشان که سیاه نشده اند رویهای ایشان و نهاده

توضع السلاسل والاغلال في اعناقهم فيقول الملئكة هكذا امرنا
نشده اند زنجیرها و طوقها در گردنهای ایشان پس گویند فرشتگان همچنین امر شده است ما را

ان ناتي بهم على هذه الحالة فيقول المالك يا معشر الاشقياء
که آریم ایشان را بر این حالت پس گوید مالک دوزخ ای گروه بدبختان

من انتم يقولون نحن من امة محمد صلى الله عليه واله وسلم
کیستید شما گویند ما یان از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم هستیم

وروي في رواية اخرى فلما قادهم الملئكة ينادون يا محمداه
در روایت شده در روایت دیگر پس چون کشند ایشان را فرشتگان فریاد کنند یا محمد صلعم

فلما راوا مالكا نسوا اسم محمد صلى الله عليه واله وسلم من
پس چون ببینند مالک دوزخ را فراموش کنند نام محمد صلی الله علیه و آله وسلم را از

هيبة المالك فيقول لهم من انتم فيقولون نحن ممن انزل
هیبت مالک پس گوید مالک ایشان را کیستید شما پس گویند ما یان از آن گروه ایم که نازل شده

عليهم القران ونحن ممن يصومون رمضان فيقول المالك
بر ایشان قرآن و ما یان از آن امت ایم که روزه دارند ماه رمضان را پس گوید مالک

ما انزل القران الا على محمد فلما سمعوا اسم محمد صلى الله عليه
نازل نشده قرآن مگر بر محمد صلی الله علیه وسلم پس چون شنوند نام محمد صلی الله علیه

واله وسلم صاحوا باجمعهم وقالوا نحن من امة محمد صلى الله عليه
و آله وسلم را فریاد کنند تمام ایشان و گویند ما یان از امت محمد صلی الله علیه

واله وسلم فيقول لهم المالك ما كان لكم في القران زاجر عن
و آله وسلم هستیم پس گوید مر ایشان را مالک نبود مر شما را در قرآن باز دارنده از

معاصی الله تعالی فاذا وقفوا علی شفیرة جهنم ونظروا الی النار
گناهان خدایتعالے پس چون استاده شوند بر کنار دوزخ و نظر کنند بسوی آتش

والی الزبانیة یقولون یا مالك ائذن لنا ساعة حتی نبکی علی
و بسوی فرشتگان عذاب گویند ای مالک اذن ده مایان را ساعتی تا بگرییم بر

انفسنا فیاذن لهم فیبکون حتی لم یبق الدموع فیبکون دما فیقول
نفسهای خود پس اذن دهد مالک ایشان را پس میگریند تا آنکه باقی نماند اشکها پس بگریند خون را پس گوید

المالك لهم ما احسن هذا البکاء فلو کان هذا البکاء فی الدنیا من
مالک مرایشان را چه نیکوست این گریه پس اگر بودی این گریه شما در دنیا از

خشیة الله تعالی لمنعکم الیوم من النار باب ۳۲ فی ذکر الزبانیة
خوف خدایتعالے هر آئینه منع کردی شما را امروز از آتش باب ۳۲ در ذکر فرشتگان عذاب

قال منصور بن عمار بلغنی عن النبی صلی الله علیه واله وسلم
گفت منصور بن عمار رض رسیده است بما از پیغمبر صلی الله تعالے علیه و آله وسلم

ان لمالك النار ایدیا وارجلا بعدد اهل النار ومع کل رجل ید
که هر آئینه بر مالک دوزخ را دستها و پایهاست بشمار اهل دوزخ و با هر شخصے دستی باشد از مالک

تقیمه وتقعده وتغله وتسلسله فاذا نظر المالك الی النار
که میخیزاند اورا و می نشاند اورا و طوق و زنجیر کند اورا پس چون نظر کند مالک بسوی آتش

یاکل بعضها بعضا من خوف المالك وحروف البسملة تسعة عشر
میخورد بعضے از آن بعضے را از خوف مالک و حرف های بسم الله نوزده

حرفا وعدد الزبانیة کذلك فمن قال بسم الله الرحمن الرحیم
حرف اند و عدد فرشتگان عذاب هم نوزده اند پس هرکه گوید بسم الله الرحمن الرحیم

صدقا من قلبه الخالص خلصه الله تعالی یوم القیمة من الزبانیة
از روی صدق از اخلاص دل خلاص کند اورا خدایتعالے روز قیامت از فرشتگان عذاب

ببرکته وانما سموا الزبانیة زبانیة لانهم یعملون بارجلهم کما
ببرکت آن بسم الله و جزاین نیست که نام نهاده شده اند فرشتگان عذاب بزبانیه زیرا که ایشان کار میکنند بپایهای خود چنانکه

یعملون بایدیهم فیاخذ واحد منهم عشرة الاف من الکفار بید
کار میکنند بدستهای خود پس بگیرد یکے از ایشان ده هزار کافر را به یک دست

واحد وعشرة الاف باحدی رجلیه وعشرة الاف بالید
و ده هزار کافر به یک پاے و ده هزار را بدست

الاخری وعشرة الاف بالرجل الاخری فیعذب اربعین الف
دیگر و ده هزار را به پاے دیگر پس عذاب میکند چهل هزار

کافر مرة واحدة لما فیه من قوة وشدة احدهم مالك
کافر را یکبار بسبب آنکه در دیست از قوت و شدت یکی از ایشان مالک است

خازن النار وثمانیة عشر مثله وهم رؤساء الملئکة تحت
خازن نار و هژده دیگراند مثل مالک و ایشان رئیسان فرشتگان دوزخ اند زیر

کل منهم من الخزنة ما لا یحصی عدده واعینهم کالبرق الخاطف
هر فرشته از ایشان از خازنان دوزخ آنقدر اند که بشمار نیاید عدد آن و چشمان شان مانند برق خیره کننده است

واسنانهم کصیاصی اقران البقرة واشفاههم تمس اقدامهم ویخرج
و دندان ایشان مانند تیز بها شاخهای گاو باشد و لبهاے شان میرسد بقدمهاے شان و می بر آید

لهب النار من افواههم ما بین کتفی کل واحد مسیرة سنة واحدة
مشعله آتش از دهن شان مابین دو دوش هر یکی را مسافت یک ساله است

ولو یخلق الله فی قلوبهم من الرحمة والرافة مقدار ذرة ولو
و نیافریده خدایتعالے در دلهاے شان از رحمت و مهربانی مقدار ذره را و اگر

مکث احدهم فی بحار النار مقدار اربعین سنة لا یضره النار
درنگ کند یکی از ایشان در دریاهای آتش مقدار چهل سال ضرر نکند اورا آتش

لان الملئکة خلقت من النور والنور اشد من النار نعوذ بالله
زیرا که فرشتگان آفریده شده اند از نور و نور سخت تر است از آتش پناه میگیریم بر خدا

منها ثم یقول المالك للزبانیة القوهم فی النار فاذا القوا جمیعهم
از آتش پس از آن گوید مالک مر زبانیه را بیفگنید ایشان را در آتش پس چون افگنده شوند تمام شان

فی النار نادوا باجمعهم لا اله الا الله محمد رسول الله فیرجع
در دوزخ فریاد کنند تمام شان بکلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله پس باز گردد

عنهم النار فیقول المالك یا نار خذیهم فتقول النار کیف
از ایشان آتش پس گوید مالک ای نار بگیر ایشان را پس گوید آتش چگونه

اخذهم وهم یقولون لا اله الا الله محمد رسول الله فیقول
گیرم ایشان را و ایشان میگویند کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله پس گوید

المالك نعم کذا امرنی ربی فلما سکتوا من قول لا اله الا الله
مالک آری بگیر همچنین امر فرموده مرا رب من پس چون خاموش شوند از گفتن کلمهٔ لا اله الا الله

تاخذهم النار فمنهم من تاخذه الی قدمیه ومنهم من تاخذه الی
بگیرد ایشان را آتش پس بعضے از ایشان کسے باشد که بگیرد وے را تا قدم وی و بعضے از ایشان کسی باشد که بگیرد اورا تا

رکبتیه ومنهم من تاخذه الی سرته ومنهم من تاخذه الی حلقه فاذا
دو زانوی او و بعضے از ایشان کسی باشد که بگیرد اورا تا ناف او و بعضے از ایشان کسی باشد که بگیرد اورا تا حلق وی پس چون

فصدت النار الى الوجوه فيقول المالك لا تحرق وجوههم فطال ما سجدوا
قصد کنند آتش بسوی رویهای ایشان پس گوید مالک مسوزان رویهای ایشان را پس بسیار سجده کرده اند

للرحمن ولا تحرق قلوبهم فطال ما عطشوا من شدة صوم رمضان
برای خدا و مسوزان دلهای ایشان را پس بسیار تشنگی کشیده اند از سختی روزهٔ ماه رمضان

فيبقون فيها ما شاء الله تعالى

باب ٣٨ في ذكر اهل النار وطعامهم

پس باقی مانند در آن قدر که خواهد خدا تعالی باب ٣٨ در ذکر اهل نار و طعام ایشان

وشرابهم قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان اهل النار
و نوشیدن ایشان فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر آیینه اهل نار

مسودة الوجوه مظلمة الابصار مذهبة العقول مزرقة العيون
سیاه روی باشند تاریک چشمان باشند رفته باشد عقلهای شان سبز باشد چشمهای شان

رؤوسهم كالجبال ابدانهم كالفخار وعيونهم كالطود وشعورهم
سرهای شان مانند کوه باشد و بدنهای شان مانند سفال باشند و چشمان مانند تودهٔ خاک و مویهای شان

كآجام القصب لا موت يموتون ولا حيوة يحيون ولكل واحد منهم
مانند نیستان باشند نه موت است ایشان را که میرند و نه زندگی است که زنده شوند و مر هر یکی را از ایشان

سبعون جلدة ومن جلد الى جلد سبعون طبقا من النار وفي
هفتاد پوست باشد و از هر پوست تا پوست دیگر هفتاد طبق باشد از آتش و در

اجوافهم حيات وعقارب من النار يسمع صوتهما كصوت الوحوش
میان ایشان ماران و کژدمان باشند از آتش شنیده میشود آوازهای آنها مانند آواز وحشیان

والحمير بالسلاسل والاغلال يغلون ويقطعون بالكلاليب و
و خران و بزنجیرها و طوقها طوق کرده شوند و بریده شوند با [illegible] و

يضربون بالمقامع ويضربون على الوجه ويسحبون في النار و
زده شوند بگرزها و زده شوند بر رویها و کشیده شوند در آتش و

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان اهل النار ينادون
فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر آیینه اهل نار فریاد کنند

يا رباه احاط بنا العذاب فوجدناه مضيقة لا يسجنونها مغلولة
ای پروردگار ما احاطه کرد بما عذاب پس یافتیم آنرا بسیار تنگ کننده بازداشته نشوند ایشان از عذاب طوق کرده باشند

باغلالها وان شكوا لم يرحموا وان صبروا لم يجدوا فرجا وان
بطوقهای آن و اگر شکوه کنند رحم کرده نشوند و اگر صبر کنند نیابند شادمانی و اگر

نادوا لم يجابوا وينادون بالويل والثبور وفي الاصفاد
فریاد کنند جواب داده نشوند و فریاد کنند بعذاب و هلاکی و در زنجیرها

مقرنين

مقرنين وفي سجون النار مخلدون خلودا وينادون من طول
بسته باشند و در زندانهای آتش همیشه باشند همیشه بودنی و فریاد کنند از درازی

العذاب وضيق مدخلهم وسائل صديدهم ومكشوف عوراتهم
عذاب و تنگی مکان ایشان و جاری بود زرد آب ایشان و برهنه باشد عورتهای ایشان

ومغبرة الوانهم والاشقياء يقولون ربنا غلبت علينا شقوتنا
و گرد آلوده باشد رنگهای ایشان و بدبختان گویند ای پروردگار ما غالب شد بر ما بدبختی

وكنا قوما ضالين فخفف عنا يوما من العذاب انا مؤمنون قال
و بودیم ما قوم گمراه پس تخفیف کن از ما یکروز از عذاب ما یان مومنانیم فرمود آنحضرت

ساكنوا اهل النار خلق الله تعالى لهم جبلا فيقال لهم اصعدوا
ساکنان اهل نار آفریده خدا تعالی برای ایشان یک کوه و گفته شود ایشان را بالا روید

عليه فيصعدون على وجوههم بالف سنة حتى صاروا على
بر وی پس بالا روند بر رویهای ایشان هزار سال تا آنکه رسند بر

راس الجبل ثم ينفضهم الجبل نفضة فيردهم الى قعرها
سر کوه پس بیفگند ایشان را آن کوه افگندن پس بازگرداند ایشان را پایین کوه

خاسرين وقال ان اهل النار يستغيثون بالمطر فيرتفع سحابة
زیانکاران و گفت هر آیینه اهل نار فریاد کنند بطلب باران پس برخیزد یک ابر سیاه

في النار سوداء فيقولون الغيث من الرحمة فيمطر عليهم حجارة
در آتش پس گویند که بارش از رحمت است پس بارد بر ایشان سنگها

من النار وتقع على رؤوسهم من فوقهم حيات وعقارب ثم
از آتش و بیفتند بر سرهای ایشان از بالای ایشان ماران و کژدمان پس ازان

يسألون الله تعالى الف سنة ان يرزقهم الغيث فيظهر سحابة
سوال کنند خدا تعالی را هزار سال اینکه روزی کند ایشان را بارش پس ظاهر شود یک ابر

اخرى سوداء فيقولون هذه سحابة المطر فيرسل عليهم حيات
دیگر سیاه پس گویند این ابر بارش است پس فرستند ابر بر ایشان ماران

كامثال اعناق الابل فلما عضت ونهشت لا يذهب وجعها
مانند گردنهای شتر پس چون بگزند آن ماران و نیش زنند گزیدن ایشان نرود درد شان

الف سنة وهذا معنى قوله تعالى زدناهم عذابا فوق العذاب
هزار سال و این معنی قول خدا تعالی است زیاد کردیم ایشان را عذاب بر عذاب

بما كانوا يفسدون وقال ساكنوا اهل النار ينادون مالكا سبعين
بسبب آنچه بودند مفسدان و فرمود آنحضرت ساکنان اهل نار فریاد کنند مالک دوزخ را هفتاد

اَلْفَ سَنَةٍ فَلَا يَرُدُّ الْمَالِكُ عَلَى الْاَشْقِيَاءِ جَوَابًا فَيَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا
هزار سال پس رد نکند مالک بر بدبختان جواب را پس گویند ای پروردگار ما
مَا اَجَابَنَا الْمَالِكُ فَيَقُوْلُوْنَ يَا مَالِكُ اسْقِ لَنَا شَرْبَةً مِّنْ مَّاءِ التَّسْنِيْمِ
جواب نداد ما را مالک پس گویند ای مالک بنوشان ما را شربتی از آب چشمه تسنیم را
فَقَدْ اَكَلَتِ النَّارُ عِظَامَنَا وَقَطَعَتِ النَّارُ قُلُوْبَنَا فَيَسْقِيْهِمْ شَرْبَةً مِّنْ
پس بر آینه خورد آتش استخوانهای ما را و قطع کرد آتش دلهای ما را پس بنوشاند ایشانرا شربت از
مَّاءِ الْحَمِيْمِ فَاِذَا تَنَاوَلُوْا بِالْيَدَيْنِ يَسْقُطُ الْاَصَابِعُ وَاِذَا بَلَغَتِ الْوُجُوْهَ تَتَنَاثَرُ
آب گرم دوزخ پس چون بگیرند آنرا بدستهای خود بیفتد انگشتان و چون رسد آن آب گرم بروی های شان بریزد
الْوُجُوْهُ وَالْعُيُوْنُ وَالْجُلُوْدُ وَاِذَا دَخَلَتْ فِي الْبُطُوْنِ قَطَعَتِ الْاَمْعَاءَ وَ
رویها و چشمهان شان و پوستهای شان و چون داخل شود آن آب گرم در شکم ایشان قطع کند رودها را و
الْكَبِدَ قَالَ اِنَّ سَاكِنِيْ اَهْلِ النَّارِ اِذَا اسْتَغَاثُوْا بِطَعَامِهِمْ يُجِيْئُ بِالزَّقُّوْمِ
جگر را فرمود هر آینه ساکنان اہل نار چون فریاد کنند برای طعام خورد آورده شود زقوم
فَاِذَا اَكَلُوا الزَّقُّوْمَ يَغْلِيْ مَا فِيْ بُطُوْنِهِمْ وَيَغْلِيْ دِمَاغُهُمْ وَاَضْرَاسُهُمْ
پس چون خورند زقوم را بجوشد آنچه در شکمهای ایشان است و بجوشد مغز ایشان و دندانهای ایشان
وَيَخْرُجُ لَهَبُ النَّارِ مِنْ فَمِهِمْ وَتَسْقُطُ اَحْشَاؤُهُمْ مِّنْ دُبُرِهِمْ تَحْتَ اَقْدَامِهِمْ قَالَ
و بر آید شعله آتش از دهن ایشان و بیفتند روده های ایشان از دبر ایشان زیر قدمهای ایشان فرمود
اِنَّ سَاكِنِيْ اَهْلِ النَّارِ يَلْبَسُوْنَ مِنْ قَطِرَانٍ فَاِذَا وَضَعُوْا عَلَى الْاَبْدَانِ
هر آینه ساکنان اہل نار بپوشند جامه ها از قیر پس چون نهند آنرا بر بدنهای خود
اِنْسَلَخَتِ الْجُلُوْدُ وَاِنَّ الْاَشْقِيَاءَ فِي النَّارِ عُمْيٌ لَا يُبْصِرُوْنَ بُكْمٌ
بریزد پوستهای شان و هر آینه بدبختان در آتش کور باشند نمی بینند گنگ باشند
لَا يَنْطِقُوْنَ صُمٌّ لَا يَسْمَعُوْنَ وَكُلُّ جَائِعٍ يَشْتَهِي الطَّعَامَ اِلَّا اَهْلَ
سخن نگویند کر باشند نمی شنوند و هر گرسنه میخواهد طعام را مگر اہل
النَّارِ وَكُلُّ مَيِّتٍ يَشْتَهِي الْحَيٰوةَ اِلَّا اَهْلَ النَّارِ فَاِنَّهُمْ يَتَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ
نار و هر مرده میخواهد زندگی را مگر اہل نار پس هر آینه ایشان آرزو کنند موت را
وَلَا يَمُوْتُوْنَ **بَابٌ ۳۹ فِيْ ذِكْرِ اَلْوَانِ الْعَذَابِ عَلٰى قَدْرِ اَعْمَالِهِمْ** قَالَ النَّبِيُّ
و نمی میرند باب ۳۹ در ذکر اقسام عذاب بر قدر عملهای ایشان فرمود پیغمبر
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَنْجُوْا اُمَّةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
صلی الله علیه و آله و سلم نجات یابند امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
مِنَ النَّارِ مِنْ بَعْدِ سِتِّيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ وَهٰؤُلَاءِ قَوْمٌ مِّنْ اُمَّتِيْ
از آتش بعد از شصت هزار سال و ایشان قومی باشند از امت من

سامنون

سَامِنُوْنَ مِنَ اللُّحُوْمِ الْحَرَامِ مَهْزُوْلُوْنَ مِنَ الدِّيْنِ كَاسُوْنَ مِنَ الثِّيَابِ
فربه شده باشند از گوشتهای حرام لاغر باشند از دین پوشیده باشند از جامه ها
عَارُوْنَ عَنِ الطَّاعَاتِ عَالِمُوْنَ لَا يَعْمَلُوْنَ بِالْعِلْمِ يَعْلَمُوْنَ ظَاهِرًا
برهنه باشند از عبادات عالمان باشند عمل نه کنند بر علم میدانند ظاهر را
مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْاٰخِرَةِ هُمْ غٰفِلُوْنَ جَاهِلُوْنَ مِنْ اَهْلِ
از زندگی دنیا و ایشان از آخرت ایشان غافلانند جاهلانند از اہل
السُّوْقِ يَكْسِبُوْنَ مِنْ اَيِّ مَالٍ شَاۤءُوْا وَلَا يُبَالُوْا مِنْ اَيِّ بَابٍ يَّدْخُلُوْنَ
بازارند کسب میکردند از هر گونه مال که میخواستند و باک نمیکردند پس باک نیست از هر دروازه که در آیند
فِي النَّارِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى يٰمُوْسٰى لَوْ رَاَيْتَ نَاقِضَ الْعَهْدِ وَالْاَمَانَةِ
در آتش فرمود خدا تعالی ای موسی اگر بینی تو شکننده عهد و امانت را که
يُسْحَبَانِ عَلٰى وُجُوْهِهِمَا اِلَى النَّارِ وَاِذَا طُرِحَا فِيْ جَهَنَّمَ صَارَ كُلُّ عُضْوٍ
کشیده شوند بر رویهای خود بسوی آتش همچون افگنده شوند در دوزخ بیفتند هر اندامی
مِنْهُمَا فِيْ مَكَانٍ وَكُلُّ عِرْقٍ فِيْ مَكَانٍ وَقَلْبُهُمَا فِيْ مَكَانٍ وَوَيْلٌ لِّكُلِّ
از ایشان در جائے و هر رگے در مکانی و قلب ایشان بیفتد در جائے و بلا است مر هر
نَاقِضِ الْعَهْدِ وَالْاَمَانَةِ وَتَرَاهُمَا مَصْلُوْبَيْنِ عَلٰى شَجَرَةِ الزَّقُّوْمِ
شکننده عهد و امانت را و به بینی ایشانرا بردار کشیده بر درخت زقوم
وَالنَّارُ تَدْخُلُ فِيْ دُبُرِهِمَا وَتَخْرُجُ مِنْ فَمِهِمَا وَاُذُنَيْهِمَا وَاَعْيُنِهِمَا
و آتش در آید در مقعد ایشان و بر آید از دهن ایشان و گوشهای ایشان و چشمان ایشان
وَيُقَارَنُ مَعَهُمَا الشَّيْطٰنُ فِي السَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ مُعَلَّقِيْنَ بِاَسْنَانِهِمَا
و پیوست کرده شود با ایشان شیطان در زنجیرها و طوقها آویخته باشند بدندانهای ایشان
وَلِسَانِهِمَا وَيَسِيْلُ دِمَاغُهُمَا مِنْ مَّنْخِرَيْهِمَا وَلَا يَجِدَانِ رَاحَةً طَرْفَةَ
و زبان شان و جاری بود مغز ایشان از دو سوراخ بینی و نیابند راحت را بقدر پریدن
عَيْنٍ وَاِنَّ الْكٰفِرِيْنَ يَطْلُبُوْنَ الْاَمَانَ مِنْ عَذَابِ نَاقِضِ الْعَهْدِ
چشم و هر آینه کافران میخواهند امان از عذاب شکننده عهد
وَالْاَمَانَةِ وَنَاقِضُ الْعَهْدِ وَالْاَمَانَةِ يَطْلُبُ الْاَمَانَ مِنْ عَذَابِ
و امانت و شکننده عهد و امانت میخواهند امان از عذاب
تَارِكِ الصَّلٰوةِ وَتَارِكُ الصَّلٰوةِ يَطْلُبُ الْاَمَانَ مِنْ عَذَابِ الزَّانِيْ
تارک نماز و تارک نماز میخواهد امان از عذاب زانی
وَالزَّانِيْ يَطْلُبُ الْاَمَانَ مِنْ عَذَابِ اٰكِلِ الرِّبٰوا نَاقِضِ الْعَهْدِ وَالْاَمَانَةِ
و زانی میخواهد امان از عذاب خورنده سود و شکننده عهد و امانت

والزاني وآكل الربوا وتارك الصلوة يعذبون في النار حقبا الى
ورناكننده وخورنده سود وتارك نماز عذاب كرده شوند در آتش مدت دراز تا
اربعين الف سنة قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لو كان
چهل هزار سال فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم اگر باشد
ماء البحار مدادا والاشجار اقلاما والانس والجن يكتبون لنفدت البحار
آب درياها سياهى ودرختان قلمها وانسان وجن بنويسند تمام شوند درياها
كلها ثم جاء امثالها سبعون الف ضعف فينفد ذلك كله وفنيت
همه پس از آن آيند درياها وقلمها ونويسندگان مثل اين هفتاد هزار دو چند پس تمام شوند اين همه وفنا شوند
الانس والجن قبل ان يكتب اعداد حقب جهنم وذلك قوله تعالى
انس وجن پيش از آنكه نوشته شود شمار سالهاى دوزخ واين قول خداى تعالى است
لابثين فيها احقابا قال اتعلمون ما الحقب قالوا لا قال النبي صلى
درنگ كنندگان باشند در آن حقبهاى بسيار فرمود آيا ميدانيد كه چيست حقب گفتند نه فرمود پيغمبر صلى
الله عليه وآله وسلم الحقب اربعة آلاف سنة قالوا السنة كم
الله عليه وآله وسلم حقب چهار هزار سال است گفتند آن سال چند
شهر قال اربعة آلاف شهر قالوا الشهر كم يوما قال اربعة آلاف يوم
ماه است گفت چهار هزار ماه گفتند آن ماه چند روز است فرمود چهار هزار روز
قالوا اليوم كم ساعة قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم سبعون
گفتند روز چند ساعت است فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم هفتاد
الف ساعة كل ساعة سنة من سنين الدنيا وروي عن ابي هريرة
هزار ساعت هر ساعت سالى است از سالهاى دنيا وروايت شده از ابى هريره رض
انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا كان يوم القيمة
هرآئينه وى گفت فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم چون شود روز قيامت
يخرج من جهنم حية اسمه حريش ويتولد من جنس العقرب وراسه
برآيد از جهنم يك مار نام وى حريش باشد وميزايد از جنس عقرب وسر او
في السماء السابعة وذنبه الى تحت الثرى فينادي كل سنة الف
در آسمان هفتم باشد ودم وى تا زير زمين هفتم رفته باشد پس آواز كند هر سال هزار
مرة اين قاطع الرحم واين شارب الخمر فيقول جبرائيل ما تريد
بار كه كجاست قطع كننده رحم وكجاست نوشنده شراب پس گويد جبرائيل چه ميخواهى
يا حريش فيقول الحريش اريد خمس نفر اين من ترك الصلوة واين
اى حريش پس گويد حريش ميخواهم پنج نفر را كجاست كسيكه ترك كرده نماز را وكجا است

قوله تعالى فيها احقابا اى مقيمين في جهنم احقابا حقبا بعد حقبة والحقب الواحد ثمانون سنة والسنة ثلثمائة وستون يوما واليوم الواحد الف سنة مما تعدون اهل الدنيا ويقال لايعلم عدة تلك الاحقاب الا الله فلا ينقطع عنهم ١٢ ابن عباس

من

من منع الزكوة واين من شرب الخمر واين من اكل الربوا واين
كسيكه منع كرده زكوة را وكجاست كسيكه نوشيده شراب را وكجاست كسيكه خورده سود را وكجاست
من يتحدث بحديث الدنيا في المساجد وانا آكلهم واطعمهم فيجمعهم
كسيكه سخن گويد بسخن دنيا در مسجدها ومن خورم ايشان را وطعام كنم ايشان را پس جمع كند ايشان را
في فمه ويرجع الى جهنم نعوذ بالله من الشقاوة باب في ذكر شارب
در دهن خود وبازگردد بسوى جهنم پناه ميخواهيم بخداى تعالى از بدبختى باب ٤٠ در ذكر نوشنده
الخمر روي عن ابي بن كعب رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه
شراب روايت شده از ابى پسر كعب رض هرآئينه وى گفت فرمود رسول خدا صلى الله عليه
وآله وسلم يؤتى شارب الخمر يوم القيمة والكوز معلقة في
وآله وسلم آورده شود نوشنده شراب روز قيامت وكوزه شراب آويخته باشد در
عنقه والطنبور في كفه حتى يصلب على خشبة من النار
گردن وى وطنبور باشد در دست وى تا آنكه مصلوب شود بر چوبى از آتش
فينادي مناد هذا فلان ابن فلان من موضع كذا ويخرج رائحة
پس آواز كند آواز كننده اين فلان پسر فلان است از موضع چنين ودمى برآيد بوى
الخمر من فمه قد يتاذى اهل النار واهل الموقف حتى يستغيثوا
شراب از دهن وى هرآئينه متاذى شوند اهل نار واهل محشر تا آنكه فرياد كنند
الى الله من نتن رائحة فمه ويكون مصيره الى النار فاذا طرح
بخداى تعالى از گندگى بوى دهان وى وباشد بازگشت وى بسوى آتش پس چون انداخته شود
في النار ينادي الف سنة واعطشاه ثم ينادي مالكا فلا يجيبه
در آتش آواز كند هزار سال واى تشنگى من پس از آن آواز كند مالك را پس جواب ندهد مالك او را
مقدار ثمانين سنة ويكون عرقه منتنا يوذي جيرانه فينادي
مقدار هشتاد سال وباشد عرق وى بدبوى ايذاء دهد همسايگان خود را پس آواز كند
يا رب ارفع عني العرق فلا يرفعه ثم يجيئ النار وتاكله حتى يكون
اى رب من بردار از من عرق را پس نه بردارد او را پس از آن آيد آتش وبخورد او را تا آنكه شود
رمادا ثم يعاد خلقا جديدا ثم يجيئ وتحرقه مغلولة فيبكي وتاخذه
خاكستر پس از آن بازگردانيده شود آفريده شدن نو پس از آن آيد آتش وبسوزد او را طوق كرده شده پس بگريد وبگيرد او را
من رجليه فيسحب فيها بالسلاسل على وجهه فاذا استغاث بالماء
از دو پاى وى پس كشيده شود در آن بزنجيرها بر روى وى پس چون فرياد كند براى آب
جيئ بالحميم اذا شرب تقطعت امعاؤه فاذا استغاث بالطعام
آورده شود آب گرم اگرچه نوشد پاره پاره شود رودهاى وى پس چون فرياد كند براى طعام

جِيئَ بِالزَّقُّومِ فَيَأْكُلُهُ وَيَغْلِي مَا فِي بَطْنِهِ وَمَا فِي دِمَاغِهِ وَيَخْرُجُ
آورده شود بزقوم پس خورد آنرا و بجوشد آنچه در شکم وی است و آنچه در مغز وی است و می بر آید
لَهَبُ النَّارِ مِنْ فِيهِ وَتَسَاقَطَتِ الْأَحْشَاءُ مِنْ دُبُرِهِ تَحْتَ قَدَمَيْهِ ثُمَّ يُجْعَلُ
شعلهٔ آتش از دهن وی و بیفتد روده های وی از مقعد او زیر دو قدم او پس ازان گردانیده شود
فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى طُولَ عَذَابُهُ فَضُيِّقَ مُدْخَلُهُ وَ
در تابوت از آتش هزار سال تا آنکه دراز شود عذاب وی و تنگ شود جای وی و
تَغَيَّرَ أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ التَّابُوتِ بَعْدَ أَلْفِ عَامٍ وَيُجْعَلُ فِي
متغیر شود رنگ وی پس ازان بر آید از تابوت بعد هزار سال و گردانیده شود در
سِجِّينٍ مِنَ النَّارِ وَيُغْلَى فِيهَا ثُمَّ يُنَادِي أَلْفَ عَامٍ فَلَا يُرْحَمُ وَفِي
قیدخانه از آتش و جوش داده شود در آن پس آواز کند هزار سال پس رحم کرده نشود و در
السِّجِّينِ حَيَّاتٌ وَعَقَارِبُ مِثْلُ الْبُخْتِ يَأْخُذُونَ بِقَدَمَيْهِ فَيَقْطَعُونَهُ
سجین ماران و گزدمانند مانند شتران بگیرند او را بدو قدم وی پس قطع کنند او را
ثُمَّ يُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنَ النَّارِ وَيُجْعَلُ فِي مَفَاصِلِهِ الْحَدِيدُ
پس ازان نهاده شود بر سروی تاج از آتش و گردانیده شود در بندهای وی آهن
وَفِي عُنُقِهِ السَّلَاسِلُ وَالْأَغْلَالُ ثُمَّ يَخْرُجُ بَعْدَ أَلْفِ عَامٍ ثُمَّ يُجْعَلُ
و در گردن وی زنجیرها و طوق ها پس ازان بر آورده شود بعد هزار سال پس ازانجا افگنده شوند
فِي وَيْلٍ وَهُوَ وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ حَرُّهَا شَدِيدٌ وَقَعْرُهَا
در ویل و آن وادی ست از وادی های جهنم گرمی وی سخت است و پایین وی
بَعِيدٌ وَالسَّلَاسِلُ وَالْأَغْلَالُ وَالْعَقَارِبُ وَالْحَيَّاتُ فِيهَا كَثِيرَةٌ وَيَبْقَى
دور است و زنجیرها و طوقها و گزدمان و ماران در آن بسیار باشند و باقی ماند وی
فِي الْوَيْلِ قَدْرَ أَلْفِ عَامٍ ثُمَّ يُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَيَسْمَعُ مُحَمَّدٌ صَوْتَهُ
در ویل مقدار هزار سال پس ازان آواز کند یا محمداه پس بشنود محمد ع آواز او را
فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَسْمَعُ صَوْتَ رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي فَيَقُولُ اللهُ تَعَالَى
و گوید ای رب میشنوم آواز شخصی از امت من پس فرماید الله تعالی
هٰذَا صَوْتُ الرَّجُلِ الَّذِي شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا وَمَاتَ سَكْرَانَ
این آواز آن شخص است که نوشیده شراب را در دنیا و مرده در حالت بیهوشی
فَبَعَثْتُهُ فِي الْمَحْشَرِ وَهُوَ سَكْرَانُ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ يَا رَبِّ أَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ
پس برانگیختم او را در محشر و او سکران است پس گوید محمد ع ای رب من بر آر او را از آتش
فَيَخْرُجُ بِشَفَاعَتِهِ وَلَمْ يَبْقَ مُخَلَّدًا فِي النَّارِ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى وَهَبْتُهُ
پس بر آید بشفاعت آنحضرت ع نماند باقی همیشه مومن در آتش فرماید خدا تعالی بخشیدم او را

لَكَ يَا مُحَمَّدُ

بَابُ ۴۱ فِي ذِكْرِ الْخُرُوجِ مِنَ النَّارِ

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ
برای تو ای محمد صلعم باب ۴۱ در ذکر برآمدن از آتش روایت از عبدالله بن عباس رض
رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ آخِرُ مَنْ يَخْرُجُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ يَبْقَى تِسْعَةَ آلَافِ
راضی باد خدا تعالی از هر دو هر آینه وی گفت آخر کسیکه بر آید از این امت کسی است که باقی ماند نه هزار
سَنَةٍ فَيَصِيحُ بَعْدَ أَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ يَا أَللهُ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ يُنَادِي
سال پس آواز کند بعد چهار هزار سال به کلمه یا الله هزار سال پس ازان آواز کند
فِيهَا يَا حَنَّانُ أَلْفَ عَامٍ وَيَا مَنَّانُ أَلْفَ عَامٍ وَيَا قَيُّومُ أَلْفَ عَامٍ وَيَا رَحْمٰنُ
در آن کلمه یا حنان هزار سال و یا منان هزار سال و یا قیوم هزار سال و یا رحمن
يَا رَحِيمُ أَلْفَ عَامٍ فَإِذَا أَنْفَذَ اللهُ حُكْمَهُ فِيهِمْ فَيَقُولُ يَا جِبْرَائِيلُ مَا
یا رحیم هزار سال پس چون جاری و روان کند خدا تعالی حکم خود را در ایشان پس فرماید ای جبریل چه
فَعَلَ النَّارُ بِالْعَاصِينَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِلٰهِي
عمل کرد آتش با گنهگاران از امت محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم گوید جبریل ای معبود من
أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِمْ مِنِّي يَقُولُ اللهُ تَعَالَى انْطَلِقْ وَانْظُرْ مَا حَالُهُمْ فَيَنْطَلِقُ
تو دانا تری بایشان از من فرماید خدا تعالی برو و ببین چیست حال ایشان پس برود
جِبْرَائِيلُ إِلَى الْمَالِكِ وَهُوَ عَلَى مِنْبَرٍ مِنَ النَّارِ فِي وَسَطِ جَهَنَّمَ فَإِذَا
جبرائیل بسوی مالک دوزخ و او نشسته باشد بر منبر از آتش در میان جهنم پس چون
نَظَرَ الْمَالِكُ إِلَى جِبْرَئِيلَ قَامَ تَعْظِيمًا لَهُ وَيَقُولُ مَا أَدْخَلَكَ هٰذَا الْمَوْضِعَ
نظر کند مالک بسوی جبرائیل برخیزد برای تعظیم وی و گوید چه چیز آورد ترا درین جای
يَقُولُ مَا فَعَلْتَ بِالْعُصَاةِ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
گوید جبرئیل چه کردی با گنهگاران از امت محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
فَيَقُولُ الْمَالِكُ مَا أَسْوَأَ حَالَهُمْ وَأَضْيَقَ مَكَانَهُمْ قَدْ أَحْرَقَتِ النَّارُ
پس گوید مالک چه بد است حال ایشان و چه تنگ است مکان ایشان هر آینه سوخت آتش
أَجْسَادَهُمْ وَأَكَلَتْ لُحُومَهُمْ وَبَقِيَتْ وُجُوهُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ يَتَلَأْلَأُ فِيهِمَا
بدنهای ایشان را و خورد گوشت های ایشان و باقی ماند رویهای ایشان و دلهای ایشان میدرخشد در روی و دل ایشان
الْإِيمَانُ فَيَقُولُ ارْفَعِ الطَّبَقَ عَنْهُمْ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْهِمْ فَيَأْمُرُ الْمَالِكُ الْخَزَنَةَ
نور ایمان پس گوید جبرئیل بر دار طبق را از ایشان تا نظر کنم بسوی ایشان پس امر کند مالک مر خازنان دوزخ را
فَتَرْفَعُ الطَّبَقَ عَنْهُمْ فَيَنْظُرُونَ إِلَى جِبْرَائِيلَ وَيَرَوْنَهُ أَحْسَنَ خَلْقًا
پس بر دارند طبق را از ایشان پس نظر کنند ایشان بسوی جبرئیل ع و ببینند وی را خوبتر شکل و صورت
فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ مَلَائِكَةِ الْعَذَابِ فَيَقُولُونَ يَا مَالِكُ مَنْ هٰذَا
پس بدانند ایشان بدرستی که آن نیست از فرشتگان عذاب پس گویند ایشان ای مالک کیست این

العبد الذي لم نر شيئا احسن منه قط يقول المالك هذا جبرائيل
بنده آنکه ندیدم چیزے را خوبتر ازآن هرگز گوید مالک این جبرائیل ست

الكريم امين الله الذي كان ياتي على محمد بالوحي فاذا سمعوا
کریم امین خدایتعالے است بود که فرود می آمد بر محمد صلعم بوحے پس چون شنوند ایشان

ذكر محمد صاحوا باجمعهم ويبكون يقولون يا جبرائيل اقرء
ذکر محمد فریاد کنند ایشان همه را و بگریند و بگریند ای جبرائیل برسان

محمدا منا السلام واخبره بسوء حالنا وقل له قد نسيتنا وتركتنا
محمد صلعم را از مایان سلام و خبر کن او را به بدحالی ما و بگو او را هر آئینه فراموش کردی ما را و گذاشتی ما را

في النار فينطلق جبرائيل حتى يقوم بين يدي الله فيقول الله تعالى
در آتش دوزخ پس روان شود جبرائیل تا آنکه بایستند پیش خدایتعالے پس فرماید خدایتعالے

كيف رايت امة محمد يقول يا رب انت اعلم باسوء حالهم واضيق
چگونه دیدی امت محمد صلعم را گوید جبرئیل ای رب من تو داناتری به بدترین حال شان و به تنگ ترین

مكانهم يقول الله تعالى هل سألوك شيئا يقول نعم يا رب سألوني
مکان شان فرماید خدایتعالے آیا سوال کردند ایشان از تو چیزی گوید جبرائیل آری ای رب من سوال کردند مرا

ان اقرء نبيهم السلام واخبره من سوء حالهم فيقول الله تعالى
اینکه بگویم پیغمبر ایشانرا سلام و خبر کنم او را از بدی حال ایشان پس فرماید الله تعالے

انطلق اليه وبلغه فينطلق جبرائيل الى النبي صلى الله عليه واله
برو بسوی آنحضرت صلعم و برسان او را پس برود جبرئیل بسوی پیغمبر صلے الله تعالے علیه و آله

وسلم باكيا ليخبره عن سوء حالهم وهو تحت شجرة طوبى في خيمة
وسلم گریه کننده تا خبر کند آنحضرت را از بدی حال شان و آنحضرت باشد زیر درخت طوبے در خیمه

درة بيضاء ولها اربعة آلاف باب ولها مصراعان من الذهب
از مروارید سفید و آن خیمه را چهار هزار دروازه بود و آن خیمه را دو جانب باشند از طلا

الاحمر يقول ما يبكيك اي جبرائيل يقول يا محمد لو رايت ما رايت
سرخ فرماید آنحضرت جبرائیل را چه چیز میگریاند ترا ای جبرائیل گوید ای محمد صلعم اگر ببینی آنچه من دیدم

لبكيت اشد البكاء مني قد جئت من عند عصاة امتك الذين
هر آئینه گریه کنی سخت ترین گریه از گریه من هر آئینه آمده ام از نزد گنهگاران امت تو آنانکه

يعذبون في النار وهم يقرؤن عليك السلام ويقولون اعلم
عذاب کرده میشوند در دوزخ و ایشان میگویند بر تو سلام و می گویند بدانکه

ما اسوء حالنا واضيق مكاننا ويصيحون يا محمداه ويسمعه الله
چه بدترست حال مایان و تنگ ترست جاے مایان و فریاد میکنند ایشان بکلمه یا محمداه و شنواند آنحضرت را خدایتعالے

في تلك الساعة صياحهم وهم يقولون يا محمداه فيقول النبي صلى الله
در این ساعت فریاد ایشان میگویند یا محمداه پس فرماید پیغمبر صلے الله تعالے

عليه واله وسلم لبيك لبيك يا امتي فيقوم باكيا فياتي
علیه و آله وسلم لبیک لبیک ای امت من پس برخیزد آنحضرت گریه کننده پس آید

عند العرش والانبياء عليهم السلام فيخر ساجدا لله ويثنيه بما لم
نزد عرش و پیغمبران دیگر هم علیهم السلام پس بیفتد آنحضرت سجده کننده مر خدا را و ثنا گوید او را بآن الفاظ

يثن احد مثله فيقول الله تعالى ارفع راسك وسل تعطوا شفع
ثنا گفته کسی مثل آن پس فرماید خدایتعالے آنحضرت را بردار سر خود را و سوال کن تا داده شوی و شفاعت کن

تشفع يقول يا رب اشقياء امتي قد انفذت حكمك فيهم و
تا قبول شود شفاعت تو گوید ای رب من بدبختان امت من هر آئینه جاری و روان کردی حکم خود را در ایشان و

شفعت فاشفعني فيهم فيقول الله تعالى قبلت شفاعتك فيهم
شفاعت میکنم الحال پس قبول کن شفاعت مرا در حق ایشان پس فرماید خدایتعالے قبول کردم شفاعت ترا در حق ایشان

وانطلق واقرا عليهم السلام واخرج منها كل من كان قال لا اله الا
و برو و بگو برایشان سلام و برآر از دوزخ هر کسیکه گفته باشد کلمه لا اله الا

الله محمد رسول الله فينطلق النبي صلى الله عليه واله وسلم
الله محمد رسول الله پس روان شود پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم

مع الانبياء عليهم السلام الى جهنم فاذا نظر المالك الى محمد
با پیغمبران علیهم السلام بسوی دوزخ پس چون نظر کند مالک بسوی محمد

صلى الله عليه واله وسلم يقوم تعظيما له فيقول للمالك ما حال
صلے الله علیه و آله وسلم برخیزد برای تعظیم آنحضرت پس بگوید آنحضرت مالک را چه حال ست

امتي الاشقياء يقول المالك اسوء حالهم واضيق مكانهم
بدبختان امت مرا گوید مالک بدترست حال ایشان و تنگترست جای ایشان

فيقول النبي صلى الله عليه واله وسلم افتح الباب وارفع الطبق
پس فرماید پیغمبر صلے الله تعالے علیه و آله وسلم بگشاے دروازه را و بردار سرپوش را

فاذا نظر اهل النار الى محمد صاحوا باجمعهم يا محمداه قد احرقت النار
پس چون نظر کنند اهل نار بسوی محمد فریاد کنند تمام ایشان یا محمداه هر آئینه سوخت آتش

جلودنا ولحومنا وقد تركتنا في النار ونسيتنا فيعتذر منهم ويقول
پوستهای ما را و گوشتهای ما را و هر آئینه گذاشتی تو ما را در آتش و فراموش کردی ما را پس عذر خواهد آنحضرت از ایشان و گوید

ما علمت حالكم فيخرجهم منها جميعا وقد صاروا فحما اكلتهم النار
ندانستم حال شما را پس برآرد ایشانرا از دوزخ همگی را و بتحقیق شوند ایشان انگشت سیاه که خورده باشد ایشانرا آتش

فينطلق بهم الى باب الجنة عند نهر الحيوان فيغتسلون فيه و
پس روان شود آنحضرت با ایشان بسوی دروازهٔ جنت نزد جوی حیوان پس غسل کنند ایشان در آن جوی و
يخرجون منه شابًا جردًا مردًا مكحلين فيصير وجوههم كالقمر ليلة
بر آیند از آن جوی جوانان صاف روی بی ریش سیاه چشم پس شود روی های ایشان مانند ماه شب
البدر وعلى جباههم مكتوب هؤلاء جهنميون عتقاء الرحمن
چهاردهم و بر پیشانی های ایشان نوشته بود ایشان از دوزخیان بودند آزاد شدگان خدای
من النار فيدخلون الجنة ويعيرون بذلك فيدعون الله تعالى
از آتش پس در آیند جنت را و مطعون و معیوب کرده شوند بآن نوشتهٔ پیشانی پس دعا کنند خدا تعالی را
ان يمحوه منهم فيمحو الله تعالى ذلك عن جباههم واذا راى الكفار
اینکه دور کند نوشته از ایشان پس دور کند خدا تعالی آن نوشته را از پیشانی های ایشان و چون ببینند کافران
ان المسلمين قد خرجوا من النار قالوا يا ليتنا كنا مسلمين
که مسلمانان هر آینه بیرون رفتند از آتش گویند ای کاشکی می بودیم مسلمانان
فنحن ايضا نخرج من النار وذلك قوله تعالى ربما يود الذين كفروا
پس ما هم نیز بر آمدیم از آتشها و آن قول خدا تعالی است بسا وقت که دوست دارند کافران
لو كانوا مسلمين وروي عن النبي صلى الله عليه واله وسلم انه
کاشکی بودندی مسلمانان و روایت شده از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که هر آینه
قال يؤتى الموت كانه كبش املح ويقال لاهل الجنة اتعرفون الموت
فرمود آورده شود موت را مانند گوسفندی کبود رنگ و گفته میشود مر اهل جنت را آیا می شناسید موت را
فينظرونه ويعرفونه ويقال لاهل النار يا اهل النار اتعرفون الموت فينظرونه
پس به بینند او را و بشناسند او را و گفته شود اهل نار را ای اهل نار آیا می شناسید موت را پس به بینند او را
ويعرفونه فيذبح بين الجنة والنار ثم يقال يا اهل الجنة خلود لا موت فيها
و بشناسند او را پس ذبح کرده شود در میان جنت و دوزخ پس از آن گفته شود ای اهل جنت همیشگی است شما را در جنت و نیست موت در آن
ويا اهل النار خلود لا موت فيها فذلك قوله تعالى وانذرهم يوم الحسرة
و ای اهل آتش همیشگی است شما را در آتش و نیست موت در آن پس آن قول خدا تعالی است و بترسان ایشان را از روز افسوس و پشیمانی
اذ قضي الامر وفي الخبر اذا جيئ بجهنم يوم القيمة تزفر زفرة حتى صارت
چون فیصل شود امر و در خبر است چون آورده شود دوزخ روز قیامت آواز کند آواز کردن آنکه گردند
كل امة جاثية على ركبهم من هولها كما قال الله تعالى وترى كل امة جاثية
همه گروه ها نشینده بر زانو های خود از ترس آن چنانچه فرموده است خدا تعالی و می بینی هر گروه را سر افگنده زانو نشینده
كل امة تدعى الى كتابها اليوم تجزون ما كنتم تعملون فاذا نظروا
هر گروه خوانده شود بسوی نامهٔ خود امروز جزا داده شوید آنچه بودید که عمل میکردید پس چون نظر کنند

الی

الى جهنم ويسمعون زفيرها كما قال الله تعالى سمعوا لها تغيظا وزفيرا
بجهنم و بشنوند آواز سخت او را چنانکه فرموده است خدا تعالی بشنوند مر او را آواز خشم و غریدن
من مسيرة خمسمائة عام يقول كل واحد منهم نفسي نفسي حتى
از مسافت پانصد سال گویند هر یکی از ایشان در آن وقت نفس من نفس من تا آنکه
الخليل والكليم الا الحبيب يقول امتي امتي فاذا قربت النار
ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله هم مگر حبیب رب العالمین که وی گوید امت من امت من پس چون نزدیک شود دوزخ
يقول يا نار بحق المصلين وبحق المصدقين والخاشعين والصائمين
فرماید آنحضرت ای آتش بحق نماز گذاران و بحق صدقه دهندگان و فروتنان و روزه داران
ارجعي فلا ترجع النار فيقول جبرائيل يا محمد قل لها بحق التائبين
باز گرد پس باز نگردد آتش پس گوید جبرائیل ای محمد بگو مر آتش را بحق توبه کنندگان
ودموعهم وبكائهم عن الذنوب ارجعي فيقول النبي صلى الله
و اشکهای ایشان و گریه ایشان از سبب گناهان باز گرد پس گوید پیغمبر صلی الله
عليه واله وسلم لها فيرجع النار ويجيئ جبرئيل بدموع العصاة
علیه و آله و سلم مر آتش را پس باز گردد آتش و بیاید جبرئیل با اشکهای گناهگاران
ويرش عليها فتطفئ النار كنار الدنيا تنطفي بالماء والتراب وفي
و بیفشاند بر آتش پس فرو نشیند آتش مانند آتش دنیا که فرو می نشیند و می برد بآب و خاک و در
الخبر اذا كان يوم القيمة يحشر الله تعالى الخلائق في وادي المحشر
خبر است چون شود روز قیامت حشر کند خدا تعالی مخلوق را در وادی محشر
يجيئ لهم جهنم مفتوحة ابوابها وتاخذ اهل المحشر النار من تحتهم
بیاید ایشان را جهنم کشاده بود درهای او و بگیرد اهل محشر را آتش دوزخ از زیر ایشان
وعن ايمانهم وعن شمائلهم فيستغيثون الى النبي صلى الله عليه
و از جانب راست ایشان و از جانب چپ ایشان پس زاری کنند به پیغمبر صلی الله تعالی علیه
واله وسلم فيستغيث النبي الى جبرائيل فيقول لا تخف وانفض
و آله و سلم پس آواز کند پیغمبر به جبرائیل پس گوید جبرائیل به آنحضرت خوف مکن و بیفشان
غبار راسك فينفض غبار راسه فيبسط الله من غبار راسه
غبار سر خود را پس بیفشاند آنحضرت غبار سر خود را پس بگستراند خدا تعالی از غبار سر آن حضرت
سحابا مثل سحاب المطر فيقف على رؤس المؤمنين ثم يقول لمحمد
ابری را مانند ابر باران پس بایستد بر سرهای مؤمنان پس از آن گوید جبرئیل محمد را
صلى الله عليه واله وسلم انفض غبار لحيتك فينفض فيجعل الله
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که بیفشان غبار ریش خود را پس بیفشاند پس بگرداند خدا تعالی

غبار لحيته سترا بينهم وبين النار ثم يأمره أن ينفض من نفسه
غبار ریش آنحضرت ص را پرده درمیان ایشان و درمیان آتش پس ازان امر کند آنحضرت ص را که بیفشاند از بدن خود
فينفض فيصير من غبار نفسه بساط تحت أقدامهم ويمنع منهم
پس بیفشاند آنحضرت ص پس بگردد از غبار بدن آنحضرت ص فرش زیر قدمهای ایشان و منع شود از ایشان
نار جهنم ببركته وفي الخبر إذا كان يوم القيمة يؤتى بعبد فترجح
آتش دوزخ ببرکت آن و در خبرست چون شود روز قیامت آورده شود بنده پس غالب شود
سيئاته فيؤمر له إلى النار فتكلم شعر من شعرات عينه ويقول
بدیهای وی پس امر شود او را بسوی آتش پس کلام کند یک موی از مویهای چشم وی و گوید
يا رب رسولك محمد قال من بكت عينه من خشية الله حرم الله تلك العين
ای رب من رسول تو محمد صلعم زمود هرکه گریه چشم او از خوف خدایتعالے حرام کند خدا آن چشم را
على النار ومن بكى بقدر أن تبل شعرة واحدة غفر الله له ببركته
بر آتش و کسیکه گریه کند بقدر اینکه تر شود یک موی او بیامرزد خدایتعالے او را ببرکت آن
فإني بكيت من خشيتك فانزعني عنها ويقال فاتركني فيغفر الله له
پس من گریه کرده ام از ترس تو پس برآر مرا از آتش و گفته شده در روایتی بگذار مرا پس بیامرزد خدایتعالی او را
ويخلصه من النار ببركة شعرة واحدة كانت بكت من خشية الله
و خلاص کند او را از آتش به برکت یکموی که گریسته بود از خوف خداے
تعالى في الدنيا ثم ينادي نجى فلان ابن فلان ببركة شعرة واحدة
تعالے در دنیا پس آواز کند که خلاص شد فلان پسر فلان به برکت یک موے

باب ۴۲ في ذكر الجنان قال وهب رضي الله عنه إن الله تعالى
باب ۴۲ در ذکر جنت گفت وهب ابن منبه رضی الله عنهما هرآیینه خدایتعالے
خلق الجنة يوم خلقها عرضها كعرض السموات والأرضين وأما طولها
آفرید جنت را روزیکه آفرید او را پهنای او مانند پهنای آسمان و زمین هاست و هرچه درازی اوست
فلا يعلمه أحد إلا الله وإذا كان يوم القيمة وبطلت الأرضون
پس نمیداند او را هیچ کس مگر خدایتعالے و چون شود روز قیامت و فنا شود زمین ها
والسموات وسعها الله تعالى إلى حد يتسع أهل الجنة والجنان
و آسمانها فراخ گرداند آنرا خدایتعالے تا حدیکه در آیند و جاے شوند اہل جنت و جنت
كلها مائة درجة وما بين درجة مسيرة خمسمائة عام وفيها
بر آن صد درجه دارد و میان دو درجه مسافت پانصد سال است و باشد در آن
أنهار مطهرة جارية وثمارها متدانية متوالية على ما تشتهي الأنفس
جویهاے پاک جاری و میوه های آن قریب یکی در پی باشد بر تحویلیکه خواهش کند آنرا نفسها

وفيها أزواج مطهرة من حور العين خلقهن الله من أنوار كأنهن الياقوت
و در آن زنان باشند پاکیزه از جنس حور عین که آفریده آنها را خدا از نورها گویا که ایشان اند یاقوت
والمرجان قاصرات الطرف لا ينظرن غير أزواجهن لم يطمثهن
و مرجان اند کوتاه دارنده باشند چشم را از غیر نظر نکنند بسوی غیر شوهران خود دست نرساینده باشد ایشانرا
إنس قبلهم ولا جان كلما أصابها زوجها وجدها عذراء وعليها
انسان پیش ازین شوهران و نه جن بروقتیکه قربت کند با ایشان شوهران ایشان یابد ایشانرا بکر دوشیزه و باشد بر ایشان
سبعون حلة مختلفة الألوان وحملها عليها أخف من شعرة واحدة
هفتاد قسم جامه های مختلف رنگها و برداشتن آن جامه ها بر آنها سبکتر باشد از یک موے
في بدنها ويرى مخ ساقها من وراء لحمها وعظمها وجلدها وحللها
که در بدن آنهاست و دیده میشود مغز ساق آنها از پس گوشت آنها و استخوان آنها و پوست آنها و جامه های آنها
كما ترى الشراب الأحمر من الزجاج الأبيض وقرونهن مكللة مرصعة
چنانکه دیده میشود شراب سرخ از شیشه سفید و گیسوهای شان دانه نشان و جواهر نشان باشد
بالدر واليواقيت اللهم ارزقنا آمين

باب ۴۳ في ذكر أبواب الجنان
به مروارید و یاقوت ها یا الله روزی کن مایان را آمین باب ۴۳ در ذکر درهای جنت
قال ابن عباس رض للجنان ثمانية أبواب من الذهب المرصع بالجواهر
گفت ابن عباس رض جنت را هشت در باشند از طلا و آراسته شان به جواهر
ومكتوب على باب الجنة الأول لا إله إلا الله محمد رسول الله و
و نوشته بود بر دروازه اول جنت نیست معبود مگر الله محمد فرستاده خداست و
هو باب الأنبياء والمرسلين والعلماء والشهداء والأسخياء والباب
این دروازه پیغمبران و مرسلان و عالمان و شهیدان و سخیان است و دروازه ء
الثاني باب المصلين بكمالها ووضوءها وأركانها والباب الثالث
دوم دروازه نمازگذاران که کامل کنندگان باشند نماز را و وضوی آنرا و ارکان آنرا و دروازه سیوم
باب المزكين بطيب أنفسهم والباب الرابع باب الآمرين بالمعروف
دروازه زکوة دهندگان است به خوشی دل و دروازه چهارم دروازه امر کنندگان است بمعروف
والناهين عن المنكر والباب الخامس باب من نهى نفسه عن الشهوات
و نهی کنندگان از غیر شروع و دروازه پنجم دروازه کسی است که باز داشته نفس خود را از شهوتهای نفسانی
والباب السادس باب الحجاج والمعتمرين والباب السابع باب المجاهدين
و دروازه ششم دروازه حاجیان و عمره کنندگان است و دروازه هفتم دروازه جهاد کنندگان است
والباب الثامن باب الموحدين الذين يغضون أبصارهم عن المحارم
و دروازه هشتم دروازه اہل توحید است آنانکه بند کنند چشمان خود را از چیزهای حرام

ويعملون الخيرات من بر الوالدين وصلة الرحم وغير ذلك واسماء الجنان
وعمل کنند نیکیها را از نیکی بوالدین وصله رحم وغیر ازین ونامهای جنت
ثمانية أولها دار الجنان وهي من اللؤلؤ البيضاء وثانيها
هشت اند اول آن دار الجنان است وآن از مروارید سفید است ودوم
دار السلام وهي من ياقوت حمراء وثالثها جنة المأوى وهي من
دار السلام است وآن از یاقوت سرخ است وسیوم آنها جنت الماوی است وآن از
زبرجد خضراء ورابعها جنة الخلد وهي من مرجانة صفراء
زبرجد سبز است وچهارم آنها جنت الخلد است وآن از مرجان زرد است
وخامسها جنة النعيم وهي من فضة بيضاء وسادسها جنة
وپنجم آنها جنت النعیم است وآن از نقره سفید است وششم آنها جنت
الفردوس وهي من ذهب حمراء وسابعها جنة عدن وهي من
الفردوس است وآن از طلای سرخ است وهفتم آنها جنت عدن است وآن از
درة بيضاء وهي مشرفة على الجنان كلها وثامنها جنة الفضة
مروارید سفید است واین جنت عدن بالاست بر تمام جنت ها وهشتم آنها جنت فضه است
وهي أعلى الجنان كلها وله بابان ومصراعان من الذهب كل
وآن اعلی است از تمام جنت ها واورا دو در است ودو تخته از طلا هر
مصراع ما بينه وبين الأخرى كما بين السماء والأرض وأما بناؤها
تخته درمیان او ودرمیان دیگری مسافت چنانکه درمیان آسمان وزمین است واما بنا او است
فلبنة من الذهب ولبنة من الفضة وملاطها المسك وترابها
پس خشتی از طلاست وخشتی از نقره وگل وی مشک است وخاک او
العنبر والزعفران وقصورها من اللؤلؤ وغرفاتها من اليواقيت
عنبر است وزعفران است وکوشکهای آن از مروارید است وغرفهای آن از یاقوتها است
وأبوابها من الجواهر وفيها أنهار من ماء الرحمة وهي تجري
ودرهای آن از جواهر است ودر آن جویهاست از آب رحمت وآن جاری است
في جميع الجنان وحصباؤها وأحجارها اللآلي وماؤها أشد بياضا
در همه جنتها وسنگریزهای آن وسنگهای آن مروارید هاست وآب آن سفیدتر است
من الثلج وأحلى من العسل وفيها نهر الكوثر وهو نهر محمد صلى الله
از برف وشیرین‌تر است از عسل ودر آن جوی کوثر است وآن جوی محمد است صلی الله تعالی
عليه وآله وسلم وأشجارها الدر والياقوت وفيها نهر الكافور
علیه وآله وسلم ودرختان وی از مروارید ویاقوت است ودر آن جوی کافور است

وفيها

وفيها نهر التسنيم وفيها نهر السلسبيل وفيها نهر الرحيق المختوم
ودر آن جوی تسنیم است ودر آن جوی سلسبیل است ودر آنجا جوی شراب مهر کرده است
ومن وراء ذلك أنهار كثيرة لا يحصى عددها وفي الخبر عن النبي
وسوای آن دیگر جویهای بسیار است که بشمار نیاید عدد آن ودر خبر است از پیغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال ليلة المعراج أسري بي إلى
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم هر آئینه که فرموده آنحضرت شب معراج سیر کنانیده شده مرا
السماء وعرض علي جميع الجنان فرأيت فيها أربعة أنهار نهر من ماء
آسمان وظاهر کرده شد بر من همه جنت ها پس دیدم در آن چهار جوی جوی از آب
ونهر من لبن ونهر من خمر ونهر من عسل كما قال الله تعالى فيها
وجوی از شیر وجوی از شراب وجوی از عسل چنانکه فرموده است خدا تعالی در جنت
أنهر من ماء غير آسن وأنهر من لبن لم يتغير طعمه وأنهر من خمر لذة
جویهاست از آب که بدبو نماند ومتغیر نشده وجویهاست از شیر متغیر نباشد مزه آن وجویهاست از شراب که لذیذ است
للشاربين وأنهر من عسل مصفى فقلت لجبرئيل من أين يجيء هذه
نوشندگان را وجویهاست از عسل صاف کرده شده پس گفتم جبرئیل را از کجا می آیند این
الأنهر وإلى أين تذهب قال جبرئيل يذهب إلى الحوض الكوثر
جویها وبه کجا میروند گفت جبرئیل میروند این جویها بحوض کوثر
ولا أدري من أين يجيء فاسأل من الله تعالى أن يعلمك أو يريك
ونمی دانم که از کجا می آیند پس سوال کن از خدا تعالی که معلوم کناند ترا یا بنماید ترا
فدعا ربه فجاء ملك وسلم على النبي صلى الله عليه وآله وسلم
پس خواست آنحضرت از رب خود پس آمد یک فرشته وسلام داد بر پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
وقال يا محمد غمض عينيك فغمضت عيني ثم قال افتح عينيك
وگفت ای محمد صلعم بپوش چشمان خود را پس پوشیدم چشمان خود را پس ازان گفت بکشا چشمان خود را
فإذا أنا عند شجرة ورأيت فيه قبة من درة بيضاء ولها باب
پس ناگاه من نزدیک درختی ام ودیدم در آنجا یک گنبد از مروارید سفید وآن قبه را یک در است
من ياقوت أخضر وقفلها من الذهب الأحمر ولو أن جميع ما في
از یاقوت سبز وقفل آن در از طلای سرخ است واگر تمام آنچه در
الدنيا من الجن والإنس وضعوا على تلك القبة لكانوا مثل طائر
دنیاست از جن وانس نهاده شود بر آن گنبد هر آئینه باشند مانند مرغی
جالس على الجبل وكونة على القبة فرأيت هذه الأنهار الأربعة
نشسته باشد بر کوه ودیدم یک کونه بر آن گنبد پس دیدم این جویهای چهارگانه را

تجري من تحت هذه القبة فلما أردت أن أرجع قال لي الملك
که جاریست از زیر آن گنبد پس چون خواستم اینکه باز گردم از انجا گفت مرا آن فرشته

لم لا تدخل في القبة قلت كيف أدخل وعلى بابها قفل قال لي
چرا داخل نمیشوی در گنبد گفتم چگونه داخل شوم و بر دروازه آن قفل است گفت مرا

افتح قلت كيف أفتحه ولا مفتاح له قال مفتاحه في يدك افتحه
بگشا گفتم چگونه بگشایم آنرا و نیست کلید اورا گفت کلید وی در دست تست بگشا اورا

قلت يا ملك أين مفتاحه قال مفتاحه بسم الله الرحمن الرحيم
گفتم ای مالک کجاست کلید او گفت کلید او بسم الله الرحمن الرحیم است

فلما دنوت من القفل قلت بسم الله الرحمن الرحيم ففتح القفل و
پس چون نزدیک شدم به قفل گفتم بسم الله الرحمن الرحیم پس گشاده شد قفل و

دخلت في القبة فرأيت هذه الأنهار الأربعة تجري من أربعة أركان
داخل شدم در گنبد پس دیدم این جویهای چهارگانه را که جاریست از چهار طرف

القبة فلما أردت الخروج عن القبة قال لي الملك هل نظرت
گنبد پس چون خواستم که برآیم از گنبد گفت مرا آن فرشته آیا نظر کردی

ورأيت قلت نعم قال انظر ثانيا إلى أركانها فلما نظرت رأيت
و دیدی گفتم آری گفت نظر کن دوباره بچهار طرف گنبد پس چون نظر کردم دیدم

مكتوبا على أربعة أركان القبة بسم الله الرحمن الرحيم ورأيت
که نوشته بر چهار طرف گنبد بسم الله الرحمن الرحیم و دیدم

نهر الماء يخرج من ميم بسم الله ونهر اللبن يخرج من هاء الله و
جوی آب را که می برآید از میم بسم الله و جوی شیر می برآید از هاء بسم الله و

نهر الخمر يخرج من ميم الرحمن ونهر العسل يخرج من ميم الرحيم
جوی شراب می برآید از میم رحمن و جوی عسل می برآید از میم رحیم

فعلمت أن أصل هذه الأربعة من البسملة فقال الله تعالى يا محمد
پس دانستم که اصل این جویهای چهارگانه از بسم الله است پس فرمود خدایتعالی ای محمد

من ذكرني بهذه الأسماء من أمتك وقال بقلب خالص بسم الله الرحمن
کسیکه یاد کند مرا باین اسما از امت تو و گوید بدل خالص بسم الله الرحمن

الرحيم سقيته من هذه الأنهار الأربعة يسقون يوم السبت ماءها ويوم
الرحیم را بنوشانم اورا از این جویهای چهارگانه نوشانیده شوند روز شنبه آب اورا و روز

الأحد يشربون عسلها ويوم الاثنين يسقون لبنها ويوم الثلثاء
یکشنبه نوشند عسل اورا و روز دوشنبه نوشانیده شوند شیر اورا و روز سه شنبه

يشربون خمرها فإذا شربوها سكروا وإذا سكروا طاروا ألف عام
نوشنده شوند شراب اورا پس چون بنوشند آنرا مست شوند و چون مست شوند پرواز کنند هزار سال

حتى انتهوا إلى جبل عظيم من مسك أذفر يخرج السلسبيل من تحته
تا آنکه رسند بکوهی کلان از مشک خالص پس ببینند که می برآید چشمه سلسبیل از زیر آن

فيشربون منه وذلك يوم الأربعاء ثم يطيرون ألف عام حتى انتهوا
پس بنوشند از آن و آن روز چهارشنبه باشد پس ازان پرواز کنند هزار سال تا آنکه رسند

إلى قصر فيقفون وفيها سرر مرفوعة وأكواب موضوعة ونمارق
به کوشکی پس بایستند آنجا و در آن کوشک تختهای بلند و آبخورهها نهاده باشند و بالشهای برابر

مصفوفة وزرابي مبثوثة فيجلس كل واحد منهم على سرير فينزل
یکدیگر گذاشته و فرشهای نفیس گسترده باشند پس بنشینند هر یک از ایشان بر تختی پس فرود آید

عليهم شراب الزنجبيل فيشربون منه وذلك يوم الخميس ثم يمطر الله
برایشان شربت زنجبیل پس بنوشند ازان و آن روز پنجشنبه باشد پس ازان بارش کند خدا تعالی

عليهم من غيم أبيض الذي خلق الله تعالى من عنبر ألف عام حللا وألف
برایشان از ابر سفید آنکه آفریده اورا خدایتعالی از عنبر هزار سال حلهها و هزار

عام جواهرا فتعلق بكل جوهر حور ثم يطيرون ألف عام حتى
سال جواهر را پس آویخته باشد بهر جوهر حورے پس ازان پرواز کنند هزار سال تا آنکه

انتهوا إلى مقعد صدق عند مليك مقتدر وذلك يوم الجمعة
برسند تا مجلس راستی نزد پادشاه توانا و آن روز جمعه باشد

فيقعدون على مائدة الخلد وينزل عليهم الرحيق المختوم
پس بنشینند بر خوان خلد و فرود آید برایشان شراب مهر کرده شده

ختامه من مسك فيشربونه وقال وهم الذين يعملون الصالحات
مهری از مشک پس بنوشند آنرا و فرمود ایشان آنانند که میکنند اعمال صالحه را

ويجتنبون عن المعاصي قال كعب سألت رسول الله صلى الله عليه
و پرهیز میکنند از گناهان گفت کعب بن احبار سوال کردم رسول خدا صلی الله تعالی علیه

وآله وسلم عن أشجار الجنة فقال لا ييبس أغصانها ولا يتساقط
و آله و سلم را از درختان جنت پس فرمود که خشک نمیشود شاخهای آن و نمی ریزند

أوراقها ولا يفنى ثمارها وإن أكبر أشجار الجنة شجرة طوبى
برگهای آن و فانی نمیشوند میوههای آن و هر آینه کلانترین درختان جنت درخت طوبی ست

أصلها من درة بيضاء وأعلاها من ذهب ووسطها
بیخ آن از مروارید سفید است و اعلای آن از طلا است و میانه آن

من فضة وأغصانها من زبرجد وأوراقها من سندس وعليها
از نقره است وشاخهای آن از زبرجد است وبرگ های آن از سندس است وبر آن
سبعون ألف غصن وأغصانها ملحقة بساق العرش وأدنى
هفتاد هزار شاخ است وشاخهای آن پیوسته است بساق عرش وادنی
أغصانها في السماء وليس في الجنة غرفة ولا قبة ولا حجرة إلا
از شاخهای او در آسمان است ونیست در جنت غرفه ونه قبه ونه حجره مگر
وفيها غصن من أغصانها فيظل عليها وفيها من الثمار ما تشتهيه
در آن شاخ است از طوبی پس سایه میکند آن شاخ غرفه را ودر آن درخت طوبی میوه هاست آنچه میخواهد
الأنفس نظيرها في الدنيا شمس أصلها في السماء وقد يضيء ضوءها
نفس ها پس مثال طوبی در دنیا آفتاب است که اصل وی در آسمان است وهر آئینه روشنی میکند روشنی او
في كل درجة وكل مكان وقال علي رض إن أشجار الجنة تكون
در هر درجه وهر مکان وگفت علی رض هر آئینه درختان جنت می باشند
من الفضة وأوراقها بعضها من فضة وبعضها من ذهب إن
از نقره وبرگهای آن بعضی از نقره است وبعضی از طلا است اگر
كان أصل الشجر من ذهب تكون أغصانها من فضة وإن كان
باشد بیخ درخت از طلا باشد شاخهای وی از نقره واگر باشد
أصلها من فضة تكون أغصانها من ذهب وأشجار الدنيا تكون
بیخ وی از نقره باشد شاخهای وی از طلا ودرختان دنیا می باشند
أصلها في الأرض وفرعها في الهواء لأنها دار التكليف وليس كذلك
بیخ آن در زمین وشاخهای آن در هوا زیراکه دنیا سرای تکلیف است ونیست اینچنین
أشجار الجنة لأن أصلها في الهواء وأغصانها في الأرض كما قال الله
درختان جنت زیراکه بیخ آن در هواست وشاخهای آن در زمین است چنانکه فرموده است خدای
تعالى قطوفها دانية أي ثمارها قريبة وتراب أرضها مسك و
تعالی میوه های آن نزدیک است ای ثمر آن نزدیک است وخاک زمین جنت مشک و
عنبر وكافور وأنهارها ماء ولبن وعسل وخمر وإذا هبت الريح
عنبر وکافور است وجویهای وی آب وشیر وعسل وشراب است وچون وزد هوا
في الجنة وتضرب الأوراق بعضها ببعض يسمع منه صوت ما سمع
در جنت وبزنند برگها را بعضی بر بعضی شنیده میشود از آن آوازی که شنیده نشده
مثله في الحسن والملائكة في الجنة يبنون القصور ويغرسون الغرس
مانند آن در خوبی وفرشتگان در جنت میسازند کوشکها را وکشت میکنند کشت را

لاهل

لأهل الجنة إذا اشتغلوا بالتسبيح والاستغفار وذكر الله وقراءة
برای اهل جنت چون مشغول شوند ایشان بر تسبیح واستغفار وذکر خدا وخواندن
القرآن اشتغلوا بالبنيان وغير ذلك ببركة ذكر الله عز وجل
قرآن مشغول می شوند بساختن کوشکها وغیر آن ببرکت ذکر خدا عزیز وجلیل
فلما كفوا عن ذكر الله تعالى كفوا عن بنيانه وفي الخبر ما من عبد
پس چون باز ایستند مؤمنان از ذکر خدایتعالی باز ایستند از ساختن کوشکها ودر خبر است نیست بنده
يصوم شهر رمضان إلا يزوجه الله من حور العين في خيمة من
که روزه دارد ماه رمضان را مگر آنکه بنکاح دهد اورا خدایتعالی از حور عین در خیمه از
درة مجوفة بيضاء كما قال الله تعالى حور مقصورات في الخيام لكل
مروارید میانه خالی سفید چنانکه فرموده خدایتعالی حوران نگاه داشته شده در خیمه ها برای هر
امرأة منهن سبعون سريرا من ياقوت حمراء على كل سرير سبعون
زنی از آنها هفتاد تخت باشد از یاقوت سرخ بر هر تخت هفتاد
فراشا ولكل امرأة منهن ألف وصيفة ومع كل وصيفة من ذهب و
فرشه وبرای هر زنی از آنها هزار خدمتگار باشد وبا هر وصیفه از طلا و
يعطى زوجها مثل ذلك وهذا كله لمن صام رمضان سوى ما
داده شود شوهر اورا مثل آن واین همه برای کسی است که روزه داشته ماه رمضان را سوا از آنچه
عمل من الحسنات باب ٤٤ في ذكر أهل الجنة في الخبر أن وراء
عمل کرده از نیکی ها باب ٤٤ در ذکر اهل جنت در خبر است که هر آئینه پس از گذشتن
الصراط صحاري فيها أشجار طيبة وتحت كل شجرة عينان ماؤهما
صراط صحراهستند که در آن درختان بسیار خوبند وزیر هر درخت دو چشمه باشند که آب آنها
انفجرت من الجنة أحدهما عن اليمين والأخرى عن الشمال فالمؤمنون
جاری شده از جنت یکی از آن دو چشمه باشند از جانب راست ودیگری از جانب چپ است ومؤمنان
يجوزون من الصراط وقد قاموا من القبور وقاموا في الحساب
بگذرند از صراط وهر آئینه برخاسته از قبرها وایستاده باشند در حساب
ووقفوا في حر الشمس فيجيئون ويشربون من إحدى العينين فإذا
وایستاده باشند در گرمی آفتاب پس بیایند وبنوشند از یکی از دو چشمه پس چون
بلغ الماء صدورهم يزول منه كل ما كان فيها من غل وخيانة و
برسد آب بسینه های ایشان برود از ایشان هرآنچه بود در آن سینه ها از کینه وخیانت و
حسد وإذا بلغ الماء في بطونهم يزول منه كل ما كان فيها من قذر ودم
حسد وچون رسد آب در شکمهای ایشان زایل شود از آن هرآنچه بود در آن از پلیدی وخون

وبول فیطهر ظاهرهم وباطنهم ثم یجیئون الی حوض آخر فیغتسلون
و بول پس پاک شود ظاهر ایشان و باطن ایشان پس از آن آیند بسوی حوض دیگر پس بشویند
فیه رؤسهم ونفوسهم فیصیر وجوههم کالقمر لیلة البدر وتلین
در آن سرهای خود را و تن های خود را پس گردد رویهای ایشان مانند ماهتاب شب چهاردهم و نرم شود
نفوسهم کالحریر ویطیب اجسادهم کالمسک فینتهون الی باب
بدنهای ایشان مانند جامه ابریشم و خوشبو شوند بدنهای ایشان مانند مشک پس برسند تا دروازه
الجنة واذا رای المؤمنون للجنة حلقة من یاقوتة حمراء
جنت و چون ببینند مومنان مر جنت را حلقه از یاقوت سرخ
فیضربونها بصفقتهم فیسمع منه الطنین فیبلغ کل حوراء ان زوجها
پس بزنند مومنان آن حلقه را بکفهای دست خود پس شنیده شود از آن حلقه آواز باریک پس برسد هر حور را اینکه شوهرش آمده
قد اقبل فتخرج الحور وتعانق زوجها وتقول له انت حبیبی وانا
پس بیرون آید هر حور و در بغل کشی کند شوهر خود را و گوید شوهر خود را تو محبوب منی و من
راضیة عنک لا اسخط ابدا ویدخلون فی الجنة بینهما وکان فی البیت
راضیم از تو بغصه نشوم گاهی و داخل شوند در جنت در خانه خود و باشد در هر خانه
سبعون سریرا وعلی کل سریر سبعون فراشا وعلی کل فراش سبعون
هفتاد تخت و بر هر تخت هفتاد فرش و بر هر فرش هفتاد
زوجة وعلی کل زوجة سبعون حلة یری مخ ساقیها من وراء
حور و بر هر حور هفتاد حله باشد دیده شود مغز ساق های ایشان از پس
الحلل وفی الخبر ولو ان شعرة من شعرات نساء اهل الجنة
حله ها و در خبر است اگر یک موی از موهای زنان اهل جنت
سقطت الی الارض لاضاءت اهل الارض وقال النبی صلی الله
بیفتد بر زمین هر آئینه روشن کند تمام اهل زمین را و فرمود پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم الجنة بیضاء یتلألأ لا ینام اهلها ولا شمس
علیه و آله و سلم جنت سفید درخشان است خواب نمیکنند اهل آن و نیست آفتاب
ولا قمر ولا لیلة ولا یوم ولا نوم فیهما لان النوم اخ الموت و
و نه ماهتاب و نه شب و نه روز و نه خواب است در آن زیرا که خواب برادر موت است و
وراء الجنة سبع حوائط محیطة بالجنان کلها فالاول من فضة
گرد جنت هفت دیوار است که احاطه کرده اند بتمام جنت پس اول دیوار از نقره است
والثانی من ذهب والثالث من یاقوت والرابع من لؤلؤ والخامس
و دیوار دوم از طلا است و سیوم از یاقوت است و چهارم از مروارید است و پنجم

ومن

من در والسادس من زبرجد والسابع من نور یتلألأ وما بین کل
از مروارید و ششم از زبرجد و هفتم از نور درخشان است و مابین هر
حائطین مسیرة خمسمائة عام واما اهل الجنة فجرد مرد
دو دیوار مسافت پنجصد سال است و هرچه اهل جنت اند پس جوانان بے ریش
مکحلون وللرجال شوارب خضراء وهو املح ما یکون علی الامرد
سیاه چشم باشند و برای مردان بروت های سبز باشند و آن نمکین تر و خوبتر است که می باشد بر جوانان بی ریش
وذلک لتمییز الرجال من النساء وفی الخبر عن النبی صلی الله علیه
و این سبزی است بروتهای برای شناخت مردان است از زنان و در خبر است از پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم ان اهل الجنة یکون علی کل واحد سبعون حلة تنقلب
و آله و سلم هر آئینه اهل جنت باشد بر هر یکی از ایشان هفتاد حله میگردد
کل حلة فی کل ساعة سبعون لونا ویری وجهه فی وجهها وصدرها
هر حله در هر ساعت هفتاد رنگ و می بیند شوهر روی خود را در روی خود و سینه خود
وساقیها وتری وجهها فی وجهه وصدره وساقیه ولا یبزقون ولا
و ساقهای خود و بیند خود روی خود را در روی شوهر خود و سینه او و ساق او و نه آب دهن اندازند و نه
یمتخطون ولا یکون لهم شعر الابط والعانة الا الحاجبین وشعر
آب بینی اندازند و نه می باشد ایشان را موی بغل و موی زیر ناف مگر دو ابرو و موے
الراس والعین ثم یزدادون کل یوم جمالا وحسنا کما یزدادون
سر و مژگان پس از آن زیاده میشوند هر روز در خوبی و حسن چنانکه زیاده میشوند
کل یوم هرما فی الدنیا ویعطی للرجل قوة مائة رجل فی الاکل
هر روز پیری در دنیا و داده شود مرد را قوت صد مرد در خوردن
والشرب والجماع ویجامعون کما یجامع اهل الدنیا من الرجل و
و نوشیدن و جماع کردن و جماع کنند چنانکه می کنند اهل دنیا از مرد و
المراة حقبا والحقب ثمانون سنة ولا نمل ولا قملة علی ذلک
زن یک حقب و حقب هشتاد سال است و نه مورچه و نه سپش باشد بر آن
الفراش فاذا جامع فی کل یوم وجدها عذراء وقال ابن عباس
فرش پس چون جماع کند در هر روز یابد آن حور را بکر و گفت ابن عباس
ما سمع مثلها فی الحسن وعن علی رض انه قال رسول الله صلی الله
که هرگز شنیده نشده مانند حور در حسن و از علی رض هر آئینه روایت است که فرمود رسول خدا صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم ان فی الجنة شجرة تخرج من اعلاها الحلل ومن
علیه و آله و سلم هر آئینه در جنت درختیست که می بر آیند از بالای آن حله ها و از

أسفلها الخيل ذوات أجنحة سروجها موصعة مكللة بالدر و
زیر آن اسپها که صاحب بال ها باشند زین های شان مرصع و دانه نشان باشد به مروارید و
الياقوت ولا تروث ولا تبول فيركب عليها أولياء الله فتطير بهم
یاقوت و نه سرگین کنند و نه بول کنند پس سوار شوند برآنها دوستان خدا پس پرواز کنند باایشان
في الجنة فيقول الذين أسفل منهم يا رب بما بلغ عبادك هؤلاء بهذه
جنت پس گویند آنانکه پایین اند از ایشان ای رب بکدام سبب رسیدند این بندگان تو باین
الكرامة يقول لهم إنكم كنتم تنامون وهم يصلون وكانوا يصومون
فرماید خدایتعالی ایشانرا هرآینه شما خواب میکردید و ایشان نماز میخواندند و بودند ایشان که روزه میداشتند
وأنتم تفطرون وإنهم كانوا ينفقون أموالهم وأنتم تمسكون وتبخلون
و شما افطار میکردید و ایشان در راه خدا میدادند مال های خود را و شما بخل میکردید
وكانوا يجاهدون وأنتم تجبنون وعن أبي هريرة رضه أنه قال إن في الجنة
و بودند ایشان که جهاد میکردند و شما بیدلی میکردید و روایت است از ابی هریره رضه گفت هرآینه در جنت
شجرة لو يسير الراكب في ظلها مائة عام ما يقطعها قال الله تعالى
درختی است اگر سیر کند سوار در سایه آن صد سال قطع نکند آنرا فرموده است خدایتعالی
وظل ممدود ونظيره في الدنيا الوقت الذي قبل طلوع الشمس وبعد غروبها
و سایه دراز کشیده و نظیر آن در دنیا آن وقت است که پیش از طلوع آفتاب و بعد غروب آن باشد
إلى أن تدخل سواد الليل قال الله تعالى ألم تر إلى ربك كيف مد الظل
تا آنکه داخل شود سیاهی شب فرموده است خدایتعالی آیا ندیدی که پروردگار تو چگونه دراز کرد سایه را
يعني قبل طلوع الشمس وبعد غروبها وروي عن النبي صلى الله عليه و
یعنی پیش از طلوع آفتاب و بعد غروب آن و روایت شد از پیغمبر صلی الله تعالی علیه
آله وسلم قال ألا أنبئكم ساعة هي أشبه بساعات الجنة وهي الساعة
و آله وسلم که فرمود آیا خبر کنم شما را ساعتی که او مشابه باشد بساعت جنت و آن ساعتی است
التي قبل طلوع الشمس وبعد غروبها ظلها دائم وراحتها باسطة و
آن ساعتی که پیش از طلوع آفتاب و بعد غروب آن است سایه همیشه است و راحت آن فراخ است و
بركتها كثيرة وروي أيضا أن في الجنة شجرة ثمرها ألين من الزبد
برکت آن بسیار است و روایت شده نیز که در جنت درختی است که میوه آن نرم تر است از مسکه
وأحلى من العسل وأطيب من المسك ولا يأكلها إلا المصلون باب ۴۵
و شیرین تر است از عسل و خوشبوتر است از مشک و نمیخورند آنرا مگر نماز گذاران باب ۴۵
في ذكر حور العين في الخبر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال
در ذکر حور عین در خبر است از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که هرآینه فرمود

خلق الله وجه الحور من أربعة ألوان أبيض وأخضر وأصفر وأحمر و
آفرید خدایتعالی روی حور را از چهار رنگ سفید و سبز و زرد و سرخ و
خلق بدنها من الزعفران والمسك والعنبر والكافور وخلق شعورهن
آفرید بدن اورا از زعفران و مشک و عنبر و کافور و آفرید مویهای شانرا
من القرنفل ومن أصابع رجليها إلى ركبتيها من الزعفران الأطيب و
از قرنفل و از انگشتهای پای شان تا زانوهای از زعفران خوشبوتر است و
من ركبتيها إلى ثدييها من المسك ومن ثدييها إلى عنقها من العنبر و
از زانوها تا پستان ها از مشک و از پستانها تا گردن از عنبر و
من عنقها إلى رأسها من الكافور ولو بزقت بزقة في الدنيا
از گردن تا سر از کافور است و اگر آب دهن اندازد یکبار در دنیا
لصارت كلها مسكا مكتوب على صدرها اسم زوجها واسم من
هرآینه گردد تمام دنیا مشک نوشته است بر سینه هر حور نام شوهر او و نام از
أسماء الله تعالى وما بين منكبيها فرسخ في فرسخ وفي كل يد من
نامهای خدایتعالی و در میان دو دوش وی یک فرسخ است در یک فرسخ او در هر دست از
يديها عشرة أسورة من ذهب وفي أصابعها عشرة خواتيم وفي
دو دست وی ده سوار اند از طلا و در انگشتهای وی ده انگشتری است و در
رجليها عشر خلخال من الجواهر واللؤلؤ وروي عن ابن عباس رض أنه
دو پای وی ده خلخال است از جواهر و مروارید و روایت شده از ابن عباس رض که وی
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن في الجنة حورا
گفت فرمود رسول خدایتعالی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم هرآینه در جنت یک حور است
يقال لها لعبة خلقها الله تعالى من أربعة أشياء من المسك والكافور
گفته میشود اورا لعبت آفریده اورا خدایتعالی از چهار چیز از مشک و کافور
والعنبر والزعفران وعجنت طينها بماء الحيوان وجميع الحوراء لها
و عنبر و زعفران و خمیر شده گل وی بآب حیات و تمام حوران اورا
عشاق ولو بزقت في البحر بزقة لعذب ماء البحر من ريقها مكتوب
عاشق اند و اگر آب دهن اندازد آن حور در دریا یکبار هرآینه شیرین شود آب دریا از آب دهن آن نوشته است
على صدرها من أحب أن يكون له مثلي فليعمل بطاعة ربي و
بر سینه وی کسیکه دوست دارد اینکه باشد اورا زنی مثل من پس باید که بکند عبادت رب من و
روي عن ابن مسعود رض أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
روایت شده از ابن مسعود رض که وی گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه

وآله وسلم ان الله تعالى لما خلق جنة عدن دعا جبرائيل وقال
وآله وسلم بتحقیق خدایتعالی چون آفرید جنت عدن را خواند جبرئیل را و فرمود
له انطلق وانظر الى ماذا خلقت لعبادي واوليائي فذهب جبرائيل
اورا برو و نظر کن بآنچه آفریدم برای بندگان خود و دوستان خود پس رفت جبرئیل
وطاف في ذلك الجنان فاشرفت اليه جارية من حور العين من
وگشت در آن جنت پس سر برآورد بسوی جبرئیل ایک کنیز یا دختر از حور عین از
بعض تلك القصور وتبسمت الى جبريل عليه السلام فصارت جنات
بعضی ازان کوشکها و تبسم کرد بطرف جبرائیل علیه السلام پس گشت جنت
عدن من ضوء ثناياها منورة فخر جبرائيل مغشيا عليه وظن
عدن از روشنی دندان پیشین وی نورانی پس افتاد جبرائیل بیهوش شد بر روی خود و گمان کرد جبرائیل
انه من نور رب العزة فنادت الجارية يا امين الله ارفع راسك
اینکه این بیهوش شدن من از نور رب العزت است پس آواز کرد آن جاریه که ای امین خدا بردار سر خود را
فرفع راسه ونظر اليها وقال سبحان الذي خلقك فنادت الجارية
پس برداشت سر خود را و نظر کرد بسوی آن جاریه و گفت پاکی است آن ذات را که آفرید ترا پس آواز کرد آن کنیزک
يا امين الله اتدري لمن خلقت قال لا فقالت الجارية ان الله خلقني
ای امین خدا آیا میدانی که برای که آفریده شده ام گفت نی پس گفت آن کنیزک هر آینه خدا آفرید مرا
لمن اثر رضاء الله تعالى على هواء نفسه وعلى هذا جاء في الخبر عن النبي
برای کسیکه اختیار کرد رضای خدایتعالی را بر هوای نفس خود و بنا برین آمده در خبر از پیغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم انه قال رايت في الجنة ملئكة يبنون قصرا
صلی الله علیه وآله وسلم که وی فرمود دیدم در جنت فرشتگان را که می سازند کوشکی
لبنة من ذهب ولبنة من فضة ويبنون كذلك فاذا كفوا عن البناء
خشتی از طلا و خشتی از نقره و می سازند همچنان پس ناگاه بند شدند از ساختن آن کوشک
فقلت لهم لم كففتم عن البناء قالوا قد تمت نفقتنا قلت ما نفقتكم
پس گفتم او شانرا چرا بند شدید از ساختن گفتند تمام شد خرج و اجرت ما گفتم چیست خرج شما
قالوا ان صاحب القصر يذكر الله تعالى فلما كف عن ذكر الله كففنا
گفتند هر آینه صاحب کوشک ذکر میکند خدایتعالی را پس چون بند شود از ذکر خدایتعالی بند شویم ما
عن بنائه قال ابن عباس فاذا اكل ولي الله من فواكه الجنة ما شاء و
از ساختن آن گفت ابن عباس رض پس چون خورد دوست خدا از میوه های جنت آنچه خواهد و
يشتاق الى الطعام فيامر الله تعالى ان يقدموا اليه الطعام فياتون
مشتاق شود بسوی طعام پس امر کند خدایتعالی اینکه پیش آورید او را طعام پس آوردند

بسبعين

بسبعين الف وصيف وعلى كل وصيف سبعون الف مائدة
بهفتاد هزار خدمتگار و بر هر وصیف هفتاد هزار مائده بود
من در وياقوت وعلى كل مائدة الف صحفة من ذهب كما
از مروارید و یاقوت و بر هر مائده هزار رکابی بود از طلا چنانکه
قال الله تعالى ويطاف عليهم بصحاف من ذهب واكواب وفيها ما
فرموده خدایتعالی و گردانیده بر ایشان رکابیها از طلا و آبخوره و در آنها باشد آنچه
تشتهيه الانفس وتلذ الاعين وانتم فيها خالدون وفي كل صحفة
میخواهد نفسها و لذت میگیرد چشمها و شما باشید در آن همیشه و در هر رکابی
سبعون الف لون من الطعام لم تنله النار ولم يطبخه الطباخ
هفتاد هزار رنگ باشد از طعام که نرسیده باشد آنرا آتش و نه پخت
ولم يغل في قدر نحاس ولا غيره ولكن الله تعالى قال له كن فيكون
و نه جوش خورده در دیگ مسین و نه در غیر آن و لکن خدایتعالی فرمود آنرا پیدا شو پس پیدا شود
بلا تعب فياكل ولي الله تعالى من تلك الصحائف ما يشاء وزوجته
بغیر مشقت پس بخورد دوست خدایتعالی از آن رکابیها آنچه خواهد و زوجه وی
معه فاذا شبعا تنزل طيور من طيور الجنة عظمها كعظم البخت
با وی باشد پس چون سیر شوند فرود آیند مرغان از مرغان جنت استخوانهای شان مانند استخوان شتر قوی باشند
فتقفون باجنحتهم على راس ولي الله تعالى وتقول كل لحمي
پس بایستند آن مرغان ببال خود بر سر دوست خدایتعالی و گوید هر مرغ بخور گوشت من
طريا يا ولي الله انا طائر كذا وكذا وشربت من ماء السلسبيل
تازه ای دوست خدا که من مرغ چنین و چنانم و نوشیدم از آب چشمه سلسبیل
والكافور كذا وكذا وارتعت من رياض الجنة واكلت منها
و چشمه کافور و این قدر مدت چریدم از باغهای جنت و خوردم از آنها
فيشتاق ولي الله الى تلك الطيور فيامر الله تعالى لها ان تقع على
پس مشتاق شود دوست خدا بخوردن آن مرغان پس امر کند خدایتعالی آن مرغان را اینکه واقع شوند بر
المائدة من اي لون شاء فيكونون مشوية فياكل ولي الله ما شاء
مائده از هر قسمیکه خواهد پس شوند بریان پس بخورد دوست خدا آنچه خواهد
من لحومها ثم يرجع الطائر باذن الله تعالى ولا ينفد طعام الجنة
از گوشت آن پس ازان باز زنده گردد آن مرغ باذن خدایتعالی و تمام نشود طعام جنت
وان اكل منها لا ينقص شيء ونظيره في الدنيا القران يتعلمه الناس
اگرچه خورده شود از آن و نه ناقص شود چیزی و نظیر وی در دنیا قرآن است که می آموزند آنرا مردم

وَيُعَلِّمُونَ الْغَيْرَ وَهُوَ عَلَى حَالِهِ لَا يَنْقُصُ مِنْهُ شَيْءٌ وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
و می آموزانند دیگرانرا و او برحال خود است ناقص نمیشود ازو چیزے و فرمود رسول خدا
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ وَيَتَفَكَّهُونَ
صلی الله علیه و آله وسلم هر آینه اهل جنت میخورند و می نوشند و میوه ها میخورند
لَذَّةً ثُمَّ يَصِيرُ طَعَامُهُمْ وَشَرَابُهُمْ رِيحًا كَرِيحِ الْمِسْكِ وَالْكَافُورِ
برای لذت پس ازان میگردد طعام ایشان و نوشیدن ایشان بادی مانند باد مشک و کافور
وَنَظِيرُهُ فِي الدُّنْيَا الْوَلَدُ فِي بَطْنِ الْأُمِّ لَا يَبُولُ وَلَا يَتَغَوَّطُ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا
و نظیر آن در دنیا ولد است در شکم مادر نه بول میکند و نه غایط میکند ای خدا روزی کن مارا
بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ ٥
بحرمت پیغمبر و آل پاک او و همه ستایش مرخدا یراست که پروردگار عالمیان است

خاتمة الطبع

الحمد لله که این کتاب مستطاب موجب خیر و صواب عبرت افزای اولو الابصار الموسوم بدقایق الاخبار فی ذکر الجنة والنار که مصنف رحمة الله علیه بسبب کسر نفسی نام خود ابا نیاورده پس خوشی نیتی و بزرگی او از حسن کلامش ظاهر و هویدا است و آنرا بآیات کلام الله و احادیث رسول الله صلعم بزیور دلیل خیابان مزین گردانیده که هیچ منکر را جای انگشت نهادن و زبان طعن کشادن نیست پس چون این کتاب پسند طلبا و مفید عام بود لهذا بحسن اهتمام متوقع اجر عظیم قاضی عبد الکریم ابن جناب قاضی نور محمد صاحب مرحوم بلندری بتصحیح تام و تنقیح مالا کلام در مطبع کریمی واقع جزیره بمبئی متاع عروس نو خواسته آراسته و پیراسته گردیده میگوید و میطلبد که کجااند خلوت نشینان گوشه صراط مستقیم تا مژده رسانم ایشانرا بجنات النعیم و کجااند گم گشتگان بادیه ضلالت و پیروان جاده لئیم تا بخشوع آرم و ایشانرا از هیبت بعث و نشر و شر افشانی نار جحیم تا آنان شادمان شوند و زیاده تر متوجه شوند و اینان تائب شده رجوع باطیعوا الله واطیعوا الرسول نمایند بعد از فیضیابی و حظ قلبی مهتمم و مصحح و کاتب را بدعای خیر یاد فرمایند - والحمد لله رب العالمین ؕ

تاریخ طبع از رکن الدین بن شیخ احمد کاتب کتاب هذا المتخلص به تمنا

چو شد طبع این نسخهٔ بے مثال تمنا ز ابجد نموده حساب	بذکر نوا در پسندیده حال ریاض مکارم زهی گفت سال ۱۳۱۲

کتبه رکن الدین بن شیخ احمد دهنه دوارے عفی الله عنهما

عـه قال فی کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون فی حرف الدال دقایق الاخبار فی ذکر الجنة والنار ترجمه عبد الرحیم ابن احمد القضات فاظن هو هذا لان المصنف اورد الاحادیث معنا لا بالالفاظ فی مواضع کثیرة کانه ترجم و هو جائز عند الکثر المحدثین اذا کان ناقل الحدیث ماهرا بالخطاب والاشارات والکنایات واللغات والحقیقة والمجازات وبالاصطلاح العربیة فافهم والله اعلم وعلمه اتم من المصحح ۱۲